

# اقتصاد سیاسی اخلاقی: حال، گذشته، و آینده

فدریکا کاروگاتی<sup>۱</sup>

کالج کینگ لندن

مارگارت لوی<sup>۲</sup>

دانشگاه استنفورد

مترجم: حسین دمشقی



University Printing House, Cambridge CB2 8BS, United Kingdom

One Liberty Plaza, 20th Floor, New York, NY 10006, USA

477 Williamstown Road, Port Melbourne, VIC 3207, Australia

314–321, 3rd Floor, Plot 3, Splendor Forum, Jasola District Centre,  
New Delhi – 110025, India

79 Anson Road, #06–04/06, Singapore 079906

Cambridge University Press is part of the University of Cambridge.

It furthers the University's mission by disseminating knowledge in the pursuit of  
education, learning, and research at the highest international levels of  
excellence.

[www.cambridge.org](http://www.cambridge.org)

Information on this title: [www.cambridge.org/9781108819398](http://www.cambridge.org/9781108819398)

DOI: [10.1017/9781108872942](https://doi.org/10.1017/9781108872942)

© Federica Carugati and Margaret Levi 2021

This publication is in copyright. Subject to statutory exception  
and to the provisions of relevant collective licensing  
agreements, no reproduction of any part may take place  
without the written permission of Cambridge University Press.

First published 2021

A catalogue record for this publication is available from the British Library.

ISBN 978-1-108-81939-8 Paperback

ISSN 2398-4031 (online)

ISSN 2514-3816 (print)



---

اقتصاد سیاسی اخلاقی: حال، گذشته، و آینده

مولف: فدریکا کاروگاتی (۱۹۸۵) – مارگارت لوی (۱۹۴۷)

مترجم: حسین دمشقی

ناشر/نباتی

قطع/وزیری/تعداد صفحه ۱۰۲

تیراژ/ ۱۰۰۰

چاپ اول / ۱۴۰۲

شابک / ۷-۱۸۱-۲۲۷-۶۲۲-۹۷۸

قیمت / ۸۰۰۰۰ تومان

---

مرکز فروش: تبریز - مابین سه راه طالقانی و تربیت مجتمع تجاری

استاد شهریار زیر همکف انتشارات نباتی - پلاک ۴۶ تلفن ۳۵۵۴۷۵۱۰

چکیده: اقتصادها - و نهادهای دولتی که حامی آنها هستند - نمودی از تصمیم اخلاقی و سیاسی می‌باشند، تصمیمی که می‌توانیم بارها اتخاذ کنیم. از زمان ظهور صنعتی سازی و دموکراسی گرایی در اواخر قرن هجدهم، طیف وسیعی از چارچوب‌های اقتصاد سیاسی جایگزین هم شده‌اند که نشانگر تغییرات صورت گرفته در فناوری، دانش، تجارت، ارتباطات جهانی، قدرت سیاسی و گسترش شهروندی است. چالش‌های موجود، نشانگر الزام اقتصاد سیاسی اخلاقی جدیدی هستند که سیاست را در اقتصاد سیاسی به رسمیت بشناسد. همچنین مستلزم طراحی مجدد نهادهای حاکم، اقتصادی، و اجتماعی مبتنی بر فرضیاتی است که به جای فردگرایی خودمدارانه و باریک بین، انسان را موجودی اجتماعی قلمداد می‌کند. این کتاب با ارائه فرضیه‌ی تغییر و نیز اصول طراحی (مجدد) سازمانی، راه را برای پیشرفت اقتصادی سیاسی اخلاقی هموار می‌سازد.

کلمات کلیدی: اقتصاد سیاسی، اقتصاد اخلاقی، نهادهای، نئولیبرالیسم، اقتصاد نئوکلاسیک، رفتار، همکاری، حاکمیت، برابری رابطه‌ای، ظرفیت‌های دموکراتیک، جوامع سرنوشت، مشارکت .

## فهرست مطالب

۱	به سوی اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین .....
۱۹	سیاست در اقتصاد سیاسی .....
۵۳	رفتار، همکاری، و حاکمیت .....
۷۷	نتیجه گیری.....
۸۴	تشکر و قدردانی .....
۸۷	پی‌نوشت‌ها.....

اقتصاد سیاسی اخلاقی: حال، گذشته، و آینده VI

## ۱- به سوی اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین

اقتصادها - و نهادهای دولتی که حامی آنها هستند - نمودی از تصمیم اخلاقی و سیاسی می‌باشند، تصمیمی که می‌توانیم بارها اتخاذ کنیم. از زمان ظهور صنعتی سازی و دموکراسی گرایی در اواخر قرن هجدهم، طیف وسیعی از چارچوب‌های اقتصاد سیاسی جایگزین هم شده‌اند که نشانگر تغییرات صورت گرفته در فناوری، دانش، تجارت، ارتباطات جهانی، قدرت سیاسی و گسترش شهروندی است.

چالش‌های امروزی نشانگر نیاز برای اقتصاد سیاسی اخلاقی نوینی هستند. کووید ۱۹ و جنبش «جان سیاهان مهم است» در حال تغییر شکل مدل دنیای ما هستند و برای اصلاح قوانین و سیاست‌ها فرصت‌های جدیدی ایجاد کرده‌اند. پاندمی جهانی میزان ضعف کارایی اکثر ساختارهای اساسی ما در برخی موارد را آشکار ساخت. بروز دوباره‌ی جنبش عدالت نژادی، تبعیض و تعصب‌هایی را هدف قرار داده‌اند که در دیوان، اعمال و خود ما رشد یافته و تقدیس شده‌اند.

خود دموکراسی به واسطه‌ی ترکیبی از عوامل قطبی سازی، اطلاعات نادرست، بن بست‌ها، رهبری ضعیف، و اصول طراحی منسوخ به چالش کشیده شده است. این عقیده که بازار قادر به حل و فصل همه‌ی مشکلات است، خریداری ندارد. کاهش موقتی آلودگی هوا به موجب احکام «سرپناه در محل»، نقش انسان در بحران موجودیتی تغییر آب و هوا را آشکارتر ساخته است. نابرابری اداره‌ی دولتی و قدرت بواسطه‌ی نابرابری درآمد رو به افزایش است. در اصل، جوامع ما ظرفیت فراهم آوری تغذیه، خانه و سلامت را برای همگان دارا هستند و با این حال افراد زیادی گرسنه و بی خانمان هستند و از بیماری و مرگ و میر قابل پیشگیری رنج می‌برند.

نشانه‌های نخ نما شدن چارچوب اقتصاد سیاسی حاضر که عموماً نئولیبرالیسم<sup>۲</sup> خوانده می‌شود قبل از ۲۰۲۰ ظهور و بروز یافتند. تزلزل نئولیبرالیسم تا حدودی ناشی از تغییر و

---

<sup>۱</sup> Shelter-in-place

<sup>۲</sup> این عبارت کاربرد گسترده‌ای یافته است. کلمه‌ی مورد مناقشه‌ای است که نمی‌تواند پیچیدگی کامل ایده‌ها و اعمالی را منتقل نماید که در چارچوب اقتصاد سیاسی موجود جای می‌گیرند. به نظر می‌رسد این کلمه اقتصاد

تحولات در اقتصاد و فناوری‌هایی است که بر مبنای آن‌ها قوام یافته بود. تزلزل آن تا حدودی بخاطر شکست‌هایی است که خورده است.

تولید به مدت چندین دهه به عنوان موتور اقتصاد در کشورهای صنعتی معرفی شده است و جابجایی شغل‌ها و الزامات تحصیلی و آموزشی جدید برای شغل‌های موجود بر همین اساس انجام یافته است. پیامد دیگر این باور تضعیف اتحادیه‌ها یعنی مکانیزم مهم قدرت و صدای کارگر بوده است. اثرات فزاینده‌ی آن عبارتند از ظهور دل‌نگرانی‌های جدید در بین عوام الناس، تقاضاهای جدید در سیستم بیمه‌ی اجتماعی، و ائتلاف‌های سیاسی جدید<sup>۱</sup>.

فناوری دیجیتال در حین افزایش ظرفیت برقراری ارتباط، موجب تغییر افکار، عادات خواندن و نگرش ما نسبت به دنیا می‌شود. در حین افزایش دسترسی ما به اطلاعات و دانش، ادراک ما از حریم خصوصی، توجه، اطلاعات مفید، نیروی همکاری، ظرفیت ساکن و احساس ما نسبت به خودمان و دیگران را با چالش روبرو می‌سازد. یادگیری ماشین و الگوریتم‌های پیچیده‌تر موجبات بروز نگرانی در مورد عدالت، خودمختاری انسان و آینده‌ی کاری هستند.

رکود اقتصادی بزرگ ۲۰۰۸ و نحوه‌ی برخورد دولت با موسسات مالی خطاکار و عدم موفقیت آن در برخورد مناسب با ناراحتی‌های مردم، نقطه‌ی عطفی برای بسیاری از افراد بوده است. تجدید پوپولیسم که از عواقب آن بود راه را به سوی اعتراضات خیابانی و رای برای تغییرات اساسی در رهبری و سیاست باز کرد. نارضایتی ملموس و عمومی به همراه توافق عام لیبرالی در مورد نحوه‌ی تکامل جهانی سازی یکی از علل عدم حمایت از وضعیت موجود است، اما نارضایتی شهروندان از آموزش عمومی، بیمه‌ی اجتماعی، آموزش مجدد، رفاه و سایر خدمات دولتی نیز از اهمیت یکسانی برخوردار است. کشمکش ارزش‌ها و ترس‌ها بخاطر به خطر افتادن مسیر زندگی شکوفاً موجب قطبی شدن‌های هر چه بیشتر و از میان رفتن انسجام و قراردادهای اجتماعی می‌شوند که کمک حال حفظ سیستم بودند.

---

سمت عرضه، مدرسه شیکاگو، انواع مختلف کینزیسم فرا-کینز و تقریباً همه‌ی انواع اقتصاد نئوکلاسیک را پوشش می‌دهد. ما بخاطر کاربرد گسترده و آشنا بودن این کلمه از آن استفاده می‌کنیم.



با این وجود، از مدت‌ها پیش، نارضایتی از وضعیت کنونی با باور رایج تغییرناپذیری آن توامان وجود داشته‌اند. امروزه همانند گذشته، باور بر این است که ساختارهای اقتصادی و سیاسی از پیش تعیین شده، طبیعی و پایدار هستند. فی الواقع، دستاورد عمده‌ی نئولیبرالیسم – و تمامی چارچوب‌های اقتصاد سیاسی قبل از آن – این بوده که نسخه‌های هنجاری را به عنوان بیانیه‌های توصیفی رفتار طبیعی مردم، دولت، و سازمان‌ها جا بزنند. مجموعه ساختارهایی که توسط انسان‌ها برای سازگاری با دوره‌ی خصوصی تعبیه شده بودند، بعنوان ساختارهای جهانی و فارغ از زمان شناسانده شده‌اند.

این همان ترفند سالن است. حداقل از پایان قرن هجدهم، چارچوب‌های اقتصاد سیاسی سرمایه داری – که مورد تاکید این مولفه هستند – تکامل یافته‌اند و با تغییر فناوری و فرصت‌های استثماری، در امور مالی و تولید اشکال سازمانی و مالکیتی نوینی به خود گرفته‌اند. دموکراسی‌های سرمایه داری در طول دو دهه اخیر حقوق انحصاری خود را گسترده‌تر ساختند و به دفعات نظم سازمانی و اعمال خود را تغییر دادند. ساختارهای اقتصادی و دولتی بازمینی شده برای بیمه‌ی اجتماعی، ثبات مالی، حمایت سلامت و رفاه اجتماعی، و توسعه‌ی زیرساخت در قرن بیستم در پی بیداری از جنگ‌های جهانی و افسردگی بزرگ ایجاد شدند.

در بخش ۲ توضیح خواهیم داد که نئولیبرالیسم همیشه چارچوب اقتصاد سیاسی غالب نبوده است. با این حال، از بین بردن توهمی که نئولیبرالیسم تجسم آن است نهایتاً به شکست آن در برآوردن نیازها و خواست‌های معاصر بستگی دارد. همین بلا بر سر چارچوب‌های سابق نیز آمده است: تورم رکودی به سقوط کینزینیسم انجامید؛ ضعف دولت و متحدین آن در مقابله با پاندمی، بیکاری، گرسنگی، تغییر آب و هوا، و بی عدالتی نژادی محتملاً موجب سرنگونی نئولیبرالیسم خواهد شد. دنیا تغییر کرده است و ما باید خودمان را با آن وفق دهیم. ما در «جهان آب سفید» زندگی می‌کنیم که مدام در حال تغییر است و اشکال جدید یادگیری و اقدام انعطاف پذیر از ضروریات به شمار می‌آیند.<sup>۳</sup> سوال اینست که مقصدی بعدی ما کجاست.

ما اکنون این فرصت را داریم که اقتصاد سیاسی‌مان را از نو بسازیم تا برابری و رفاه عمومی بیشتری را برای انسان و محیط فراهم بیاوریم. ما باید رشد اقتصادی به مثابه‌ی پایانه‌ی اجتماعی و سنج و معیار را پشت سر بگذاریم. ما باید ظرفیت دولت دموکراتیک را بالاتر ببریم تا پاسخگوی بازنده‌های نئولیبرالیسم باشد و در عین حال افراد قدرتمند را تحت نظر داشته باشد و زخم‌هایی که زده‌اند را التیام بخشد. یعنی بایستی با تاکید دوباره بر ارزش‌های دموکراتیک اساسی از جمله برابری صدا و سیاسی، دموکراسی رو به اضمحلال خودمان را نیرویی تازه ببخشیم. و همه‌ی این‌ها ما را به فراهم آوری پایه‌های جدید برای انسجام اجتماعی و جامعیت ملزم می‌سازد.

بحث ما برای بنا نهادن اقتصاد سیاسی جدید در عبارت «جوامع گسترش یافته‌ی سرنوشت» ریشه دارد.<sup>۴</sup> جامعه‌ی گسترش یافته‌ی سرنوشت فراتر از گروه‌هایی گسترش می‌یابد که هر کسی طبیعتاً عضوی از آن‌هاست. به رسمیت شناختن تعلق به جامعه‌ی بزرگتر و جامع‌تر سرنوشت می‌تواند به ما انگیزه‌ی کار کردن با غریبه‌ها و افرادی را بدهد که امکان همکاری متقابل ما هرگز برقرار نبوده است. اعضای این جوامع با این باور که سرنوشت خودشان و فرزندان‌شان به سرنوشت هم قطارانشان وابسته است، با هم پیوند خورده و حاضرند برای هم فداکاری کنند.

بینش جامعه‌ی سرنوشت انعکاسی از مفاهیم مشابهی است که جویندگان عدالت اجتماعی در طول قرن بیستم از آن‌ها استفاده کرده‌اند. بنابراین، از دیدگاه مارتین لوتر کینگ، جی آر، «ما در شبکه‌ی گریز ناپذیر به هم پیوستگی گیر کرده‌ایم، در لباس سرنوشت واحد به هم بسته شده‌ایم. چیزی که مستقیماً بر یکی از ما تأثیر می‌گذارد، تأثیری غیر مستقیم بر سایرین دارد.»<sup>۵</sup> به همین ترتیب، جنبش‌های کارگری – شوالیه‌ی کارگر، کارگران بین المللی جهان (IWW)، و کارگران بین المللی انبار و ساحل (ILWU) – جمله‌ی «ضرر و زیان یکی از ما، به ضرر و زیان همه‌ی ماست» را بعنوان شعار خود انتخاب کردند. مفهوم

---

<sup>۱</sup> Expanded communities of fate

<sup>۲</sup> International Workers of the World (IWW)

<sup>۳</sup> International Longshore and Warehouse Workers (ILWU)

مرتبط اما متمایز دیگری «سرنوشت بهم پیوسته» می‌باشد که بر اساس آن فرصت‌های زندگی یک فرد به گروه پیوند خورده است.<sup>۶</sup>

در این کتاب، ما نحوه‌ی آغاز طراحی جامعه‌ی گسترش یافته‌ی سرنوشت بعنوان مبنای اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین و جامع را مورد بحث قرار می‌دهیم.

## عناصر سازنده‌ی چارچوب اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین

اقتصاد سیاسی به چارچوب‌هایی اطلاق می‌شود که همواره سازمان دهنده‌ی جوامع انسانی بوده‌اند. کلمه‌ی «چارچوب» بر اهمیت قوانین و نهادهایی تاکید دارد که انتخاب‌ها و اقدامات ما را رهبری و هدایت می‌کنند. در این کتاب، تمرکز ما بر روی قوانین و نهادهایی است که از زمان ظهور دموکراسی‌های سرمایه داری در قرن هجدهم تکامل یافته‌اند. همانطور که در بخش ۲ توضیح خواهیم داد، چارچوب‌های اولیه بر مبنای درک جامع از اقتصادها، دولت‌ها، جوامع، و زیرساخت‌های اخلاقی آن‌ها پایه گذاری شده بودند. با رسیدن به قرن بیستم، این تنها اقتصاد بود که تحلیل‌ها بر اساس آن صورت می‌گرفت.

هدف این نوشته نجات سیاست در اقتصاد سیاسی و روشن ساختن بعد اخلاقی مربوطه در هرگونه اقتصاد سیاسی است. در اینجا «سیاست» به ابزاری که جامعه بواسطه‌ی آن‌ها خط مشی و قوانین خود را تعیین می‌نماید و نیز به شکل گیری قدرت اطلاق می‌گردد؛ یعنی چه کسی این ظرفیت را دارد که بر تغییر تاثیرگذار باشد یا از آن جلوگیری کند. کلمه‌ی «اخلاقی» به ارزش‌هایی اشاره دارد که مبنای خود چارچوب و نیز اقداماتی است که دولت‌ها، بازیگران اقتصادی، و شهروندان در راستای هماهنگی با چارچوب به آن‌ها مبادرت می‌ورزند. عبارت «اقتصاد سیاسی اخلاقی» بیان می‌کند که چرا تصمیمات اقتصادی تصمیمات اخلاقی و سیاسی هستند و تعاریف این تصمیمات از عدالت بر سازماندهی سیاست گذاری و نیز عکس العمل شهروندان نسبت به موقعیت‌شان چه تاثیری دارد.

---

<sup>۱</sup> عموماً این مفهوم فقط در مورد کسانی که از یک قوم یا نژاد هستند بکار می‌رود اما در صورتی که افراد متعلق به سایر نژادها یا قوم‌ها از تبعیض مشابهی در رنج باشند، آن‌ها را نیز شامل می‌شود.

اقتصاد اخلاقی<sup>۷</sup> در حقوق متقابل خارج از بازار و تعهدات بین زمین داران و روستاییان ریشه دارد. در طول دوره‌ی صنعتی سازی، این عبارت برای اشاره به تعهدات جامعه به فراهم آوردن رفاه اجتماعی برای جمعیت، بویژه کسانی بکار می‌رفت که از کار برکنار شده یا فقیر شده بودند. همچنین، اقتصاد اخلاقی از شهروندان می‌خواهد که در جاییکه معتقدند حق و حقوق‌شان پایمال شده است، با از خود مقاومت نشان دهند. چنین مقاومتی می‌تواند گاهی به شکل بسیج عمومی یا گاهی به شیوه‌ی نافرمانی باشد که سلاح‌های افراد ضعیف هستند.<sup>۸</sup> کاتالیزورهای مقاومت صرفاً تغییرات مادی در وضعیت فعلی مردم نیستند بلکه – و برخی مواقع در تقابل با علاقمندی‌های محدودشان – ایجاد تغییراتی است که از دیدگاه آن‌ها نقض هنجارهای انصاف و عدالت، زخم زدن بر عزت نفس‌شان، و عدم به رسمیت شناختن ارزش فرهنگ‌شان است.

از نقطه نظر ما تمامی اقتصادهای سیاسی اخلاقی هستند. با این حال، اقتصادهای سیاسی لیبرال پذیرای تصورات و اعتراضات چندگانه در تفسیر معنای خوبی هستند و صرفاً محدود به یک کد اخلاقی نیستند<sup>۹</sup> و ارزش و اعتباری که برای ارزش‌ها قائل هستند با گذر زمان و تغییر مکان تغییر می‌یابد. نئولیبرالیسم، سیاست اقتصادی که امیدواریم جایگزینی برای آن پیدا کنیم، بر آزادی و لیبرالیسم به شکل عدم دخالت دولت در تجارت، و در حد پایین‌تر، در کارهای افراد تأکید دارد. اما برداشت‌های متفاوت از آزادی و سایر انواع ارزش‌ها نیز وجود دارند که ارزش توجه را دارند و به زودی خواهیم دید.

بنابراین، چارچوب اقتصاد سیاسی اخلاقی ترکیبی از قوانینی است که رفتار سیاسی و اقتصاد را می‌سازند و در عین حال هنجارها، ارزش‌ها و اهدافی را شامل می‌شود که ساختار جامعه بر پایه‌ی آن‌ها بنا می‌شود. قوانین، تعیین کننده‌ی حقوق متقابل و تعهداتی هستند که جمعیت‌ها، دولت‌ها، انجمن‌ها و سایر سازمان‌های جامعه را به هم پیوند می‌دهند. هنجارها، ارزش‌ها، و اهداف آن رفتار مشروع را شکل داده و تنظیم می‌کنند.<sup>۱۰</sup>

## تئوری تغییر

قبل از پرداختن به عمق قوانین و نهادهای اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین، بایستی در ابتدا فرضیه‌ی تغییرمان را طرح ریزی نماییم. چه عاملی بانی این فکر است که زمان فرصت مناسب فرا رسیده است؟ و چگونه از اینجا به مقصد مورد نظر خواهیم رسید؟

اقتصادهای سیاسی سرمایه داری قول رشد اقتصادی و نوآوری را می‌دهند که بواسطه‌ی آن استاندارد زندگی و رفاه عمومی بهبود و ارتقا خواهد یافت. این خصایص با تغییراتی که در فناوری، دموگرافی، و سازمان اقتصادی در تقابل با رکودها و جنگ‌ها روی می‌دهد، تکامل می‌یابند. اما این عوامل بنا به اهمیتی که دارند، صرفاً مسئول تغییر در چارچوب‌های اقتصاد سیاسی نیستند. محتملاً اهمیت عمده‌ی آن‌ها در اعتراضاتی است که بر علیه قدرت صورت می‌گیرد. زمانیکه بنیه‌ی وضعیت کنونی قوی باشد، سیاست گذاری در راستای حفظ منافع شخصی و منافع کسانی شکل می‌گیرد که حفظ قدرت به ایشان بستگی دارد. اگر سیستم رو به تحجر پیش رفته و مانع رشد اقتصادی شود، رقابت شکل می‌گیرد.

ظهور مجموعه‌های نخبگان اقتصادی قدرتمند، اقتصاد سیاسی را به تامین هر چه بیشتر منافع آن‌ها ملزم می‌سازد. اگر رفاه عمومی رو به زوال باشد و با اعتراضات و بسیج مردمی همراه شود، دریچه‌ای عریض برای سیاست گذاری‌ها، اقدامات، و حتی چارچوب‌های اقتصاد سیاسی جدید گشوده می‌شود. همچنین این احتمال می‌رود که زمان اصلاح قرارداد اجتماعی و بازبینی ارزش‌هایی فرا رسیده باشد که پشتیبان سیستم هستند.

اعتراض بر علیه سیاست گذاری همواره وجود داشته است، اما اکنون مجموعه‌ی گسترده‌تر و متنوع‌تری از بازیگران را در بر می‌گیرد. براینند تکامل دموکراسی در قرن‌های نوزده و بیستم، نفوذ سیاسی و اجتماعی و صداها‌ی رقیب بسیاری بوده است. افراد قدرتمند ذینفع (اقتصادی) که برای رسیدن به مانداری‌های سرمایه داری یا ماندن در قدرت رقابت می‌کنند، به این نتیجه رسیدند که برای حفاظت از خودشان بایستی رفاه عمومی بخش قابل توجهی از جمعیت را بهبود بخشند.<sup>۱</sup> اصطلاحات تقاضای سرکوب شده و سرخوردگی ناشی از انتخابات و بسیج عمومی، غالباً نموده‌های این باور هستند.

در حالیکه شوک‌های عمومی و عامی باعث می‌شوند که مردم متوجه به انحراف کشیده شدن جدی سیستم شوند، شکل‌گیری جنبش گسترده برای تغییر است که می‌تواند تعادل قدرت در اقتصاد سیاسی را برهم زند. قاتل جرج فلوید، که ویدیوی وی در سراسر جهان دست به دست شد، نمونه‌ی اخیر بسیج عمومی در پاسخ به بی‌عدالتی است. اما گذشته با مثال‌های دیگری پیوند خورده است، از جمله آتش سوزی کارخانه‌ی تری انگل شرت ویست در نیویورک در سال ۱۹۱۱ یا سقوط رانا پلازا در بنگلادش در ۲۰۱۳. زندگی‌های ناگوار و بی‌ارزش کارگران بیگاری یکباره توسط مصرف‌کنندگان، اتحادیه‌ها، و سازمان‌های غیردولتی به اسم شب اصلاح شرایط کاری مبدل شد. دولت‌ها صدای اعتراض‌ها را شنیدند و بر شرکت‌های بین‌المللی که کارگرها را استخدام می‌کردند، فشار بیشتری وارد کردند.<sup>۱۲</sup> به همین ترتیب، اپیدمی سل، آنفلونزای اسپانیایی، فلج اطفال و سایر بیماری‌ها موجب سرعت گرفتن تغییر در رفاه و آموزش عمومی، و فی الواقع جوامع بودند.<sup>۱۳</sup> بلایای طبیعی از جمله آتش سوزی، سیل، و زلزله نیز می‌توانند به سیاست‌گذاری‌های بهتر بیانجامند. تهدید بی‌نظمی اجتماعی گسترده یا انقلاب نیز می‌تواند همین اثرات را داشته باشد.<sup>۱۴</sup> و هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه‌ی جنگ‌های خانمان سوز و فاجعه بار باعث و بانی تغییر و تحول در جامعه باشد.<sup>۱۵</sup> باز اندیشی و بازسازی زیرساخت‌های فیزیکی و اجتماعی در زمان بروز فاجعه الزامی است، این مسئله در مورد کدهای اخلاقی نیز صادق است.

بحران و انگیزه‌ی عمومی را می‌توان یک فرصت تلقی کرد، اما تغییر واقعی به عواملی بیشتر از بیداری عمومی نسبت به رفتاری‌های سایرین بستگی دارد. اصلاحات پایدار مستلزم ایده‌های جدید، رهبری سیاسی موثر، و تغییر ساختاری است.

ایده‌ها در راس قرار می‌گیرند. فرانسیس پرکینز<sup>۱</sup> اولین زنی که عضو کابینه ریاست جمهوری شد، طرح بسیار خوبی برای اشکال جدید بیمه‌ی اجتماعی و حمایت از کارگران در زمان رکود بزرگ ارائه کرد. او در به تصویب رسیدن قانون امنیت اجتماعی و روابط ملی کارگری نقش محوری داشت. ایده‌های او که تا حدودی متأثر از تفکرات جان ماینارد کینز<sup>۲</sup>

اقتصاددان، و سایر دانشمندان پیشرو اجتماعی بود، انعکاس تجارب خود او بعنوان فعال اجتماعی و مشاور سیاست گذاری دولت بودند.

به همین طریق، میلتن فریدمن<sup>۱</sup> پدر چارچوب نئولیبرالیسم حاضر و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل، از جمله‌ی افراد و گروهی از اقتصاددان‌ها بود که جامعه‌ی مون پله رین<sup>۲</sup> را برای مقابله با کینزیسم شکل دادند.<sup>۳</sup> بخش مهم پروژه‌ی آن‌ها ابداع تئوری‌های اقتصادی سالم بود که ترجمان سیاست گذاری‌ها باشند. آن‌ها پول گرایی و دولت کوچک و نحیف را اشاعه دادند. فریدمن، بویژه بر کوپن و مالیات بر درآمد منفی (پیشرو درآمد پایه‌ی جهانی در دهه ۱۹۷۰) استدلال کرد.

کاری که پرکینز و فریدمن با روش‌های متمایز خود انجام دادند پیوند دادن ایده‌هایشان با کدهای اخلاقی بود. آنچه برای پرکینز اهمیت داشت اولویت دادن به جامعه‌ی فراگیری بود که به نیازمندان توجه داشت. از نظر فریدمن، مسئله‌ی حائز اهمیت تاکید بر فردی بود که پیرو آدام اسمیت<sup>۴</sup> بود: به هر نحوی از انحاء بطور اجتناب ناپذیری دستی نامرئی همگان را به سوی فراوانی نعمت برای همه هدایت خواهد کرد.

کاری که فریدمن و پرکینز در انجام آن موفق بودند ابداع مسیری بود که رهبران سیاسی می‌توانستند با دنبال کردن آن «معماران تغییر» باشند.<sup>۱۷</sup> کاری که فرانکلین دلانو روزولت برای پرکینز، و مارگارت تاچر و رونالد ریگان برای فریدمن انجام دادند از نظر ویلیام ریکر بدعت گذاری بود.<sup>۱۸</sup> یعنی آن‌ها مسائل را به گونه‌ای بازتعریف کردند که بر مدل‌های ذهنی از پیش موجود و عقاید اصلی تفوق یافت و معرف چشم انداز جایگزین و مجموعه‌ای از انتخاب‌ها بود.

این مدل تغییر نهادی متحول کننده مبتنی بر ایده‌هایی است که درک ما از دنیا را تغییر می‌دهند.<sup>۱</sup> اما این راهبرد «برای کسب موفقیت بایستی: (الف) مدلی از دنیا را معرفی نماید که در آن مجموعه‌ی اقدامات بخصوص منتهی به نتایج متفاوت از هم می‌شوند و (ب) با دلایل قانع کننده مدافع نتیجه‌ی بخصوصی باشد».<sup>۹</sup> علت عملی شدن ایده‌های پرکینز و فریدمن توسل به کسانی بود که قدرت ایجاد تغییر داشتند، کسانی که شخصا به ایشان مشاوره می‌دادند. اما نهایتا ایده‌های آن‌ها بایستی در میان رهبری سیاسی و اقتصادی و نیز مخاطبین بیشتری کشش و مشروعیت می‌یافت.

روزولت از بسیج عمومی و تقاضاهای فوری شهروندی بعنوان فرصتی برای معرفی معامله‌ی جدید استفاده کرد. تاچر نخست وزیر و ریگان رئیس جمهور که دیدگاه‌های متفاوتی داشته و در دوره‌ی متفاوتی بر سر کار بودند با توسل به نارضایتی عمومی از بروکراسی دولت و کنترل اقتصاد، برنامه‌ی نئولیبرالیسم عدم کنترل و دولت کوچک‌تر را در دستور کار قرار دادند. هر سه نفر از این روسای دولت سخنوران تاثیرگذاری بودند که به پخش و نشر ایده‌ها در میان مخاطبین و نیز عموم مردم کمک نمودند.

اقبال عمومی این ایده‌های جدید نه تنها تصویب سیاست گذاری‌های جدید توسط رهبری سیاسی را امکان پذیر ساخت بلکه امکان ایجاد تغییر و تحول در ساختار دولت را نیز فراهم آورد. دیوان سالاری روزولت، دولت را برای حمایت اجتماعی و خدمات بیشتری برای شهروندان و ایجاد دستگاه اجرایی و رژیم نظارتی کاملا جدید توانمند ساخت. دیوان سالاری‌های تاچر و ریگان حاکمیت فدرال بر خدمات و حمایت‌ها را محدود ساخت، نظارت بر تجارت را کاهش داد، و سازمان‌های دولتی را با برون سپاری کارها و کاهش کارکنان اصلاح نمود.

---

<sup>۱</sup> چندین استدلال برای این مورد وجود دارد. بعنوان مثال به نورث ۱۹۸۱؛ دنزو و نورث ۱۹۹۴؛ و وینگست ۲۰۰۵ مراجعه نمایید. برای پرداختن به موضوع از دیدگاه متفاوت به هال ۱۹۸۹؛ ویر ۱۹۸۹؛ و بلیث ۲۰۰۲ مراجعه نمایید.



بحرانی که اکنون با آن مواجه هستیم، ایجاد تحولات بعدی در ساختارها و نهادها، سیاست گذاری‌ها و اقدامات، و افراد مشمول در جامعه‌ی سرنوشت ما را امکان پذیر می‌سازد. ما برای مقصد بعدی‌مان به انتخاب‌های حقیقی نیاز داریم.

## ایده‌ها

حال می‌خواهیم به مسئولیت مان در بخش کارگری برای ایجاد تغییر برگردیم. ما نه رهبر سیاسی هستیم و نه سیاست گذار، بنابراین تاکید و تمرکز ما بر ایده‌ها خواهد بود. اولین وظیفه‌ی ما پرسش در مورد فرضیه‌هایی است که چارچوب اقتصاد سیاسی حاضر بر روی آن‌ها بنا نهاده شده است و بعنوان گام بعدی بایستی فرضیات بهتری ارائه دهیم. امروزه، اطلاعات ما در مورد رفتار – یعنی عوامل موثر بر اقدامات بخصوص مردم – خیلی بیشتر از گذشته است. فهم علمی پیشین از رفتار، مبنای اطلاعاتی چارچوب‌های اقتصاد سیاسی پیشین بودند و ادراکات علمی کنونی بایستی مبنای اطلاعاتی اقدامات بعدی باشند.

اقتصاد به منزله‌ی رشته‌ی دانشگاهی که سنگ بنای اقتصاد سیاسی پیشین بوده است، از زمانیکه، بویژه در قرن نوزدهم، بر پایه‌ی ریاضیات عمل کرده است (به مبحث بخش ۲ مراجعه کنید)، مدل ساده شده‌ی انسان‌ها را ترجیح داده است: انسان اقتصادی<sup>۱</sup> انسان اقتصادی در قلب نئولیبرالیسم قرار دارد. فرد عقلانی، تصمیم گیرنده است و در مرکز قرار می‌گیرد، و انتخاب‌ها بطور خلاصه از منظر سود و زیان شخصی تعریف شده‌اند. رهنمودهای مربوط به رفتار مورد انتظار افراد از روی این مدل ارائه شده‌اند: یکه تازی هنجار تلقی می‌شود و شکست اقتصادی عموماً ناشی از مشکلات شخصی است و نه ساختاری. نسخه‌های رفتار مورد انتظار شرکت‌ها، دولت‌ها و خود سیستم اقتصادی نیز از روی این مدل پیچیده شده‌اند: شرکت‌ها بایستی به تنهایی سود را به حداکثر برسانند، دولت‌ها اساساً مسئول حمایت از حقوق مالکیت و فراهم آوردن زیرساخت‌هایی هستند که بازار عاجز از آن است، و نهایتاً منافع سرمایه داری نسبتاً آزاد شده به جیب همه‌ی افراد کاری و کوشا خواهد رفت.

با این همه، مفروضاتی که چنین دعاوی بر روی آن‌ها چیده شده‌اند مشکل دار هستند. این مفروضات فهم بسیار باریک بینانه‌ایی از طبیعت انسان، انگیزه و رفتار ارائه می‌دهند. سر

هم بندی ساده‌ی انتخاب‌ها و اقدامات، در مورد آنچه مردم فکر می‌کنند یا انجام خواهند داد، چیز زیادی برای گفتن ندارد، بسته به موقعیت، تغییر در محتوا و درک جدید از افکار سایرین نامحتمل نمی‌باشد.<sup>۱</sup> مردم نه تنها تعصبات سیستماتیکی دارند و بنابراین مرتکب اشتباه می‌شوند، آن‌ها همچنین تحت تاثیر احساسات، افرادی که در تعامل هستند، و هنجارهای تولیدی جامعه قرار می‌گیرند. منفعت شخصی محدود محرک مهمی است اما تنها محرک عمل نمی‌باشد.

هرگونه چارچوب جدید بایستی مبتنی بر این واقعیت باشد که انسان‌ها موجودات اجتماعی هستند. همانطور که سوزان فیسک استدلال می‌کند، انسان‌ها از احساس تعلق به گروهی که به آن‌ها هویت می‌بخشد و به بقایشان کمک می‌کند، از ایجاد ادراکات و ارزش‌های مشترک، احساس تاثیرگذار بودن، ساختن پایه‌ای برای عزت نفس و خود ارتقایی، و از احساس مفید و مورد اعتماد بودن، انگیزه می‌گیرند.<sup>۲</sup> و آن‌ها به شیوه‌های پیچیده با هم مرتبط می‌شوند که به رفتار و نیز به عواقب حاصل از ساختار نفوذ و قدرت در سیاست، اقتصاد و زندگی اجتماعی معنی می‌دهد.<sup>۳</sup>

در حقیقت، علاقه به برقراری ارتباط و بخشی از یک کل پیچیده بودن اغلب بر منافع شخصی پیشی می‌گیرد چرا که باعث رشد حس با هم بودن و تعلق و در نتیجه حس اعتماد و رابطه‌ی متقابل می‌شود. چنین باوری در مورد انگیزه‌ی انسان، مبنای عبارتی است که ساموئل بولز و هربرت گینتیس آن را انسان متعامل<sup>۱</sup> نامیده‌اند<sup>۳</sup> و آناماریا سلاتر و هیلاری کوتام تحت عنوان همبستگی انسانی<sup>۲</sup> از آن یاد می‌کنند.<sup>۴</sup> از دیدگاه کوتام و سلاتر مردم خواهان رشد توانمندی‌های خود و همراهانشان هستند.

جایگزین ساختن این نسخه‌ی علمی و عقلانی از انگیزه‌ی انسان با انسان اقتصادی، از ملزومات عمده‌ی سازماندهی مجدد نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. بنابراین. طراحی‌های سازمانی که مبتنی بر این نسخه هستند بایستی مشوق رفتار دلسوزانه نسبت به افراد ضعیف و نیازمند و نیز اقدامات فداکارانه باشند که ما را به سمت جامعه‌ی بهتر سوق می‌دهند. یک پایه‌ی انقلابی برای این استدلال مفروض است. رابطه‌ی متقابل در

ساختار انسانی ما ریشه‌های عمیقی دارد.<sup>۵</sup> توجه به کودکان و سالمندان فرایند ضروری توسعه‌ی مهارت‌ها و انتقال دانش است که تضمینی است بر کسب مهارت‌های لازم توسط بزرگسالان در نقش نان آور کارآمد.<sup>۶</sup>

با این حال، ادعای اجتماعی بودن انسان ضرورتاً بدین معنی نیست که آن‌ها همیشه نسبت به همدیگر آماده‌ی همکاری یا مهربان هستند. در حقیقت، همکاری و رابطه‌ی متقابل نیازمند تمهیدات سازمانی هستند که بتواند تعهد نسبت به اقدام به نفع دیگران را ایجاد و حفظ نماید.

دیدگاه اخلاقی که در اینجا اتخاذ کرده‌ایم به اندازه‌ی نئولیبرالیسم بر آزادی تاکید دارد. با اینکه نئولیبرالیسم اساساً بر مبنای آزادی منفی<sup>۷</sup> به شکل رهایی از دخالت بود، چارچوب منتخب ما بر مبنای آزادی‌های ضروری برای رشد مردم در سیستم دموکراتیک است. چهار آزادی روزولت یعنی رهایی از نیاز، آزادی بیان، رهایی از ترس و آزادی عقیده ضروری اما ناکافی هستند. آزادی که از اهمیت یکسان با این موارد برخوردار است آزادی برای پرورش ظرفیت‌هایی است که عملکرد بهینه‌ی مردم در جامعه را تضمین نماید.<sup>۸</sup> ظرفیت در ساختار دموکراتیک نیازمند نوع دیگری از آزادی است: رهایی از سلطه.<sup>۹</sup> بنابراین، ظرفیت‌های دموکراتیک چیزی بیشتر از ابزار بقا و خودسازی هستند. از جمله ظرفیت‌های مهم دیگر، شهروند بودن در سیاست، کار، و جامعه است. یعنی فراهم کردن ابزار لازم برای مشارکت، بیان موثر نظرات، تشکیل بسیج عمومی، و بهره‌مندی از فرصت‌های آموزشی، اطلاعاتی، و اقتصادی.

مشارکت، ابزار نظرات، قدرت بیان و بسیج عمومی موجب تسهیل برابری ارتباطی می‌شوند، امور به گونه‌ای پیش می‌رود که مردم با احترام با همدیگر رفتار می‌کنند، به سخنان هم گوش می‌دهند و هیچ گونه سلطه‌ی یکی بر دیگری را برنمی‌تابند.<sup>۱۰</sup> کسب برابری رابطه‌ای مستلزم دسترسی همگانی به منابع مناسب برای رشد ظرفیت‌ها و در عین حال اجتناب از وابستگی‌هایی است که موجب قدرت و نفوذ نابرابر هستند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> در حالیکه برابری رابطه‌ای مستلزم تخصیص منابع بیشتر برای ایجاد ظرفیت‌های دموکراتیک است، ضرورتاً به معنی توزیع مجدد امکانات همگانی نیست. فلاسفه در مورد شکل برابری که باید دنبال کرد مباحثات مختلفی

یکپارچگی، همکاری، و رهایی از سلطه بواسطه‌ی تمهیدات سازمانی ایجاد و حفظ می‌شوند که امکان رفتار متقابل و اجتماعی و مقاومت در برابر سلطه را برای مردم فراهم نماید. فیلسوف‌های سیاسی معاصر الزام حمایت ساختاری از آزادی را خاطر نشان می‌سازند. به عقیده‌ی الیزابت اندرسون برابری رابطه‌ای در دولت خصوصی به قوانین و مقرراتی بستگی دارد که در شرکت‌های سهامی به کارگران قدرت و شرافت انسانی اعطا نماید.<sup>۱</sup> دانیل آلن از مدت‌ها پیش بر نقش قانون و نهادها، بویژه آموزش و پرورش در ارتقا و پرورش سیاست عادلانه و ایجاد پل و همبستگی بین شهروندان تاکید داشته است.<sup>۲</sup> در گزارش آکادمی آمریکایی که او رهبری مشترکش را بر عهده داشت، استدلال‌هایش مورد بحث و بررسی قرار گرفتند، و بعنوان شش راهبرد و پروپوزال مشخص در هدف مشترک ما طبقه بندی شدند (کمیسون ۲۰۲۰). دیگر فیلسوفان توجیهاتی برای طیفی از سیاست گذاری‌ها و اصلاحات سازمانی ارائه می‌دهند - از ایجاد محدودیت‌هایی برای تاثیر پول و موقعیت در سیاست گرفته تا تغییرات در مالیات، کار کارگری و اقدامات آموزشی - که موجب بهبود عدالت سیاسی و اقتصادی بویژه در دموکراسی‌ها می‌شوند.<sup>۳</sup> برخی، سیاست مشارکتی تری را پیشنهاد می‌کنند تا برای مشاوره و طیف گسترده‌تری از صداها فضا ایجاد گردد.<sup>۴</sup>

در بخش ۳، به جنبه‌ی فلسفی و ایده‌های عملی در مورد ایجاد فضاهای مشارکتی در دموکراسی‌های سرمایه داری امروزی خواهیم پرداخت. انواع مختلف سازمان‌های انسانی را بررسی می‌کنیم که مشوق همکاری و خودگردانی هستند. طبق بررسی‌های ما چنین ترتیبات نهادی در تمامی مقیاس‌ها و به عناوین مختلف وجود دارند. این موردها همچنین نشان می‌دهند که ترتیباتی که متضمن ارزش‌های مهم از جمله صدا، مشارکت، و برابری سیاسی هستند در رسیدن به اهداف خود از جمله بهبود رفاه جامعه به نحو احسن عمل می‌کنند.

---

دارند. تاکید ما بر نظراتی است که برابری رابطه‌ای را اتخاذ کرده‌اند. اندرسون (۲۰۱۰) از نقطه نظر خود، خلاصه‌ی مفیدی از مباحث آن‌ها را فراهم کرده است. دیدگاه جایگزین، برابری توزیعی است که از اثرات نابرابری سرمایه‌ی اولیه می‌کاهد. (بعنوان مثال پاریز ۱۹۹۵؛ کوهن ۲۰۰۸؛ پاریز و وندربورت ۲۰۱۷). در حالیکه همه‌ی طرف‌های مباحثه به کار مکتب جان رالز (۱۹۷۱، ۱۹۹۳)، ارجاع می‌کنند، در نتیجه برای توجیه راه‌های مختلف رسیدن به عدالت از نظرات او استفاده می‌کنند.

بر اساس این تحقیقات، برخی اصول طراحی را استخراج می‌کنیم. همکاری و خودگردانی زمانی به بهترین وجه عمل می‌کند که ترتیبات نهادی این اجازه را به اعضای خود بدهد که همگی در بحث و اصلاح مقررات و نیز در تعریف و تصویب اشکال مناسب تنبیه برای افراد خاطی مشارکت داشته باشند. در نتیجه، انحصار محدود شرط لازم همکاری نمی‌باشد. خودگردانی فراگیر مبتنی بر مشخصه‌هایی از جمله رهبری قدرتمند، هنجارهای مشترک، و مکانیزم‌های تصمیم‌گیری، مشاوره، و انتخاب طراحی شده است که می‌توان در سیستم گنجاند.

طبق پژوهش ما، با ایجاد ترتیبات نهادی که صدا و قدرت را به افراد تحت حاکمیت بازگرداند و برابری رابطه‌ای را حفظ نماید می‌توانیم دموکراسی‌های سرمایه‌داری فرسوده‌مان را تقویت کنیم. فرایندهای ارتقای یادگیری و تجربه‌گرایی برای اطمینان از تکامل قوانینی که ارزش-های متنوع و کثرت‌گرایی را در خود دارند، به همین اندازه حائز اهمیتند.<sup>۱</sup>

پژوهش ما در بخش‌های بعدی به طریقی به سمت اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین کشیده می‌شود. در حالیکه نمونه‌هایی از شکل ترتیبات نهادی را ارائه می‌دهیم که باعث ارتقای ظرفیت‌های دموکراتیک و برابری رابطه‌ای می‌شوند، تلاش‌های ما با هشدارها و محدودیت-های بسیاری روبروست. ابتدا بایستی تاکید کنیم که نحوه‌ی طراحی نهادهای مناسب کارآمد پرسشی است که مورد بحث و جدل اعضای انجمن است. چنین بحثی بایستی مجهز به علم حکمرانی نوین باشد که اطلاعات ما در مورد همکاری و خودگردانی و نیز تجارب کثیر حاصل از صدا و مشارکت شهروندان، جاری در نقاط مختلف دنیا را در بر بگیرد. هدف از این تلاش علمی و اجتماعی شناسایی شرایطی است که تحت آن‌ها ساختارهای مشارکتی ترجیح داده می‌شوند و اینکه چگونه می‌توان چنین شرایطی را با ساختارهایی هماهنگ نمود که نماینده‌ی دموکراسی‌های سرمایه‌داری امروزی هستند.

دوم، ما قصد نداریم که اصول رفتار ایده‌آل یا درست را تعریف کنیم و آن‌ها را وحی منزل بدانیم. بلکه می‌خواهیم در برجسته کردن مبادلات مربوط به انتخاب‌های اخلاقی یک جامعه سهمیم بوده و در مورد نحوه‌ی اولویت دادن به برخی از انتخاب‌ها و تجدید نظر در مورد

---

<sup>۱</sup> مدل دموکراسی ما نسخه‌ی تغییر یافته‌ای از دموکراسی پیشنهادی جان دوی است (۱۹۵۴)؛ توضیح در نایت و جانسون ۲۰۱۱؛ و سابل ۲۰۱۲.

اولویت‌هایی که با گذر زمان دستخوش تغییر می‌شوند، باب گفتگو را باز کنیم. با اینکه می‌توانیم فرض را بر این بگذاریم که هر کسی به دنبال مقداری امنیت اقتصادی و اجتماعی است در مورد سایر ارزش‌ها و مبادلات مربوطه‌ی آن‌ها نمی‌توانیم با فرضیه سازی عمل کنیم.

بر اساس این هشدارها، ما دموکراسی را زمین ناهمواری می‌بینیم که بایستی فرایند ساخت و ساز در آنجا صورت گیرد. دموکراسی سیستم سیاسی است که در آن رهبران با رضایت افراد تحت حاکمیت رهبری می‌کنند. افراد تحت حاکمیت به واسطه‌ی فرایند رای دادن و نیز سایر کانال‌های رسمی و غیر رسمی رضایت‌شان را ابراز می‌کنند. جریان آزاد اطلاعات و بحث و جدل نماد نهادهای سیاسی دموکراتیک است، اما در عین حال آن را آسیب پذیر می‌سازد. یعنی اطلاعات و جدل‌هایی که دموکراسی واقعا به آن‌ها نیازمند است ممکن است به گونه‌ای آلوده شوند که رضایت افراد تحت حاکمیت بی معنی تلقی شود و یا حتی بدتر از این، توسط بازیگران شرور استراتژیک کنترل شود.<sup>۳۵</sup>

این آسیب پذیری‌ها حقیقت دارند. با این حال، استدلال ما اینست که دموکراسی بیشتر از هر سیستم سیاسی که تا به حال ابداع شده است، موتور جدل و مناظره و نیز نوآوری و تجربه گرایی است. اما در صورتی که بحث و جدل به متخصصین اندکی - سیاست مدارها، تکنوکرات‌ها، یا ثروتمندان - سپرده شود، برتری نسبی دموکراسی را بر باد خواهیم داد: توانایی آن در استفاده از دیدگاه‌های متنوع در تصمیماتی که بر همه تاثیرگذار هستند. به طریق مشابه اگر تنها فضای موجود برای مناظره خیابان باشد، طبقه بندی تقاضاهای تغییر در جهت نتایج پرثمر مشکل‌تر خواهد شد.

این مشکلات تازه نیستند و فقط یک جواب ندارند. تمرکز قدرت و انواع مختلف شرکت‌های سهامی با بازیگران جدید در طول زمان و بر حسب مکان تغییر می‌کنند، همانطور که قوانین و مقررات هر جامعه‌ای تغییر می‌یابند. ترتیبات حکمرانی معرف باورها در مورد عضویت انجمن است و عواقب جدی بر خودی یا خارجی بودن افراد دارد. درگیری‌هایی که بر سر اعطای حق انحصار، مهاجرت، حقوق مذهبی و آب و هوا، و کنترل محلی صورت می‌گیرند معرف محدودیت‌های نفوذ شهروندی و انتخاب‌های قانونی هستند، اما در عین حال نشانگر تلاش‌هایی هستند که در راستای تعیین حد و مرز جامعه‌ی سرنوشت صورت می‌گیرند.

جاییکه این نهادها فرسوده شده‌اند یا نمی‌توانند انسجام خود را حفظ نمایند، زمان بازسازی فرا رسیده است. اما بازسازی در مکان‌های مختلف متفاوت از هم خواهد بود.

عصر حاضر مستلزم دموکراسی احیا شده و تغییر و تحول در نهادها و هنجارهای موجود است. هدف ما از نوشتن این کتاب سهمیم بودن در هدف ایجاد جامعه‌ی بهتر، فراگیرتر و برابرتر است، یعنی جامعه‌ای که موجب بهبود رفاه عمومی مردم و سیاره‌مان شود. با اینکه بازسازی در نقاط مختلف دنیا چهره‌های متفاوتی خواهد داشت، سهم ما عمدتاً در ارائه‌ی این توصیه است که هر گونه اقتصاد سیاسی اخلاقی که برای دموکراسی‌های سرمایه داری امروزه اتخاذ گردد بایستی چهار شرط زیر را دارا باشد. بایستی مجهز به ابزار مقید ساختن قدرتمندان باشد؛ تا ظرفیت‌های دموکراتیک مانند مشارکت و صدای موثر را ایجاد نماید؛ برابری رابطه‌ای را ایجاد و حفظ نماید؛ و جوامع گسترده و فراگیر سرنوشت را بسازد.





## ۲ سیاست در اقتصاد سیاسی

تاریخ اقتصادهای سیاسی سرمایه داری تاریخ تغییر و تحول اقتصادی است، اما تاریخ تفکر نوین در مورد قدرت‌ها و نهادهای سیاسی نیز است. ریشه‌های آن در ظهور لیبرالیسم و اشکال جدید جمهوریت قرار دارد که در آن قدرت سلطنتی کاهش یافته و صدای شهروندان و احترام به آزادی ایشان افزایش یافته است.<sup>۳۶</sup> ریشه‌های آن همچنین در پیکربندی امتیازات، امپریالیسم، استعمار و انواع اخیر جهانی سازی است که عمدتاً توسط کشورهای توسعه یافته‌ی شمال رهبری می‌شوند.<sup>۳۷</sup> تئوری‌های اقتصاد سیاسی برای توجیه سیاست گذاری-هایی بکار می‌روند که قدرت شهروندان و کشورهای بخصوص را در تقابل با سایرین افزایش داده است.

با اینکه نویسندگان معاصر اقتصاد سیاسی بر اقتصاد تاکید داشته‌اند، اخلاقیات و سیاست به همان اندازه محوری هستند. رشته‌ی اقتصاد سیاسی بر مدل‌ها و فرضیاتی فراتر از مدل-های اقتصادی و فرضیات نحوه‌ی تفکر عقلانی انسان‌ها مبتنی است. تمامی چارچوب‌های اقتصاد سیاسی مبتنی بر ارزش‌ها و اهدافی برای جامعه بوده و مشتمل بر فرضیاتی در مورد انگیزه‌ها (احساسات در زبان کلاسیک) و نحوه‌ی برانگیختن آنهاست. ارزش‌ها و اهداف گاهی به روشنی بیان می‌شوند و در برخی مواقع تعریف روشنی ندارند اما همواره مد نظر هستند. این بینش اخلاقی زیربنایی، پایه و اساس پشتیبانی از ترتیبات سازمانی و سیاست گذاری-هاست.

بحث ما اینست که برای تحلیل اقتصاد سیاسی، ارزیابی ترتیبات قدرت حاضر و عواقب و اثرات آن بر دست یافتن به بینش جامعه‌ی خوب، حائز اهمیت است. ما با اریک بینهوکر موافقیم که: « دو سوال اساسی وجود دارد که اقتصاددان‌ها در طول تاریخ رشته‌ی خود همواره با آن‌ها کلنجار رفته‌اند: ثروت چگونه تولید و چگونه توزیع می‌شود».<sup>۳۷</sup> برای

---

<sup>۱</sup> بعنوان مثال برای مباحث کامل نوشتجات رابطه‌ی بین لیبرالیسم و جمهوریت به کالپاس و کاتزنسون (۲۰۰۸) مراجعه کنید.

اقتصاددان‌های سیاسی – اگر اقتصاددان‌های سیاسی واقعی باشند – کلید تولید و تخصیص ثروت در اینست که بازیگران کلیدی بخصوص، چگونه بر بازار یا ایالت تفوق می‌یابند، دو شکل قدرت چگونه با هم در تعامل هستند، و نهایتاً دولت و قانون از چه راه‌هایی برای تاثیرگذاری بر ایجاد و توزیع ثروت مورد استفاده قرار می‌گیرند. چرا برخی از افراد برنده هستند و برخی دیگر بازنده، و نقش ساختارهای اقتصاد سیاسی در سپردن آن‌ها به این یا آن موقعیت چیست؟

تمامی تئوری‌های اقتصاد سیاسی در رابطه با نحوه‌ی عملکرد دولت یا تاثیرگذاری آن بر رشد، نوآوری، و رفاه عمومی توصیه‌های مجازی ارائه می‌دهند. دولت، حتی زمانی که محدود باشد، بواسطه‌ی طراحی و تصویب حقوق مالکیت، سیاست گذاری‌های بازتوزیعی، و مالیات تاثیر عمده‌ای بر تخصیص ثروت دارد. استدلال داگلاس نوریس، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل، اینست که «وجود دولت برای رشد اقتصادی یک ضرورت است، با این حال، دولت منبع زوال اقتصادی پرداخته‌ی دست بشر است»<sup>۸</sup>. مداخله‌ی دولت در اقتصاد و سیاست در طول زمان و بسته به مکان بسیار متغییر و متفاوت بوده است و بحث در مورد نقش مفید و موثر آن – از نظر تاریخی و در لحظه‌ی حاضر – بعنوان موضوع بحث و جدل‌ها و فرضیه سازی‌ها ادامه دارد.

ما بر این باوریم که چارچوب اقتصاد سیاسی بایستی فراتر از توجیه نقش بخصوص دولت باشد. این چارچوب بایستی مبتنی بر منطق و انگیزه‌های انسانی باشد که با بهترین شواهد علمی همخوانی دارند، اما بایستی مشمول ارزش‌هایی نیز باشد که عامل خوبی جامعه باشد و نه خیر و صلاح گروه و طبقه‌ی خاصی از افراد. چارچوب اقتصاد سیاسی بایستی کسانی را که از تغییر و تحول اقتصاد سیاسی متضرر یا منتفع خواهند شد بازشناسد و طرح سازمانی را ارائه دهد که عدم تعادل در قدرت را اصلاح نماید. اقتصاددان‌های سیاسی کلاسیک چنین چارچوبی را ارائه دادند، اما بسیاری از اقتصاددان‌های متاخر این کار را نکردند. ما امیدواریم بتوانیم این رویکرد جامع اقتصاد سیاسی را احیا کنیم.

اقتصاددان‌های سیاسی کلاسیک ارتباط بین منطق و انگیزه‌ها را بر مبنای پژوهش و تفکر به روز توضیح دادند. دیوید هیوم (۱۹۷۵)، آدام اسمیت (۱۹۸۲ [۱۷۵۹])، و سایرین تحت تاثیر روشنگری اسکاتلندی بر این باور بودند که احساسات و عواطف بر منطق تاثیرگذار

هستند و تعهدات اخلاقی بر اقدام اثرگذار هستند. این نظریه پردازها که داستان ما با آنها شروع می‌شود، بطور همزمان فیلسوفان اخلاقی، مدل سازان اقتصادی، و ناظران و تحلیلگران سیاسی بودند.

نهایی گرایان<sup>۱</sup> و بسیاری از اقتصاددان‌های نئوکلاسیک که پیرو این فلاسفه بودند اساساً مدل سازان اقتصادی بودند که سعی داشتند ارزش‌ها و انگیزه‌های انسانی را مورد توجه و ملاحظه قرار دهند. آنها همچنین محدودیت‌های جزئی را در عقلانیت تشخیص دادند و به جای آن عقلانیت کامل را اتخاذ کردند. نهایتاً، در سطح وسیعی سیاست را در اقتصاد سیاسی نادیده گرفتند. بسیاری از اقتصاددان‌های قرن‌های نوزده و بیستم در بهترین حالت ذهنیت کالبدی از سیاست داشتند و توجه آنها به قدرت صرفاً از جنبه‌ی استفاده‌ی بیش از حد از آن – از دیدگاه آنها – توسط دولت و رانت خواران بانفوذ بود.

در قرن بیستم شاهد علمی جدیدی در مورد تصمیم‌گیری تبلور یافت و مشخص گردید که حداقل به دو دلیل عمده، عقلانیت نمی‌تواند کامل باشد. ابتدا، دنیا کاملاً باسواد نیست. جان مینارد کینز و فردریش هایک<sup>۲</sup> هر دو تأکید داشتند که ما در رودررویی با عدم قطعیت است که اقدام به تصمیم‌گیری می‌کنیم. دوم، شناخت انسان‌ها محدود، در معرض اشتباهات، توهمات، و احساسات است. ادغام محدودیت‌های شناختی ما با عقلانیت محدود احتمالاً توسط هربرت سایمون آغاز شد؛<sup>۳</sup> با پژوهش در مورد اطلاعات نامتقارن<sup>۴</sup> توضیحات آماریا سن در مورد «احمق‌های عاقل»<sup>۵</sup>؛ تئوری پیچیدگی<sup>۶</sup>؛ و پژوهش روانشناسی پیشرو آموس تورسکی و دانیل کانمن<sup>۷</sup> در مورد خطاهای شناختی در پی گرفته شد.<sup>۸</sup>

اما دانش ما فقط در مورد رفتار و انگیزه‌ی انسانی تغییر نیافته است. از زمان ظهور سرمایه داری، چارچوب‌های مربوطه مفاهیم متفاوتی از اهداف مطلوب اجتماعی ارائه داده‌اند. از زمان آدام اسمیت رشد اقتصادی مبتنی بر ملت تا حدودی هدف مشترک بوده است. با

---

<sup>۱</sup> marginalists

<sup>۲</sup> Amos Tversky and Daniel Kahneman

<sup>۳</sup> برای خلاصه‌ی متن و بحث در مورد پژوهش مذکور به کانمن (۲۰۱۱) مراجعه کنید.

ظهور دموکراسی مدرن، مباحثی در مورد اشکال مختلف آزادی و برابری شکل گرفته است که اقتصاد سیاسی برای تحقق بخشیدن به آن‌ها طراحی شده است.

با این حال، تمامی چارچوب‌های اقتصاد سیاسی سرمایه داری مدعی بالا بردن استاندارد زندگی و توسعه‌ی گسترده‌ی مزایای آن، اگر چه نه لزوماً بطور یکسان، هستند. اخیراً شکوفایی بعنوان هدف<sup>۴</sup> و تأکید فزاینده بر برابری و عدالت<sup>۵</sup> مورد توجه قرار گرفته‌اند.

ابزار رسیدن به چنین اهداف ارزشمندی مورد بحث و دستکاری مداوم هستند. توافق جهانی در مورد اهمیت حمایت از نوآوری، بویژه نوآوری در فناوری، سازمان شرکتی، و تمهیدات سیاسی برای بهبود هر چه بیشتر رفاه عمومی و بهره‌وری اقتصادی وجود دارد. با این همه، در صورت عدم موفقیت فرضیات رفتار انسانی در شناسایی عوامل انگیزش و عوامل محدود کننده‌ی اقدامات، ابزارهای انتخاب شده، در عمل، مشکل ساز خواهند بود. در صورت وجود تناقض جدی در مورد نتایج مطلوب، اعتراضات سیاسی بر علیه اقدامات، سیاست گذاری‌ها، و کارگزاری‌ها به راه خواهد افتاد. در صورت بی توجهی به نقش قدرت در عملی ساختن نتایج تعیین شده، پوچ بودن مدل به اثبات خواهد رسید.

بنابراین، وجود یک چشم انداز برای آینده و تئوری سیاست و قدرت، اجزای ضروری چارچوب اقتصاد سیاسی هستند. علاوه بر این، این چشم انداز و تئوری بایستی بر اساس مفاهیم واقع گرایانه در مورد انگیزه‌های انسانی و ظرفیت‌های عقلانی باشند. اطلاع از اینکه چه کسانی منافع شخصی و قدرت کافی برای مقابله با تغییرات در تخصیص و توزیع ثروت را دارا هستند، پیش نیازهای طراحی نهادهای دولتی و قانونی مناسب و تعیین سیاست گذاری‌های مطلوب اجتماعی هستند.

این بخش به تحقیق و تفحص در بیانات تئوری‌های اقتصاد سیاسی قرن‌های نوزده و بیستم در رابطه با منطق و انگیزه‌های انسانی و شیوه‌ی درآمیختن سیاست گذاری، سیاست، و قدرت با تحلیل‌های اجتماعی‌شان می‌پردازد. تأکید ما بر رویکردهایی است که سطح بالایی از هژمونی را در میان تصمیم گیرنده‌های دولت موجب شدند، اما واقف هستیم که دیدگاه‌های دگراندیش و غالباً مخالفت‌های جدی با وضعیت موجود در جریان بوده‌اند. در طول این بخش به برخی از مهم‌ترین دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت.

این بازنگری به ما کمک می‌کند که در حال شرح و بسط بلوک‌های سازنده‌ی آینده، سهم مشارکتی گذشته را نیز مجدداً بررسی کنیم. این امکان را نیز به ما می‌دهد که اقدامات اشتباه ناشی از فرضیات یا ابزار مشکل ساز برای حصول رفاه عمومی را شناسایی کنیم. تاریخچه‌ی اقتصاد سیاسی ما را در به رسمیت شناختن نقش فلسفه، روان شناسی، علم سیاست، مطالعات قانونی، و جامعه شناسی و نیز اقتصاد در تدوین اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین تشویق و ترغیب می‌کند.

## اقتصاددان‌های سیاسی کلاسیک

در قرن‌های نوزده و بیستم، بنیان‌گذاران کلیدی لیبرالیسم مدرن... خیر و نیکی را طرد نکردند یا زندگی مدنی را نادیده نگرفتند. آن‌ها منافع شخصی را تقدیس نکردند و بازیگرانی بالاتر از هیاهو و خارج از تاریخ نبودند.

کالیواس و کاتزنلسون<sup>۱</sup>، ۲۰۰۸، ۱۵

آدام اسمیت در کتاب ثروت ملت‌ها مشهورترین معرفی اولیه خود از اقتصاد سیاسی سرمایه داری را ارائه

داد.<sup>۴۶</sup> نوشته‌های او در این کتاب محتملاً بیشتر از نوشته‌های هر کس دیگری به نگره‌ی انسان به مثابه‌ی موجودی که صرفاً با منافع شخصی برانگیخته می‌شود و نگره‌ی بازارها که بواسطه‌ی دست‌های پنهان هدایت می‌شوند، مربوط می‌شوند. اما این دیدگاه‌ها را نبایستی – همانند برخی – خارج از زمان یا متن کلی اثرات او بررسی نمود.

اسمیت در دوره‌ای از تاریخ زندگی می‌کرد که نیاز به تغییر بنیادین اقتصاد سیاسی را قویاً احساس می‌کرد. محرک‌های تئوری او ترکیبی از دیدگاه او در مورد طبیعت و منطق انسان، تشخیص او از تغییر و تحول عمده در جامعه‌ی تجاری، و مخالفت او با سیاست بازرگانی<sup>۲</sup>

بود. عقیده او در مورد نهاد دارایی شخصی بعنوان مبنای آزادی و موتور مهم بازار نیز حائز اهمیت است.

اسمیت بیشتر عضو مکتب روشنگری اسکاتلندی بود که باور داشت عواطفی مانند دلسوزی و آشنایی، اساس اخلاقیات و همکاری هستند. در حقیقت، همانطور که اکنون اکثریت پی برده‌اند، تئوری اسمیت در مورد عواطف اخلاقی (۱۹۸۲ [۱۷۵۹]) و نیز آثار او در مورد علم حقوق و بلاغت برای ثروت ملت‌ها از اهمیت بسزایی برخوردار است.<sup>۱</sup> بعنوان مثال، طبق استدلال اقتصاددان نوبل ورون اسمیت<sup>۲</sup>، «رفتار در عواطف، به رهبری و به برازندگی و تناسب آن با قوانین بازی عادلانه وابسته است... بنابراین، عواطف پایه گذار حقوق دارایی بودند که بازارها را به حمایت از تخصصی سازی دانش و خلق ثروت قادر می‌ساخت. . . تحت قوانین مصوب نفر سوم»<sup>۴۷</sup> در این و سایر نوشته‌ها، آدام اسمیت بر مقررات و هنجارهایی تاکید داشت که به افزایش ثروت جامعه با محدود ساختن رفتار افراد سودجو در بازارهای رقابتی کمک می‌کردند.

اما عامل مهم طرز فکر او تشخیص زمان‌های خارق العاده‌ایی بود که در آن زندگی می‌کرد. با متحول شدن تولید و تجارت بواسطه‌ی صنعت، تعداد و نوع کالاهایی که با کامیون مبادله می‌شدند دستخوش تغییر شد. از طرفی، حصارکشی‌ها جمعیت روستایی را که به شهرها و مراکز صنعتی گریخته بودند را آواره کرد و در نتیجه نیروی کار قطب صنعتی ارزان تر شد.

مشاهدات او از صنعتی سازی منتج به یکی از مهمترین مقالات او شد: تخصصی سازی و تقسیم بندی کارگری. در حقیقت، بدون این مقاله، دست پنهان به ثروت ملی اجازه‌ی ظهور نمی‌داد. تخصصی سازی قبلا نیز در اقتصاد کشاورزی وجود داشت، اما در اقتصاد صنعتی اهمیت بیشتری یافت. فناوری‌های جدید، مانند ماشین‌های بخار، که به صنعتی سازی سرعت می‌دادند با توانمند کردن انسان در انجام کارهای زیاد با تلاش کمتر، بهره وری انسان را در اصل بالا بردند. فناوری‌ها تولید را به اجزای مجزا تبدیل کردند که نیازمند

---

<sup>۱</sup> بعنوان مثال به هیرشام (۱۹۷۷)؛ فلیشاکر (۲۰۰۴)؛ کالیواس و کاتزنلسون (۲۰۰۸)؛ اسمیت (۲۰۱۲)؛ بولز (۲۰۱۶)؛ وینگست (۲۰۱۷)؛ اسمیت و ویلسون (۲۰۱۹)؛ لو و وینگست (زیر چاپ) مراجعه کنید.

<sup>۲</sup> Vernon Smith

دانش و مهارت‌های تخصصی بود. این تحول در سازمان کار، تلاش‌های فردی را به فرایند جمعی مبدل ساخت.

آدام اسمیت و پیرو او دیوید ریکاردو نسخه‌های پیشین اقتصاد سیاسی را که زمین را منبع ارزش می‌شمرد رد کردند؛<sup>۴۸</sup> به نظر آن‌ها ارزش در تولید و در نتیجه کارگر نهفته بود. علاوه بر این، هر دو استدلال کردند که رانت زمین حاصل دسترسی انحصاری به مالکیت بود. به نظر اسمیت، چنین رانت‌هایی تنها تا جایی مفید بودند که به جای مصرف بی رویه، در افزایش ظرفیت تولید سرمایه گذاری می‌شدند. ریکاردو از این هم فراتر رفت و بر علیه دیدگاه رایج استدلال نمود که رانت‌ها از دور رقابت خارج خواهند شد. باعث و بانی تداوم رانت‌ها قدرت زمین داران در سیستم سرمایه داری بود.<sup>۴۹</sup>

به نظر اسمیت و ریکاردو منافع شخصی مانع عمده‌ی تحقق ثروت ملت‌ها بود. آن‌ها بویژه مخالف سیاست بازرگانی بودند که مورد حمایت بازرگانان بود و به نحو نامتناسبی از آن سود می‌بردند. پذیرش سیاست بازرگانی از سوی دولت به امتیازهای انحصاری (بعنوان مثال کمپانی هند شرقی) و سیاست گذاری‌های حمایت از دارایی ملی در مقابل رقابت انجامید.

اسمیت و ریکاردو از ایدئولوژی بازار آزاد هواداری می‌کردند که در قرن نوزدهم در سراسر اروپا گسترش یافته بود. ایدئولوژی آن‌ها با باور رایج در مورد رابطه‌ی هماهنگ بین سود شخصی و منفعت عمومی سازگار بود. در ادامه‌ی این باور می‌توان گفت که هرگونه دخالت دولت موجب تخریب فرایندهای بازار طبیعی خواهد شد و بنابراین دخالت‌هایی از این نوع باید به حداقل برسند.<sup>۵۰</sup> کلید پیشرفت و شکوفایی در بازار آزادی قرار دارد که با رقابت تنظیم می‌شود، رقابتی که دولت بایستی به جای محدود ساختن آن به نفع گروه خصوصی، باید از جریان آن مطمئن شود.

آن‌ها تحلیل ضمنی از قدرت ارائه دادند. ضمن اذعان به نقش منافع انحصاری و ویژه در آزادسازی پتانسیل اقتصادی، هر دو چنین استدلال کردند که بازیگران بانفوذ، بویژه زمین

---

David Ricardo<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> برای اطلاعات بیشتر در مورد بدهی فلسفی بازار آزاد به کینز (۱۹۲۶)، بخش اول) مراجعه نمایید. برای خلاصه‌ی

تاریخ برابری بازار آزاد با «عدم دخالت قطعی» به هندمن، آشر، استاکینگ، بلادن، میشل، جف، هنسن، و گودریچ مراجعه کنید.

داران آریستوکرات و تجار ثروتمند مشوق و بانی تغییرات در قانون گذاری و اقدامات دولت هستند. همچنین به برخی اقدامات مثبت دولت اشاره نمودند. اسمیت به تعهدات «وظیفه‌ی حاکمیت» بعنوان دفاع ملی، اجرای عدالت، و تدارک کار و موسسات عمومی اشاره کرد که حامی بهره‌وری تجاری بوده و اجرایی کردن آن با بخش خصوصی امکان پذیر نمی‌نمود. از این میان او آموزش، آموزه‌های مذهبی و زیرساخت‌ها را نام برد.<sup>۵</sup>

اما در بیشتر امور دولت نایستی دخالت کند بویژه زمانی که سیاست گذاری دولت موجب افت تجارت بهینه و ممانعت ساختگی در امر توزیع ثروت در میان کسانی شود که در تولید آن نقش داشته‌اند. با این وجود، هدف، تلاش یک فرد فعال برای حمایت از بازار و استفاده از دولت برای تحقق آن بود؛ اقتصاددان‌های سیاسی مستقیماً سیاست را هدایت نمی‌کردند اما مشارکت فعالی در سیاست داشتند. اسمیت و ریکاردو بر لغو قوانین ذرت تاکید داشتند که به موجب آن و به بهانه‌ی حمایت از زمین داران داخلی، تعرفه‌ای بر غلات وارداتی اعمال می‌شد. استدلال آن‌ها برای تجارت آزاد مبتنی بر مفاهیم تعیین کننده‌ی تخصیص منابع، سرمایه گذاری، و کار بهینه بود. همچنین مبتنی بر این باور عمیق بود که تجارت آزاد موجب «توزیع مجدد به ضرر زمین داران داخلی و سرمایه داران صنعتی و به نفع فقرا است، چرا که گروه دوم از دسترسی به کالاهای خارجی ارزان‌تر منتفع می‌شد که با مواد غذایی شروع می‌شد».<sup>۵۱</sup>

با اینکه اسمیت و ریکاردو هر دو با گرفتاری فقرا همدردی می‌کردند، هیچ کدام فراتر از بازار رقابتی آزاد که به گمان‌شان موجب بهبود کلی می‌شد، راه حلی ارائه ندادند. هر دو با مالیات‌ها و سایر ابزار مشابه دولت برای تخصیص مجدد عایدی‌ها به شدت مخالف بودند. ریکاردو کاملاً مخالف دستمزد و سیاست ساعت بود.<sup>۵۲</sup> و خواهان لغو قوانین ضعیف بود که از نظر او بواسطه‌ی مانع تراشی برای مکانیزم‌های بازار به نفع افزایش دستمزد تدریجی کارگران، مانع پیشرفت طبقه‌ی کارگر بود. او با دوستش توماس مالتوس<sup>۵۳</sup> هم عقیده بود که چشم انداز رشد جمعیت موجب کاهش دستمزدها خواهد شد، و ابراز داشت که طبقه‌ی کارگر بایستی کنترل اندازه‌ی خانواده و الگوهای مصرف را یاد بگیرد. قوانین ضعیف، که او چنین تعبیری از آن‌ها داشت، از چنین کنترل‌هایی تحذیر می‌کردند.



ریکاردو با تئوری «مزیت نسبی» تخصیص و تقسیم اسمیت را بسط داد.<sup>۴</sup> کشورهای مختلف، مواهب طبیعی، ظرفیت‌های تولید، و هزینه‌های رشد متفاوت، ساخت، و حمل نقل متفاوتی را دارا هستند. ممکن است کشوری به لحاظ غنا از مزیت کامل استخراج طلا برخوردار باشد، اما در صورتی که کشت و فروش کتان از نظر قیمت و بهره‌وری نسبت به رقبا سودآورتر باشد، این کشور از مزیت نسبی در کشت کتان برخوردار است و بایستی بدین کار اشتغال ورزد. به عبارتی، یک کشور هنگام مبادرت به فعالیت‌های تولید و تجارت بایستی هزینه‌های فرصت را مد نظر داشته باشد. کشورها بایستی کالاهایی را تولید کنند که به هزینه‌های کمتر قابل خریداری هستند بلکه بایستی کالایی را تولید کنند که بتوانند ارزان‌تر از سایرین فراهم سازند. بنا به نظر ریکاردو سودآوری مزیت نسبی تنها در صورتی امکان پذیر است که از موانع تجاری کاسته شود. این استدلال بطور واضح سیاست‌گذاری دولت را مورد هدف قرار می‌دهد و مخالفت ضمنی - از این کلمه گاه و بی‌گاه استفاده خواهیم کرد - با جانشین سازی مهم می‌نماید.

موضع مطلق در استدلال ریکاردو - و همه‌ی افراد متأخر - پذیرش «قانون سی»<sup>۵</sup> است. به موجب این قانون، عرضه تقاضاهای خود را ایجاد می‌کند، بنابراین از دیدگاه نظری مازاد تولید کالاهای فروخته نشده امری غیر ممکن و در بدترین حالت مشکل موقتی است. بنابراین، در صورت ثابت بودن سایر شرایط، اقتصاد با ظرفیت کامل خود با افزایش درآمد و اشتغال همانند تولید عمل خواهد کرد. این تئوری تمامی مسائل پیش رو در حوزه اقتصاد کلان حاضر را نادیده می‌گیرد.

بنابراین، با اینکه ریکاردو پیش فرض اسمیت مبنی بر پیشرفت در صورت تنظیم بازار آزاد بواسطه‌ی رقابت را وام گرفته بود، نتیجه‌گیری او بدبینانه‌تر از اسمیت بود. او بر اساس تحلیل‌هایش چنین نتیجه‌گیری کرد که قدرت زمین‌داران تداوم خواهد یافت و این برای کارگران کشاورزی و صنعتی فاجعه بار خواهد بود. چرا که قیمت محصولات بطور تصنعی بالاتر خواهد رفت، در حالیکه دستمزدها بدون تغییر مانده و برای خرید ملزومات یک زندگی معقول ناچیز خواهند بود. رشد جمعیت فقط موجب بدتر شدن وضعیت خواهد شد.

<sup>۱</sup> همچنین به جیمز میل (۱۸۴۴ [۱۸۲۱])، فصل ۳، بخش ۴ مراجعه نمایید.

<sup>۲</sup> Say's Law

برخی، محتملا بطور مجعول، مدعی هستند<sup>۵</sup> که ترکیب تئوری‌های مالتوس و ریکاردو باعث شده که اقتصاد «علم ملال انگیز»<sup>۶</sup> نامیده شود. مسلما هر دوی آن‌ها بر این باور بودند که در صورت نبود سیاست گذاری و اقداماتی - دولتی یا ترجیحا فردی - که باعث تغییر پویایی جمعیت یا مانع رانت خواری غیر مولد باشد، ساختار و در نتیجه عملکرد اقتصادی ضعیف خواهد بود.

اقتصاددان‌های سیاسی کلاسیک، که اساسا پیرو جان استوارت میل (۱۸۸۲) بودند، بحث شکل و نقش مناسب دولت و اینکه چه کسانی باید نماینده‌ی دولت باشند را ادامه دادند. ایده‌های تمامی آن‌ها مبتنی بر مفاهیم مذکور و واقع بینانه در مورد انگیزه و رفتار انسان و نیز در مورد نوع قوانین و ترتیبات دولتی بود که باعث تشویق و تحذیر مردم در اقداماتی بود که منفعت جمعی برای جامعه را در پی دارند. استدلال‌های آن‌ها عموما در فرم تصویب قوانین شامل سیاست می‌شد، هر چند که در مورد بهترین سیاست گذاری اختلاف نظر داشتند. همه‌ی آن‌ها، بطور قابل توجهی، تحلیلی در مورد منافع خاصی ارائه دادند که موجب قدرت بی حد و حصر شده و مانع دستیابی به خیر عمومی بود.

## دیدگاه‌های جایگزین

اقتصاددان‌های سیاسی کلاسیک برخی مواقع به شدت با هم جر و بحث می‌کردند، اما همه‌ی آن‌ها قائل به سرمایه داری و بازار آزاد بودند. با این حال، نظریه پردازان و فعالین دیگری نیز بودند که در کل مخالف سیستم اقتصادی یا اقدامات و سیاست گذاری‌هایی بودند که محصول جانبی سرمایه داری و چارچوب‌های توجیهی آن بودند. مخالفین عمده از آنارشیست‌ها، جنبش‌های کارگری و سوسیالیست‌ها بودند.

تضاد با افراط و تفریط سرمایه داری مقدم بر تئوری‌های اسمیت بود و در طول قرن نوزدهم تکامل یافت. جنبش‌های قرن هجدهم در انگلستان شامل آنارشیست‌های کمونیستی مانند ترو لولرز<sup>۲</sup> (همسان سازهای حقیقی) و دیگرز<sup>۳</sup> (کند و کاو کننده‌ها) بود. آن‌ها به رهبری و

---

<sup>۱</sup> Dismal science  
<sup>۲</sup> True levelers  
<sup>۳</sup> Diggers

با الهام از جرارد وینستانیلی<sup>۱</sup>، اصلاح طلب مذهبی پروتستان، زمین‌های مشترک محصور را به نفع خود مصادره کردند تا همراه با کارگران زمین، آن‌ها را کشت نموده و محصولاتش را با کارگران تقسیم کنند. به عقیده‌ی وینستانیلی انحصار طلبی نقض قرارداد اجتماعی مردم با پارلمان بود، پارلمانی که بخاطر خدمات مردم در درگیری اخیر با ارتش نمونه‌ی کرامول<sup>۲</sup> به آن‌ها بدهکار بود.<sup>۵۶</sup>

رویکرد آنارشیستی، در پایان قرن با انتشار کتاب ویلیام گادوین «تحقیقی در مورد عدالت سیاسی» زمینه‌ی فلسفی پیدا کرد.<sup>۷</sup> او با الهام از فایده گرایی<sup>۳</sup> و تندرهای امریکایی مانند توماس پین<sup>۴</sup>، استدلال‌های خود را به روز کرد. ویرایش سوم و نهایی کتاب در سال ۱۷۹۸ نمودی از تاثیر همسر متوفی او، مری وال استون کرافت<sup>۵</sup> فیلسوف و فعال فمینیست، بود.<sup>۵۸</sup>

تحولات صنعتی کار در اوایل قرن نوزدهم، رشد جوانه‌های جنبش کارگری را موجب شد. لودیت‌ها، که بخاطر شکستن ماشین آلات برای مخالفت با صنعتی سازی معروف بودند، پیشرو سابقه‌ی طولانی تلاش‌های کارگران در راستای سازماندهی جمعی تقاضاهای صدا، دستمزد، و شرایط کاری بهتر چه در محیط کار و چه در سیاست بودند.

استدلال‌های هنری جرج، اقتصاددان سیاسی امریکایی، در اواخر قرن نوزدهم،<sup>۹</sup> بسیار محبوب بودند و توصیه‌های سیاست گذاری و تفکر قرن متری را تحت تاثیر قرار دادند. او که یک متری سیاسی آمریکایی بود، خواهان رای مخفی، حق رای زنان، لغو زندان برای بدهکاران، گسترش حمایت و خدمات عمومی و تغییر در قوانین متعددی بود که با حمایت از حقوق انحصاری به کارگران و فقرا آسیب می‌رساندند. او معتقد به تجارت آزاد اما مخالف حقوق انحصاری بود. معروف‌ترین توصیه‌ی او «مالیات واحد» بر رانت اقتصادی و ارزش بهبود نیافته‌ی زمین بود که آن را دارایی مشترک می‌دانست. استدلال او مبنی بر اینکه

---

Gerrard Winstanley<sup>۱</sup>  
Cromwell's Model Army<sup>۲</sup>  
utilitarianism<sup>۳</sup>  
Thomas Paine<sup>۴</sup>  
Mary Wollstonecraft<sup>۵</sup>

مالیات بر زمین برای حمایت از کالاهای داخلی کفایت می‌کند، بعنوان تئوری هنری جرج معروف شد. این تئوری هنوز هم موضوع بحث‌های جدی است.<sup>۶۰</sup>

اما مهمترین و تاثیرگذارترین فرد در ارائه‌ی رویکردهای جایگزین، بدون شک کارل مارکس بود.

### نقد مارکسیستی اقتصاد سیاسی کلاسیک

در دهه‌ی ۱۸۴۰، زمانی که کارل مارکس شروع به نوشتن کرد، انقلاب صنعتی موجب تغییرات نسبی در قدرت زمین داران، تجار، و صنعت گران شده بود. چشم انداز مارکس از قدرت متفاوت از دیدگاه‌های اسمیت و ریکاردو بود. او نظریه‌ی ارزش کار را به نتیجه‌ی عقلانی خود رساند که به حمایت او از تغییر ساختاری بسیار فراتر از اصلاح قانونی ختم شد. خود روابط قدرت مستلزم تحولات بنیادین بودند. ابتدا، دولت همواره گروگان نخبگان قدر قدرت است.<sup>۶۱</sup> دوم، بازار آزاد مصطلح، به نفع کسانی که حقوق مالکیت بر ابزار تولید دارند طراحی شده است نه ایجاد مبادله‌ی آزاد حقیقی. برخلاف ریکاردو، به نظر مارکس عوامل ممانعت از رفاه بیشتر کارگران، برنامه‌های دولت یا زمین داران، یا نبود محدودیت-های فردی نبودند: عامل اصلی قدرت سرمایه داری بود. بلی، کارگران در روابط قراردادی قرار دارند که در قبال کار دستمزد می‌گیرند، اما آن‌ها به عقیده‌ی مارکس به «بردگان دستمزد» مبدل می‌شدند که جز پذیرفتن آنچه تحت عناوین حقوق، شرایط و ساعات کاری به آن‌ها داده می‌شد، انتخابی نداشتند.<sup>۶۲</sup>

*او که قبلا صاحب پول بود اکنون بعنوان سرمایه دار پیشتازی می‌کند و کسی که از نیروی کار بهره مند است بعنوان کارگر او پشت سرش راه می‌افتد. کسی که خود را آدم مهمی فرض می‌کند با پوزخند قصد تجارت دارد و دیگری با خجالت خود را کنار می‌کشد مثل کسی که سرنوشت خود را دنبال می‌کند و هیچ انتظاری جز شکست ندارد (مارکس ۱۹۷۴ [۱۸۶۷]).*

به نظر مارکس، بازار کار غیر انسانی بود، اما کار و شرایط کاری نیز به همین صورت بودند. کارخانه بایستی از تقسیم و تخصص کارگری اطمینان حاصل می‌کرد، اما در عین حال زمینه‌ی جدیدی برای سلسله مراتب و قدرت نابرابر ایجاد می‌کرد. صاحبان کارخانه به مدد

مدیران و دستگاه‌ها، سرعت و ساعات کاری را کنترل می‌کردند.<sup>۱</sup> تحلیل او از روز کاری<sup>۶۳</sup> یک رساله‌ی جامعه‌شناسی عمیق از بردگی کارگران و بی‌توجهی کارفرمایان به نیازهای استراحت، زمان خواب مناسب، آموزش، و تفریح کارگران است. این تحلیل همچنین گزارش سیاسی مفصلی از قانون‌گذاری مترقی است که توسط پارلمان تحت سلطه‌ی منافع سرمایه‌داری به تصویب می‌رسد. نیروی تولید بهینه‌ی کارگران مستلزم رسیدگی بهتر بود، اما هیچ مالکی بدون از دست دادن مزیت رقابتی، نمی‌توانست ساعات کاری را کمتر کند. این یک مشکل کنش جمعی است که فقط دولت با عمل به نفع سرمایه‌دارانی که به آن‌ها خدمت می‌کند، می‌تواند آن را حل کند و در نتیجه استانداردهایی را تعیین می‌کند که مطلوب بخش خصوصی است. بایستی توجه داشت که قانون‌گذاری ارتباطی به قدرت کارگری نداشت. در اواسط قرن نوزدهم، کارگران انگلستان بواسطه‌ی بسیج عمومی در ابتدای راه نفوذ در سیاست بودند، اما نفوذ آن‌ها به خاطر موانع اتحادیه‌سازی و حق رای محدود می‌شد. این وضعیت در ابتدای قرن بیستم برای کارگران آمریکایی به همان اندازه مشکل‌ساز و شاید بدتر بود.

مارکس نیز همانند ریکاردو تئوری پویایی از تغییر داشت. اقتصاد سیاسی در طول زمان متحول می‌شود، اما منبع تغییر پویا به جای جمعیت یا دموگرافی، فناوری بود. تئوری مارکس نسبت به ریکاردو، هر چند در مدت زمان طولانی‌تری، سناریوی خوشبینانه‌تری بود (حداقل برای کسانی که خواهان تغییر بنیادین در روابط قدرت و برابری بودند). تغییرات فناوری موجب کاهش تقاضا برای کارگر را در پی خواهد داشت و بنابراین قیمت کار آن‌ها پایین‌تر خواهد آمد. نتیجه دو مرحله‌ای خواهد بود: ابتدا، بدبختی گریبان‌گیر افراد بیکار در لشکر کارگران ذخیره خواهد شد؛ و، دوم، نیاز به مالکین خصوصی و مدیران صنعتی یعنی سرمایه‌داران کاهش خواهد یافت. ترکیب این دو عامل منجر به انقلابی به رهبری

---

<sup>۱</sup> تا زمان رونالد کوز (۱۹۳۷) حتی اقتصاد معاصر و استاندارد نیز روابط قدرت در شرکت را در مدل‌های خود جای نداده بودند. البته، برخی از اقتصاددان‌های سازمانی، برخی از اقتصاددان‌های کارگری، و برخی از اقتصاددان‌های تندرو به این موضوع اشاره کرده بودند ولی به استثنای ویلن (۱۹۵۳ [۱۹۱۲]، ۱۹۱۴)، تقریباً هیچ اقتصاددانی تا دهه‌ی ۱۹۷۰ به این مسئله توجهی نداشت (بعنوان مثال به مارگالین ۱۹۷۴، ۱۹۷۵؛ ادواردز، ریش، و ویسکوف ۱۹۷۸؛ ادواردز ۱۹۷۹ مراجعه نمایید.).

کارگران و تحولات انقلابی متعاقب آن در مالکیت ابزار تولید و اقتصاد سیاسی پساکرمانی داری خواهد شد.

مدل مارکس به اندازه‌ی مدل ریکاردو نواقصی داشت. هر دو بر فرضیات مسئله سازی متکی بودند. فرضیه‌ی مشکل ساز ریکاردو این باور بود که قدرت زمین داران بی وقفه ادامه خواهد یافت، او قدرتی را که سرمایه داران صنعتی صاحب می شدند، پیش بینی نکرده بود. نقص تئوری مارکس این فرضیه بود که کارگران با هم متحد شده و سیستم را پس خواهند زد. اما طبقه‌ی کارگر - در اکثر موارد - در بسیج عمومی یا رای های خود انقلابی نشدند.<sup>۶۴</sup> مارکس همچنین رشد طبقه‌ی متوسط قابل ملاحظه با علاقمندی‌ها و نفوذ مخصوص به خودشان را پیش بینی نکرده بود. همچنین مارکس توجه نداشت که دولت - که او بعنوان ابزار طبقه‌ی حاکم مردود می شمرد - دارای قدرت و ظرفیت‌های مستقلی است. برخی از دولت‌ها، با گسترش حق رای و ظهور سیاست رای گیری، آماده‌ی ارائه‌ی سیاست گذاری- های تنظیم شرایط کاری، پرداخت، بیمه‌ی اجتماعی و حتی سیاست گذاری‌هایی در راستای لغو مزایا و ثروت سرمایه داران بودند.

### قطع پیوند با سیاست و جامعه

انقلاب نهایی گرایي به تلاش‌ها برای گنجاندن فرضیات واقع گرایانه‌ی انگیزه و منطق انسانی در چارچوب‌های اقتصاد سیاسی پایان داد، ارزش‌هایی که حامی بینش جامعه‌ی خوب و تحلیلی بر سیاست و قدرت بودند.

نهایی گرایان بر این باور بودند که افراد، عموماً مصرف کننده‌ها - خواست‌های ذهنی ثابتی دارند که مبنای انتخاب‌های آن‌ها در دنیای کمیایی و گرانی است. مصرف کنندگان، بر حسب مطلوبیت نهایی نسبی، چیزی را خریداری می کنند که مزیت اضافی آن رضایت‌شان را جلب نماید. مطلوبیت نهایی با برآورده شدن نیازهای مصرف کاهش می یابد و با دشوارتر شدن دسترسی به کالای مطلوب افزایش می یابد. بالعکس، تصمیمات تولید به هزینه‌ی نهایی تولید کالاهایی بستگی دارد که مورد تقاضا هستند. بنابراین، عرضه و تقاضا قیمت تعادلی را مشخص می سازند که مطلوبیت نهایی برای خریدار و هزینه‌ی نهایی برای تولید

کننده‌ی آخرین کالای عرضه یا خریداری شده را برابر می‌سازد. نهایی گرایان (بویژه ویلیام استنلی جوونز، آلفرد مارشال، و لئون والراس)<sup>۱</sup> که در زمان پیشرفت علمی بی سابقه کار می‌کردند، اقتصاد را در لفاف دشواری ریاضیات پیچیده بودند. کار آن‌ها بر مبنای فیزیک اواخر قرن نوزدهم و با تاکید بر قوانین اساسی بود که با علم ریاضی آزمایش و استنباط شده بود، و با استفاده از حساب دیفرانسیل تغییرات نهایی در متغیرها را ارزیابی می‌کردند.

با ظهور انقلاب نهایی گرایی، جدایی سیاست از جامعه و نیز ساده سازی شدید فرضیات مربوط به تصمیم گیری انسان اتفاق افتاد. نتیجه، دقت بیشتر در مدل‌ها و متعاقب آن قابلیت پیش بینی بیشتر بود که با از میان بردن غنا و پیچیدگی اقدامات و نهادهای انسانی حاصل می‌شد. دنیای نهایی گرایان به شدت فارغ از سازمان و محتوا بود: قوانین حقیقی بازی و هنجارهای اجتماعی فاقد اهمیت بودند. این دنیا همچنین دنیای بدون اصطکاک بود: هزینه‌های معامله تقریباً صفر بود، و انتخاب‌های فردی به نتایج کلی فارغ از اقناع، نفوذ، یا اجبار ختم می‌شد. قدرت و منافع قدرتمندان در مدل نهایی گرایی هیچ جایی نداشت.

نهایی گرایان در شناخت دنیا بعنوان دنیای کمیایی با اقتصاددان‌های کلاسیک اشتراک نظر داشتند: یکی از نقش‌های اساسی بازار تخصیص منابع کمیاب بود. با این حال، بدون معیاری برای سنجش کارایی و بهره‌وری بازار، این ادعا هم از نظر ریاضی و هم از نظر فلسفی توسعه نیافته بود. استدلال فایده گرایی مبنی بر ارائه‌ی بیشترین کالا برای بیشترین تعداد، استاندارد رفاه بود اما اندازه گیری و در نتیجه اعمال آن دشوار بود. کاربرد نادرست این استاندارد می‌توانست به موانع نامطلوب در نوآوری و ساختار سازمانی منجر گردد.

با ورود به قرن بیستم، جستجوی استاندارد بهتر در مفهوم به حداکثر رساندن رفاه خلاصه شد. ویلفردو پارتو (۲۰۱۳ [۱۹۰۶]) اغلب با این جنبش، بویژه با ایده‌ی موازنه‌ی بهینه‌ی

---

<sup>۱</sup> دیوید چیلوسی، مورخ اقتصادی، به ما متذکر شد که بین نهایی گرایان از نظر ارتباط بین تئوری و واقعیت تفاوت‌هایی وجود دارد. به نظر جوونز ریاضیات واقعیت را توضیح می‌داد (جوونز ۱۹۶۵ [۱۸۸۸]). مارشال معاوضه-ی بین مهارپذیری و فرضیات واقع گرایانه را درک کرد (مارشال ۱۹۳۶ [۱۹۲۰]). والراس معتقد بود که علم بر مبنای انتزاع است و بنابراین در قید واقع گرایی نبود (والراس ۲۰۱۳ [۱۸۸۹]).

<sup>۲</sup> برای مطالعات اخیر در مورد تاریخ اقتصاد و نقش نهایی گرایان به بینهوکر (۲۰۰۶) و مازوکاتو (۲۰۱۸) مراجعه نمایید.

پارتو<sup>۱</sup> شناخته می‌شود، یعنی نقطه‌ای که در آن وضعیت کسی به بهای بدتر شدن وضعیت فردی دیگر، بهتر نمی‌شود. بهینگی پارتو بر فرض عدالت در تخصیص منابع استوار است، چرا که سرمایه و کارگر، دو عامل تولید، هر دو محصول نهایی خود را بدست می‌آورند. در طول زمان، این نظریه راهنمای مهمی برای سیاست گذاری و اقدام از آب درآمد.

اقتصاددان‌ها هنوز هم سنگ بازار آزاد را به سینه می‌زدند. با این حال، در اواخر قرن نوزدهم، با متمرکز شدن تجارت و کله پا کردن بازار آزاد، نهایی گرایان بیشتر از انحصار، نگران «رقابت مخرب» و «تولید مازاد» بودند. آن‌ها نسبت به قوانین ضد انحصار کاملاً بی تفاوت شدند یا مخالفت کردند؛<sup>۵</sup> چرا که بنا به باور رایج که انحصار تجاری را طبیعی و غیر قابل اجتناب می‌دانست، این قوانین را بیهوده می‌دانستند.<sup>۴</sup> آن‌ها، بر خلاف پیشروان کلاسیک-شان، بینش روشنی از جامعه‌ی خوب نداشتند و زمانی که یا در صورتی که مجموعه‌ی بخصوصی از منافع خاص، قدرت ساختاری پیدا می‌کردند، علاقه‌ای به تحلیل نداشتند. مفهوم انتزاعی عامل عقلانی یعنی بهینه سازی سودمندی با برآورد پیامدهای آتی تصمیمات امروز، نهایتاً به بکار بردن مدل ساده و بی محتوایی انجامید که در انتخاب‌های تمامی حوزه‌های فعال انسانی اعمال می‌شد.

رویکرد نهایی گرایی هنوز هم تاثیرگذارترین رویکرد در اقتصاد است، اما خواهیم دید که راه‌های مختلفی را اتخاذ کرده است که برخی از آن‌ها کاملاً متفاوت از مدل‌های اصلی هستند.

## بینش‌های جایگزین

تورسین وبلن<sup>۲</sup> که به نظر برخی<sup>۷</sup> بزرگترین اقتصاددان دوره‌ی خودش بوده، مهمترین منتقد رویکرد نهایی گرایی در اوایل قرن بیستم بود. همانند پیشینیان کلاسیک، تحلیل او به نیروهای اجتماعی و تاریخ حساس و آگاه بود و بر اساس مدل انگیزه و منطق انسانی بود که مبتنی بر جدیدترین پیشرفت‌های روان شناسی بود. او بیشتر به خاطر نظریه‌ی

---

<sup>۱</sup> Pareto optimal equilibrium

<sup>۲</sup> در آن نقطه از زمان حرفه‌ی قانون بیش از حرفه‌ی اقتصاد راهنمای سیاست گذاری برای یکی از مهمترین موضوعات اقتصادی روز بود. (تلن زیر چاپ)

<sup>۳</sup> Thorstein Veblen



طبقه‌ی مرفه<sup>۱</sup> (وبلن ۱۹۵۳ [۱۹۱۲]) و نیز شناسایی زود هنگام نیروی مصرف‌گرایی<sup>۲</sup> معروف است. جمله‌ی معروف او که «اختراع مادر ضرورت است»<sup>۸</sup> بیان می‌کند که در دسترس بودن محصولات به سلايق و خواست‌ها شکل داده و مردم را وادار می‌دارد که کالاهایی را بخواهند و به وجودشان احساس نیاز کنند که در واقع نه ضروری هستند و نه سالم. با این حال، از دیدگاه ما، مهمترین کار او کارهایی بود که در زمینه‌ی اقتصاد انقلابی سازمانی انجام داده بود.

وبلن با استفاده از فلسفه‌ی عمل‌گرایانه و روان‌شناسی غریزه، و با کمک به پیشرفت این دو، بر اهمیت عادت و غریزه در رفتار انسان تاکید کرد. پشتوانه‌ی روان‌شناسی استدلال او موجب شد که با نسخه‌ی ساده‌شده‌ی نهایی‌گرایان از تصمیم‌گیری انسان مخالفت نماید، که در سال ۱۸۹۸ در مقاله‌ی معروف خود آن را توضیح داد:

مفهوم لذت‌گرایانه از انسان همانند مفهوم ذهن رعدآسای لذت و درد است که مثل یک گوی همگن، لذت از شادی تحت تاثیر محرک نوسان کرده و انسان را بدون اینکه چیزی احساس کند این طرف و آن طرف می‌برد. او نه پیشینه‌ای دارد و نه عواقبی. او یک داده‌ی انسانی قطعی و ایزوله در تعادل پایدار است به استثنای سیلی‌های نیروهای برخوردی، که او را از یک سمت به سمت دیگر می‌برند. (وبلن ۱۹۹۸، ۳۸۹)

این متن نه تنها انتقاد وبلن از روان‌شناسی نهایی‌گرایی بلکه مخالفت او با مدل ایستای آن را نیز نشان می‌دهد.

وبلن، نهادگرا و پیشگام اقتصاد انقلابی امروزی، استدلال کرد که انسان‌ها نهادها را بعنوان تجسم فرهنگ و هنجارهای موجود ایجاد کردند و این نهادها بر آیندگان تاثیر گذاشتند. از دیدگاه او نهادها ذاتا محافظه‌کار بودند و مانع برخی رفتارها و تغییرات می‌شدند، اما امکانات متحول‌کننده‌ی جامعه، از جمله فناوری، موجب تغییر غریزه شده و به تقاضاهایی برای ترتیبات متفاوت انجامید. مردم عادی، با وجودیکه از جامعه و نهادهای آن الگوبرداری

می‌کنند، پیشرو تغییر و پذیرش نهادی بودند. وبلن در طول دوران کاری خود به دنبال نظریه‌ی انقلاب درونی اقتصاد و نهادهای اجتماعی بود.

نقد وبلن اقبالی نیافت. نقطه نظرات او دستاویزی برای حفظ قدرت قدرتمندان یا کسانی نبود که تغییرات باعث به قدرت رسیدن‌شان می‌شد. با اینکه او مسلماً همکاران و پیروانی داشت، مخاطبین چندانی نیافت و نتوانست دلایلی برای بسیج جمعی ارائه دهد. «تحلیل‌های وبلن از جایگزین‌های عملی، کمتر از آن بود که ارزش‌های زیادی را در این زمینه برای ما فراهم سازد. او بیشتر یک مخالف بود تا یک تندروی عمل‌گرا»<sup>۹</sup>. با این وجود، کارهای وبلن، مانند کارهای هنری جرج، با ملاحظات معاصر هم‌نواست و مجدداً مورد علاقه واقع شده‌اند.

مسائلی که نیمه‌ی دوم قرن بیستم را به خود مشغول ساخته بودند دو پاسخ رقابتی به جنگ‌های جهانی و چندین رکود و پس‌رفت در طول نیمه‌ی اول قرن بیستم بودند. کینزیسم<sup>۱</sup> و نیز اقتصاددان‌های کلاسیک بر ریاضیات و ابزارهای اقتصاد نهایی‌گرایی متکی بودند اما به شیوه‌های کاملاً متفاوت.

### کینزیسم

او صدای‌شان را شنید که اخبار را با صدای بلند در خیابان تکرار می‌کردند. شانه‌هایش را بالا انداخت و خود را به تخته‌ی سبز بزرگ رساند که ورقه‌های سمبل‌ها روی‌شان سنجاق شده بود: گروه پرنشاطی از زنان در حلقه‌ی گروه مردان بودند و هنوز هم در میان سمبل‌های پر رمز و رازتر بودند: او مطمئن بود که اگر با هم یکی شوند کلمه‌ی مثبت، ساده، کافی، و جامع شکل خواهد گرفت که تمامی مشکلات را برای همیشه حل خواهد کرد. زمان شروع فرا رسیده بود. او شروع به کار کرد.

ویرجینیا وولف در مورد دوست بزرگش جان مینیارد کینز (نقل قول در کارتر ۲۰۲۰، ۱۸-۱۷)

اگر بخواهیم در یک کلمه خلاصه کنیم، این کلمه تقاضا بود، اما خلاصه‌ی ناقصی از کارهای جان مینیارد کینز خواهد بود. بلی، او پیشرو اقتصاد سیاسی بود که با دادن نقش قابل توجه به دخالت دولت از طریق ابزار مالی و کارهای عمومی، مشوق تقاضای مصرف کننده بود. مسئله‌ی مهم دیگر کارهای او در باب اهمیت عدم قطعیت بود که او متفاوت از ریسک می‌دانست؛ موضوع دوم قابل محاسبه بود اما مسئله اول چنین نبود. بنابراین در بهترین حالت محاسبات عقلانی می‌توانست جایگزین‌های احتمالی و سناریوهای متفاوت را مشخص سازد، اما امکان تعیین وجود حقیقی سناریوی مشخصی وجود نداشت.

به عقیده‌ی کینز محاسبات همواره در قلب انتخاب‌های مردم قرار ندارند. به نظر او، اقدام‌ها اغلب منعکس کننده‌ی «روح حیوانی هستند... انگیزه‌ی ناگهانی برای عمل به جای بی عملی، و نه نتیجه‌ی میانگین وزنی مزایای کمی که در احتمالات کیفی ضرب می‌شوند».<sup>۶۰</sup> در حقیقت، کتاب‌های او مملو از روان‌شناسی غنی است که در آن احساسات، توهمات، و روح حیوانی می‌توانند زیرآب تصمیم‌گیری عقلانی را بزنند. رویکرد او در مورد انگیزه‌های انسانی نیز بر نقش دولت در ممانعت از ایجاد هراس در میان مردم تأکید داشت که به فرار به سوی بانک‌ها یا رفتار پس انداز محافظتی نامناسب ختم می‌شود. دولت با نمایش توانمندی و ارائه‌ی تضمین‌های معتبر از سیاست‌گذاری‌ها برای بهبود اوضاع، می‌تواند در ایجاد و حفظ اعتماد در میان مردم نقش مهمی ایفا نماید. ترویج اعتماد و خوشبینی در میان مردم کلید برقراری تعادل سیستم هستند.

کینز، بعنوان دانش‌آموز آلفرد مارشال، اقتصاددان ریاضیاتی بسیار ماهر بود، اما رویکرد او به رویکرد اقتصاددان‌های سیاسی کلاسیک نزدیک‌تر بود تا نهایی‌گراها. به عقیده‌ی یکی از بیوگرافی‌نویسان اخیر او «کینز فیلسوف جنگ و صلح بود، آخرین نخبه‌ی روشنگری که تئوری سیاسی، اقتصاد، و اخلاقیات را بعنوان طرح متشکلی پیگیری می‌کرد».<sup>۶۱</sup> کارهای او از دیدگاه خودش فعالیت اقتصادی بودند، بلی، اما، در عین حال به اخلاقیات نیز مربوط می‌شد، که برای او به معنای اطمینان از زندگی برازنده برای تعداد هر چه بیشتری از مردم و در حین آن محافظت از تمدن در مقابل تهدیدهایی که آن را احاطه کرده بودند.<sup>۶۲</sup>

---

<sup>۶۱</sup> این مسئله تبدیل به مفهوم مهمی برای اقتصاددان‌های رفتاری شد. به عنوان مثال به آکرلوف و شیلر (۲۰۱۰) مراجعه کنید.

جاییکه کینز راه خودش را کاملاً از اقتصاددان‌های سیاسی کلاسیک جدا کرد مخالفت او با بازار آزاد بود. به نظر او بازارها از قابلیت خود تنظیمی برخوردار نبودند، و قانون سی را که عرضه تقاضاهای خود را ایجاد می‌نماید، رد کرد. او دیدگاه جایگزین خود را در تئوری جامع (۱۹۳۶) مطرح کرد. بنا به استدلال او در حقیقت عرضه می‌تواند از تقاضا پیشی بگیرد و موجب کاهش فاجعه بار و قابل توجه درآمدها و اشتغال شود و اینکه سیستم بدون دخالت چشمگیر دولت نمی‌تواند به سوی تعادل بهتر حرکتی کند. در اقتصاد او منافع مالی در اولویت قرار داشتند، پول صرفاً دارایی یا وسیله‌ی مبادله یا واحد حسابرسی نبود و تصمیماتی که در مورد پس انداز و سرمایه گذاری گرفته می‌شدند بر بخش‌های دیگر اقتصاد بویژه تولید و تجارت اثرگذار بودند. این واقعیت که چنین تصمیماتی تحت تاثیر عدم قطعیت گرفته می‌شوند این احتمال را پیش آورد که تصمیمات می‌توانند عواقب ناخواسته، غیر منتظره، و فاجعه باری داشته باشند.

رکود بزرگ شاهد استدلال‌های او از کار در آمد. از نقطه نظر او، رکود بزرگ نشان داد که اقتصاد می‌تواند در تعادل بد بیکاری عمیق گیر کند، رویدادی که نظریات اقتصادی فعلی (و پیشین) از پیش بینی و توضیح آن عاجز بودند. تنها راه نجات این بود که دولت برای ایجاد تقاضای کلی وارد عمل شود که نهایتاً به تعادل بهتر و نوین می‌انجامید. البته این دیدگاه او را طرفدار دولت نامحدود نمی‌کرد. «وظیفه‌ی اصلی دولت این نیست که کارهایی را که مردم انجام می‌دهند اندکی بهتر یا بدتر انجام دهد، بلکه بایستی اقدام به کارهایی کند که اصلاً انجام نمی‌شوند».<sup>۷۳</sup> اما توصیه‌های او برای اقدامات دولت فراتر از اصلاح گاه و بی گاه شکست بازار یا معضلات مفت سواری، یا حتی آسیب‌های وارده بواسطه‌ی رکود بزرگ بود. مثال‌های او از موارد اقدام دولت شامل افزایش مدیریت بازار کار و سیستم‌های پولی، ارزی، و اعتباری و نیز توسعه‌ی کارهای عمومی می‌شد.

از نظر دیگران و خود او، کینز یک راه میانه را در پیش گرفته بود؟<sup>۷۴</sup> او نه مانند سوسیالیست-ها خواهان برنامه ریزی مرکزی بود و نه مانند سرمایه دار بی قید و بند خواستار عدم دخالت دولت بود. او از دولت می‌خواست در جاهایی که صنعت خصوصی و مالی نمی‌توانست خود را اداره کند، وارد عمل شود. «آنچه مارکس بعنوان چالش توزیعی تشخیص داده بود که بایستی توسط قدرت حل و فصل می‌شد، کینز مشکل تقاضای ناکافی را می‌دید که بایستی با کمک تخصص برطرف می‌شد».<sup>۷۵</sup>

کینز، همانند اقتصاددان‌های کلاسیک پیشین، منافع اقتصادی را شناسایی کرد که قدرت سیاسی‌شان اغلب سیاست‌گذاری خوب عمومی را خنثی می‌ساخت. به نظر اسمیت این عامل تجار بودند، ریکاردو آن را اشراف زمین‌دار می‌دانست، مارکس مالکین سرمایه دار صنعت را مسئول می‌شمرد، و وبلن طبقه‌ی مرفه را مسئول این امر می‌دانست. کینز از زمان افت اقتصادی انگلستان بعد از جنگ جهانی اول تا زمان مرگش در ۱۹۴۶، معمولاً با اقدامات کوتاه بینانه‌ی بانک داران و دلالتان سهام، یعنی سرمایه‌ی مالی مخالفت می‌کرد. او بینش‌ها و ایده‌های خود را برای عموم عرضه کرد و در آنجا سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات را در طول حداقل دو بحران اقتصادی و دو جنگ جهانی متحول ساخت. او برای عملی ساختن ایده‌هایش به نخست وزیرها، رئیس‌جمهورها، و دیگر رهبران سیاسی متوسل شد و با آن‌ها همکاری نمود. و بر روی سازمانی ساختن این ایده‌ها و اقدامات کار کرد که نمونه‌ی آن تفاهم نامه‌ی جنگل‌های برتون ۱۹۴۴ است که ترتیبات پولی بین المللی جدیدی را با ارزش مبادله‌ی ثابت ایجاد نموده و دنیا را از استاندارد طلا خلاص کرد.

میراث کینز بسیار پیچیده بود. برخی از کسانی که مدعی پیروی از او بودند، محتملاً جان هیکس و پل ساموئل سون، کارهای کینز را بیش از حد متکی بر ریاضیات ساختند. خود کینز نگرانی‌اش را از این حرکت ابراز کرد.<sup>۷۶</sup> جان رابینسون، همکار کینز، رویکرد برخی از کینزیست‌های آمریکایی از جمله پل ساموئل سون و روبرت سولو را «کینزیسم حرامزاده» نامید.<sup>۷۷</sup> بیش از ریاضیات، جرم آن‌ها تداعی آن‌ها از سیاست‌های اشتغال کامل اقتصاد کلان بود، در حالیکه در حقیقت مدل‌های اقتصاد خرد را پیش می‌بردند که دستاوردهای بهره‌وری محدودتری را هدف گرفته بودند.

قبل از کینز، چیزی به اسم اقتصاد کلان وجود نداشت، اما بعد از او اقتصاد کلان بخش مرکزی اقتصاد بود. او – بعد از چندین افت و جنگی که تجربه کرده بود – متوجه شد که بحران‌ها مکرراً اتفاق می‌افتادند و سیستم همواره توانایی اصلاح خود یعنی بازگشت به تعادل را نداشت. از دیدگاه او مهم‌تر از همه این بود که او روان‌شناسی غنی را با فلسفه‌ی غنی ترکیب کرد که بینش آن درباره‌ی ساخت دنیای بهتر از طریق درک عمیق‌تر اقتصاد و به رسمیت شناختن نقش عمده برای دولت، عینیت می‌یافت. بنابراین، علت مخالفت‌های جدید با کینز بعد از بحران مالی جهانی کاملاً روشن است.

## بینش‌های جایگزین

چندین بینش می‌توانستند جایگزین بینش کینز باشند. بینش فردریش هایک با توجه به نقش محوری او در ایجاد اقتصاد کلاسیک نوین، به تفصیل در زیر مورد بحث قرار خواهد گرفت. دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ دوره‌ای بودند که دو دست اندر کار برجسته‌ی اقتصاد تکاملی نهادی، جان کامنز<sup>۱</sup> (۱۹۲۴، ۱۹۳۴) و یوزف اسکامپتر<sup>۲</sup> (۱۹۴۲) مهمترین کارشان را ارائه دادند.

کامنز و اسکامپتر در مشکوک بودن به خود تنظیمی بازار با وبلن هم عقیده بودند، و هر دو در تحلیل‌های خود از اقتصاد، عوامل اجتماعی و سیاسی را با عوامل اقتصادی ترکیب کردند.<sup>۷۸</sup> چنین دیدگاهی کامنز را به باور به نقش مهم اقدام جمعی در ایجاد تغییر و علاقه به نیروی کار به عنوان بازیگران و تاکید به سیاست گذاری رهنمون شد. اما این اسکامپتر بود که با شدت بیشتری بسیاری از سوالات اقتصاد سیاسی معاصر را پیش بینی نمود.

اسکامپتر که طرفدار سرمایه داری بود، بخاطر مشکلاتی که در داخل خود سیستم وجود داشت، مرگ آن را پیش بینی کرد. دست کم گرفتن کارآفرینان و گسترش نقش دولت بخاطر فشارهای دموکراسی از جمله معضلات عمده بودند.

کارآفرین در فرایندهای «تخریب خلاقانه»، مفهومی که اسکامپتر به آن معروف است، نقش عمده داشت.<sup>۴</sup> تخریب خلاقانه، موتور سرمایه داری بود که بسته به تغییرات فناورانه و سازمانی، «مدام ساختار اقتصادی را از داخل متحول ساخته و بی وقفه ساختار قدیمی را تخریب کرده و ساختار جدیدی را ایجاد می‌نمود».<sup>۷۹</sup> نوآوری کارآفرینانه و فناورانه منشا رشد اقتصادی اما در عین حال تسریع کننده‌های چرخه‌های تجارتي بودند که با افزایش و کاهش سرمایه گذاری شکل می‌گرفت. اسکامپتر استدلال کرد که نهادی سازی نوآوری

---

John Commons<sup>۱</sup>

Schumpeter<sup>۲</sup>

Creative destruction<sup>۳</sup>

<sup>۴</sup> «تخریب خلاقانه»ی اسکامپتر با ایده‌ی شکاف معاصر تناسب زیادی دارد

کارآفرینانه باعث می‌شود که کارآفرین نسبت به مدیران و سهامداران در رتبه‌ی دوم قرار گیرد. نتیجه‌ی آن سقوط سرمایه داری خواهد بود.

اسکامپتر از منبع قدرت دیگری که می‌توانست سرمایه داری را در کنار تجارت بزرگ مدیریتی خوار کند ابراز نگرانی می‌کرد: قدرت مردم. با اینکه اسکامپتر همانند کینز بر این باور بود که سرمایه داری همواره در راستای خود اصلاحی حرکت نمی‌کند، منظور اسکامپتر از اصلاح گسترش نبود، بلکه توانمند ساختن رهبری کارآفرینی در اقتصاد و دولت را مد نظر داشت. ترس او از دموکراسی فراگیر متأثر از مشاهدات او از فاشیسم و سوسیالیسم و نیز سهولت بازیچه قرار دادن شهروندان دموکراتیک بود.

تحلیل اسکامپتر از مشکلات دموکراسی و راه حل نسبی او تاثیر مستقیمی بر علم سیاست داشت. او هوادار نقش حداقلی برای رای دهندگان و در نتیجه تعریف مینیمالیستی از دموکراسی بود: این مفهوم هنوز هم در بحث تعریف مناسب از دموکراسی نقش محوری دارد؛<sup>۸</sup> و جلودار محاسبات انتخاب عقلانی و اجتماعی رای گیری‌هاست.<sup>۸</sup>

کارل پولانی بسیار دگراندیش‌تر از اسکامپتر بود.<sup>۱</sup> کتاب تحول بزرگ<sup>۲</sup> که چاپ اول آن در ۱۹۴۴ بود، نقدی بر بنیادگرایی بازار بود، یعنی این باور که بازارها خود تنظیم هستند و در نتیجه بازار آزاد بهترین پاسخ دولتی است. او «اطمینان شبه مذهبی طرفداران معاصر خود تنظیمی بازار» و تاکید و تکیه‌ی آن‌ها بر «مطالبه‌ی حقیقت مستقل از نوع بررسی تجربی که مطلوب علوم اجتماعی است» را به چالش کشید.<sup>۳</sup> به نظر پولانی، اقتصاد یکی از سازمان‌های ابداع نوع بشر است و در اقدامات اجتماعی، هنجارها، و ترتیبات حاکمیتی اجتماع نهفته است. علاوه بر این، قابلیت خود تنظیمی بازار بطور دائمی یا مقطعی افسانه‌ایی بیش نیست. در حقیقت، بازار ایجاد سیاست و سیاست گذاری است و وجود آن به دولت وابسته است. علی رغم آنچه که سایر اقتصاددان‌ها ظاهراً بر آن باور دارند، بازار و در واقع خود اقتصاد نه خودمختار است و نه قوانین حاکم بر خود را داراست.

تعجب آور نیست که دیدگاه پولانی در مورد دموکراسی برعکس دیدگاه‌های اسکامپتر، هایک، و فریدمن بود. نقش دولت‌های دموکراتیک و سیاست محدود ساختن زیاده روی‌های

---

<sup>۸</sup> ما اکثر مطالب این قسمت را از فرد بلاک و مارگارت سومرز نقل می‌کنیم (بلاک و سومرز ۲۰۱۴)

شدید بازار و وا داشتن آن به کارهایی است که به نفع همه است. مداخله و مشارکت کامل مردم لازمی موفقیت دولت در به ثمر رساندن این وظیفه است؛ موضوعی که در بخش ۳ به آن می‌پردازیم. نهایتاً رفاه و دغدغه‌های مردم است که عمدتاً در خطر هستند. فشار مردمی از طریق بسیج عمومی و رای‌هایشان به دولت اختیار لازم برای مسئول شمردن نهادهای اقتصادی را می‌دهد.

تئوری تغییر پولانی در مفهوم «جنبش مضاعف» او گنجانده شده است. زمانی که بنیادگرایی بازار تفوق می‌یابد، دولت‌ها سیاست‌هایی را در پیش می‌گیرند که نهایتاً بی‌ثبات کننده و نیز غیر انسانی هستند که حاصل آن مقاومت و حرکت متقابل اندیشه و عمل است. محتملاً ما اکنون در چنین لحظه‌ای قرار داریم و افزایش محبوبیت پولانی حاکی از میزان همخوانی گفته‌های او با دغدغه‌های فعلی ماست.

### اقتصاد نئوکلاسیک

اقتصاد نئوکلاسیک بر مبنای انقلاب نهایی گرایی بنا شده و تقریباً از تمامی مدل‌های اقتصادی متداول و کتاب‌ها بهره می‌گیرد. مدل نئوکلاسیک فرض را بر این می‌گیرد که انسان‌ها فردگرا، خودخواه، و عقلانی هستند و با اطلاعات کامل و پیش بینی دقیق سودمندی را به حداکثر می‌رسانند. آن‌ها اولویت‌های ثابت و متداومی دارند، عاری از تعصب هستند (یا اینکه تعصب‌هایشان بطور تصادفی توزیع شده است)، مستقل از شرایط هستند، و توانمندی‌ها و منابع شناختی نامحدودی دارند. بازار در حالت تعادل وجود دارد و قیمت تعیین کننده‌ی این تعادل است، جایکه عرضه از قانون بازدهی نهایی در حال کاهش و تقاضا از قانون مطلوبیت نهایی رو به کاهش پیروی می‌کند. هزینه‌های تبادل صفر هستند، و زمان چیز نامربوط و مجزایی است، تغییر یا عدم تعادل یک «شوک» است.

کینز بر سوگیری اقتصاددان‌های نئوکلاسیک بعد از جنگ جهانی دوم تأثیر عمده‌ای داشت و برخی از آن‌ها تأثیرگذارترین اقتصاددان‌های نسل خودشان بودند. آن‌ها تأکید کینزی بر نقش سازنده‌ی دولت در ایجاد ثبات مالی و گسترش هزینه‌های دولت به عنوان سیاست مالی را قبول داشتند. در سطح بین‌المللی این رویکرد به قراردادهای جنگل‌های برتون و



برنامه ریزی مارشال انجامید. در سطح کشوری، به نوسازی گسترده‌ی زیرساخت و گسترش برنامه‌های دولت برای آموزش، اسکان، و بیمه‌ی اجتماعی ختم شد.

فعالیت‌های متفکرین عمده از جمله پل ساموئلسون، برنده جایزه‌ی نوبل،<sup>۸۴</sup> و کنت ارو و جرارد دبرو<sup>۸۵</sup> ریاضیات را در راس ساخت تئوری قرار داده و به آن‌ها این امکان را داد که برای عملکرد بازارها فرمول‌های کلی را ارائه دهند. آن‌ها طرفدار سرمشق قرار دادن علوم فیزیکی برای بلند پروازی‌های اقتصاد بودند. اما اکثراً گنجاندن علوم انسانی و اجتماعی را نادیده گرفتند، که کینز و اسمیت و سایر اقتصاددان‌های سیاسی بزرگ آن را برای درک انگیزه و جوامع انسانی ضروری می‌دانستند. توجه به رفاه اجتماعی هنوز وجود داشت اما در اکثر موارد صرفاً با رشد اقتصادی کلی سنجیده می‌شد.

با این حال، این گروه از اقتصاددان‌ها به سیاست گذاری توجه داشتند. دولت روزولت با جدیت اقتصاددان‌ها را استخدام می‌کرد و در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برخی از این اقتصاددان‌ها - به اصطلاح امروزی - افراد بانفوذی شده بودند. بسیاری از آن‌ها متخصص اقتصاد کلان بودند. بسیاری بعنوان مشاور یا برای پیشبرد سیاست‌های مطلوب خود با بازیگران سیاسی مراوده داشتند. اما بجز چند استثنا، آن‌ها در تفکر اقتصادی خود فعالیتی در راستای گروه‌های صاحب منفعت یا مفاهیم قدرت سیاسی نداشتند.<sup>۱</sup>

آن‌ها همچنین برخی از مشکلات ساختاری مستمر فقر و نابرابری را که بر سرمایه داری اثر می‌گذاشتند را تشخیص ندادند چه برسد به اینکه با این مشکلات مقابله کنند. افسانه‌ها حاکی از این است که سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، بویژه در ایالات متحده، دوره‌ی رشد و شکوفایی بی نظیر بود. و از بسیاری جهات همینطور بود. دموکراسی‌های توسعه یافته، حتی آن‌هایی که به واسطه‌ی جنگ تخریب شده بودند، شاهد رشد عظیم زیرساختی، فیزیکی، و اجتماعی بودند. بزرگراه‌ها بصورت پست مدرن ساخته شدند و آموزش در تمامی سطوح گسترش یافت. اما به نظر می‌رسد اقتصاددان‌های آن دوره تا حد زیادی - حداقل در نظریه پردازی‌های خود - از «آمریکای دیگر» بی اطلاع بودند،<sup>۸۶</sup> کسانی که دچار فقر شده و تحت تظلم نابرابری‌های نژادی و تبعیض جنسیتی قرار داشتند. جنگ کره، آغاز

---

<sup>۱</sup> یکی از استثناهای عمده ارو (۱۹۵۱) بود که توجه او به انتخاب اجتماعی در تصمیم گیری دموکراتیک (و محدودیت‌های آن) تاثیر به سزایی در علم سیاسی داشته است.

دوره‌ی مستمر جنگ‌های «کوچک» بود. و دوره‌ای بود که در آن پارانویا، عدم مدارا، و حزب‌گرایی مک کارتیسم خود دموکراسی را به خطر انداخت.

کینزیسم در دوره‌ی بعد از جنگ جهانی دوم حرف اول را می‌زد اما به هیچ وجه منسجم نبود. دو نفر از مشهورترین پیروان کینز با نسخه‌ی نئوکلاسیک مخالف بودند. جان رابینسون نسخه‌ای از کینزیسم را ارائه داد که به تکامل سرمایه داری در بلند مدت می‌پرداخت.<sup>۸۷</sup> جان کنت گالبرایت - اقتصاددان نهادی که نفوذ قابل توجهی در حزب دموکراتیک داشت و بویژه در دولت جان اف کندی چندین نقش کلیدی بازی کرد - یکی از محدود اقتصاددان‌های دوره‌ی خودش بود که مسئله‌ی قدرت را جدی گرفت و نقش دولت به عنوان منبع مهم قدرت جبرانی در مقابل دیگر قدرت‌های بزرگ تجاری را تحلیل نمود.<sup>۸۸</sup> در دهه‌ی ۱۹۷۰ او بر مشکل لاینحلی تاکید داشت که گریبان‌گیر اقتصاددان‌های سیاسی بود: نه رقابت و نه دولت هیچ کدام جلودار شرکت‌های بزرگ نبودند.<sup>۸۹</sup>

با این حال، این جایگزین‌های مقبول انگیزه‌ای برای افول کینزیسم بعنوان پارادایم غالب نبودند. تورم رکودی باعث افول آن بود. اکثر اقتصاددان‌ها ترکیبی از تورم و بیکاری را که باعث کاهش بازده اقتصادی شده و اقتصاد را راکد می‌ساخت را نه پیش‌بینی کرده بودند و نه برای آن آماده بودند. همانطور که سطح پیش‌بینی نشده‌ای از بیکاری گشایشی برای کینزیسم شده بود، تورم رکودی راه را برای میدان داری اقتصاددان‌های طرفدار عرضه و کلاسیک باز کرد.

## اقتصاددان‌های کلاسیک نوین

تئوری عمومی کینز<sup>۱</sup> الهام بخش اصلی اقتصاددان‌های مدرسه‌ی شیکاگو و استرالیایی بود که از اصولگرایان بازار و علاقمند به محدود ساختن دخالت‌های دولت در اقتصاد بودند. ابتدا در انگلستان و ایالات متحده و سپس در بیشتر کشورهای سرمایه داری، چارچوب سیاسی کینزیسم را تحت عنوان راهنمای سیاست گذاری دولت وارونه ساختند.

---

<sup>۱</sup> سایر مارکسیست‌ها از جمله پل باران و پل سوییزی استدلال کردند که راه حل‌های کینزی می‌توانند تورم رکودی را به تاخیر بیاورند اما قادر به ممانعت از آن نیستند (باران و سوییزی ۱۹۶۶).

فرانک نایت، اقتصاددان برجسته‌ی شیکاگو، به استخدام فردریس هایک، اقتصاددان متنفذ استرالیایی، در شیکاگو کمک کرد.<sup>۱</sup> هر دوی آن‌ها بعنوان بهترین راه حفاظت از آزادی، مقید به بازار آزاد بودند.<sup>۲</sup> در واقع اکثر اعضای انجمن مون پله رین بر همین عقیده بودند - انجمنی که هایک برای مقابله با پارادایمی تشکیل داد که به عقیده‌ی آن‌ها از نظر اقتصادی نادرست بود و آرمان‌های مشکل سازی را دنبال می‌کرد.<sup>۳</sup> آن‌ها به اهداف مشترک دموکراسی و رشد اقتصادی متعهد بودند. با کلیت دولت مخالف نبودند، اما هدف ابتدایی تنظیم و دخالت، حذف محدودیت‌ها از بازار و اطمینان یافتن از فرم‌های رقابت بود که به عقیده‌شان به بهره‌وری بازار کمک می‌کرد.

استدلال‌ها و مدل‌های آن‌ها حامی جنبش رو به رشد کاهش نقش دولت در اقتصاد و جامعه بود تا مالیات‌ها را پایین آورده و ایدئولوژی بازار را حتی در کشورهایی - مانند شیلی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ - که به سرکوبگری معروف بودند، ترویج کند. هدف از کوچک و ضعیف‌تر کردن دولت کاهش وابستگی به آن در مقابل بخش خصوصی و کاهش محدودیت‌ها در بازار، شرکت‌ها، نهادهای مالی، و افراد بود. همین معیارها باعث کاهش اعتماد به نفس دولت نیز می‌شد که بیشتر بخاطر ظرفیت از میان رفته‌ی آن برای توزیع بود.

خدمات کلاسیک‌های نوین، نایستی در سیل انتقاداتی که با نزدیک شدن به پایان دوره‌ی سلطه‌شان بر آن‌ها وارد می‌شود، به فراموشی سپرده شود. بعنوان مثال، هایک اهمیت دانش ضمنی را عنوان کرد، دانشی که عموماً محلی است و تعریف آن مشکل است.<sup>۴</sup> به نظر او بازارها بیشتر از دولت در کسب و استفاده از چنین دانش ضمنی توانمند هستند. او مانند کینز بر اهمیت عدم قطعیت پیش روی تصمیم گیرنده‌ها تاکید داشت هر چند که تاکید او بر بازیگران متفاوتی بود: کینز به مصرف کننده‌ها، ورشکسته‌ها، بانک دارها، و سایر اعضای بازار تاکید داشت؛ تاکید هایک بیشتر متوجه سیاست گذارها بود.

میلتون فریدمن، یکی دیگر از رهبران معروف مون پله رین و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل، نه تنها تئوری پولی جدیدی را باب روز ساخت،<sup>۵</sup> بلکه، مالیات بر درآمد منفی، کوپن‌های مدرسه، و مقررات تعیین حدود انحصارات مختلف را که با بازار تداخل داشتند؛ از جمله امتیازات

---

<sup>۱</sup> بایستی توجه داشت که نایت حتی قبل از کینز به تفاوت بین ریسک و عدم قطعیت تاکید کرده بود. و همانطور که قبلاً ذکر شد هایک بر عدم قطعیت تاکید می‌نمود.

انحصاری مربوط به کار مانند اتحادیه‌ها و انجمن پزشکی آمریکا را بر اساس مدل‌های اقتصادی خود تحلیل کرد.<sup>۸۵</sup> گری بکر . جرج استیگلر، همچنین برنده‌های جایزه‌ی نوبل، تئوری اولویت را زیر سوال بردند و به کثرت انتخاب‌ها گردن نهادند.<sup>۸۶</sup> کار بکر (۱۹۶۴) بر روی سرمایه‌ی انسانی پیشگامانه بود. او یادآور شد که کارگران نمود دانش انباشته، مهارت‌ها، خلاقیت، و سایر منابعی هستند که تحت نفوذ سرمایه گذاری‌ها بوده و ارزش‌های متفاوتی دارند.

در عین حال، این اقتصاددان‌ها بودند که بیشتر از همه نمود امپریالیسم نظم موجود بودند. بکر با آرامش خاطر مدل انتزاعی و مجزای تصمیم‌گیری را برای هر کدام از حوزه‌های فعالیت انسانی از جمله تبعیض، ازدواج، و جرم و مجازات بکار برد.<sup>۸۷</sup> جیمز بوکانان و گوردون تولاک، به طریق مشابه، از اقتصاد برای تصمیم‌گیری سیاسی بهره گرفتند.<sup>۸۸</sup> آن‌ها مدل سیاست را به عنوان مجموعه‌ای از تبادلات داوطلبانه برای سود مشترک ارائه کردند و مشکلات حل شده و پیش آمده بواسطه‌ی مکانیزم‌هایی مانند همکاری متقابل را روشن ساختند. آن‌ها در حقیقت قدرت سیاسی را نادیده نگرفتند بلکه مانند اسکامپتر به قدرت فراوان اعتماد نداشتند و ابزاری را پیشنهاد کردند که آن را در خود جا دهد. آن‌ها بویژه مخالف قانون اکثریت و رویه‌های مبتنی بر اتفاق آرا بودند. بوکانان به نوشتن در مورد این مسائل ادامه داد، او بویژه بر قوانین سازمانی و بنیادینی تاکید داشت که بلند مدت بودند و روند پارلمان‌ها و سایر سازمان‌های دولتی را تعیین می‌کردند.<sup>۸۹</sup>

اقتصاددان‌های کلاسیک نوین به شدت بر ذهنیت مردم، مقامات دولتی، و دانشگاهیان تاثیر گذار بودند. ترجمه‌ی مجله ریدرز دایجست و خلاصه‌ی کتاب جاده‌ی بندگی، هایک را به یکی از پخواننده‌ترین نویسندگان زمان خود تبدیل کرد.<sup>۹۰</sup> دو کتاب محبوب فریدمن<sup>۹۱</sup> و همسرش رز فریدمن پرفروش‌ترین کتاب‌ها و مبنای مجموعه‌های تلویزیونی بودند که او میزبان‌شان بود. اقتصاددان‌های کلاسیک نوین انتظامات و نظم‌های خرد جدیدی را پایه گذاری کردند. بعنوان مثال، بوکانان و تولاک نیروی عمده‌ی پشت جامعه‌ی انتخاب عمومی بودند، و رونالد کوز در خلق کردن استاد بود. این رویکردهای جدید پایه‌ی آموزش سیاست گذاران و کارکنان دولتی و متخصصین حقوق بود.<sup>۹۲</sup>

<sup>۱</sup> به نظر مک‌لین (۲۰۱۷)، کارهای بوکانان راست افراطی بود، اما این ادعا ضد و نقیض است (بورنز ۲۰۱۸)

## بینش‌های جایگزین

رویکرد کلاسیک نوین حتی در روزهای شکوفایی خود با چالش‌هایی روبرو بود. یکی از چالش‌ها از جانب کسانی بود که اتحادیه‌ی اقتصاد سیاسی تندرو (یوآرپی‌ای)<sup>۱</sup> را در سال ۱۹۶۸ بنیان گذاری کردند. برخی از مهمترین نقدهای سرمایه داری و اقتصاد معاصر از جانب مقامات این اتحادیه بود. بعنوان مثال، آن‌ها به شناسایی نیروی کار تقسیم شده کمک کردند.<sup>۲</sup> کارگران سفید، متحد و اکثرا مذکر - حداقل در آن زمان - مزایا و شغل‌های آبرومندی داشته و از فرصت‌های بین نسلی حقیقی برای اقتصاد و بهبود اجتماعی منتفع می‌شدند. در مقابل، کارگران رنگین پوست و زنان اغلب بدون آینده بودند و در شغل‌های کم درآمد مشغول کار بودند. این تقسیم بندی، حاصل سیستم آموزشی بود که آموزش و مهارت‌های متفاوت را بر اساس طبقه، نژاد، و جنسیت ارائه می‌کرد.<sup>۳</sup> تحلیل آن‌ها مبتنی بر درکشان از قدرت طبقاتی و منافع بود که در خدمت وضعیت موجود بودند. هدف اقتصاددان‌های یوآرپی‌ای تحلیل مبنا و عواقب این قدرت و البته تغییر آن بود.

چالش‌های دیگر از جانب اقتصاددان‌های برجسته از جمله یوزف استیگلیتز، ادmond فلیس، پل کروگمان، و پل رومر بودند که همگی برنده‌ی جایزه‌ی نوبل بودند. استیگلیتز برای اطلاعات نامتقارن برنده‌ی جایزه شده بود، فلیس برای تحلیل مبادلات بین زمانی در تئوری اقتصاد کلان، کروگمان برای نوآوری در تئوری تجارت، و رومر برای تئوری رشد درون‌زا برنده‌ی جایزه شده بودند. آن‌ها از موقعیت خود برای انتقاد از شکست مدل‌های بازار تنظیم نشده و تجارت آزاد استفاده می‌کردند. آن‌ها و سایرین مشتاق بهبود تئوری و سیاست گذاری‌ها در راستای رفاه بیشتر برای بخش بیشتری از جمعیت بودند. در حالیکه روی اقتصاد نئوکلاسیک کار می‌کردند، به نقش مهم دولت و لزوم دخالت فعال در اقتصاد برای اطمینان از جامعیت بیشتر و توزیع برابرتر منابع بین مردم و کشورها پی بردند.

همچنین فرضیات موجود در اکثر مدل‌سازی‌های اقتصادی نیز مورد چالش بودند: این چالش‌ها عمدتاً از سوی اقتصاد رفتاری و تئوری پیچیدگی بود. اقتصاد رفتاری<sup>۴</sup> برای ایجاد مدل‌های واقع بینانه‌تر از انتخاب بر بینش‌های روان‌شناسی در مورد تصمیم‌گیری

---

<sup>۱</sup> (URPE) Union for Radical Political Economy

مبتنی بود. چنین مدلی در حین تباه کردن مدل رفتار انسانی اقتصاد کلاسیک نوین و نئوکلاسیک، انسان اجتماعی پیچیده‌تر و خطاپذیرتری را به تصویر می‌کشید. به منظور کمک به توانمندی دولت در امر تشویق شهروندان برای استفاده از مزایای سیاست گذاری‌ها، مدل‌های اقتصاد رفتاری به شیوه‌های اثرگذاری شرکت‌های فناوری و رسانه‌های سیاسی بر رفتار مردم اشارات ضمنی داشتند.<sup>۱۰۶</sup>

نظریه‌ی پیچیدگی، که در تاسیس موسسه‌ی سانتافه در ۱۹۸۴ نهاده شده، در اصل تلاش بین رشته‌ای بود که دانشمندان طبیعی و فیزیکی، دانشمندان اجتماعی و حتی نویسندگان رمان را گرد هم آورد. تئوریسین‌های پیچیدگی اقتصادی، فرضیات اقتصاد استاندارد، بویژه ایده‌ی عوامل عقلانی و تعادل ثابت را رد می‌کنند. از دید آن‌ها «اقتصاد یک سیستم ضرورتاً متعادل نیست، بلکه سیستمی است که در آن عوامل کارگزار در پاسخ به بازخوردهایی که مشترکاً تولید کرده‌اند، مدام راهبرد و اقدامات خود را تغییر می‌دهند»<sup>۱۰۷</sup>. ذابلیو. برایان آرتور یکی از حامیان و همکاران سانتافه متوجه شد که افزایش و کاهش سودآوری همواره در اقتصاد پیش می‌آید و می‌تواند به بن بست برسد.<sup>۱۰۸</sup> یک مثال جالب دستگاه تایپ کوئرتی است.<sup>۱۰۹</sup>

### بازگشت سیاست به اقتصاد سیاسی

با اینکه اقتصاد مدرن کاملاً متفاوت از اقتصادی است که بسیار چاپلوسانه توسط اقتصاددانان-های کلاسیک و بسیار تلخ توسط دیکنز و مارکس بیان شد، حقیقت اینست... که امروزه زندگی اقتصادی در دنیای واقعی متشکل از اقتصاد سیاسی است... نویسندگان این کتاب سعی دارند جنبه‌های بخصوص سیاست و اقتصاد را در یک تئوری منسجم با هم ترکیب کنند.

دال و لیندبلاد<sup>۱۹۶۵</sup> [۱۹۵۳]، دیباچه، ۲۱

همانطور که روبرت دال و چارلز لیندبلاد به ما یادآوری می‌کنند، سیاست و قدرت در اقتصاد سیاسی حائز اهمیت هستند. اما علی‌رغم تلاش‌های بسزای آن‌ها در دهه‌ی ۱۹۵۰ و

بسیاری از دانشورانی که پیرو آن‌ها بودند، اکثر اقتصاددان‌ها در آن دوره و حتی اکنون سهم علم سیاسی را نادیده می‌گیرند. با این حال دانشمندان سیاسی در یکپارچه سازی پیشرفت‌های تئوریک و روش شناختی اقتصاددان‌ها بر آن‌ها پیش گرفتند و بدین ترتیب رویکردهای جدید از جمله انتخاب اجتماعی و انتخاب عقلانی توسعه یافتند. همچنین در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ اقتصاد سیاسی شکل گرفت که درک پیچیده‌ای از انگیزه و منطق انسانی، بینش‌های جامعه‌ی خوب، اقتصاد محکم، و درک قدرت را با هم ترکیب می‌کرد.

می‌خواهیم از انتخاب عقلانی و اجتماعی شروع کنیم. یکی از اهداف عمده‌ی این رویکرد اصلاح سخت‌گیری اقتصاد ریاضیاتی و در عین حال ابهام زدایی از آن به شیوه‌ای بود که اقتصاد سیاسی را به علم تجربی بدل نماید که فرضیات آن با شواهد و داده‌ها قابل آزمایش باشد. ساخت مدل مناسب و یکپارچه مستلزم اقدامات بیشتری بود تا حاصل کار، همانند حقایق واقعی که با بهترین و به روزترین روش‌های جمع آوری داده سنجیده می‌شوند، عمدتاً درست یا حداقل قابل غور و تفکر از آب در می‌آمد.

ویلیام ریکر<sup>۱</sup> به مشروعیت دادن به تئوری انتخاب عقلانی در علم سیاسی کمک نمود.<sup>۲</sup> او نه تنها «مدرسه‌ی روچستر» را ساخت، بلکه به سوالات محوری سیاست اقتصاد سیاسی پرداخت، مانند چگونه ائتلاف‌های سیاسی اقلیت‌ها می‌تواند قوه‌ی مقننه را دست کاری کند، و اینکه چگونه فدرالیسم برنامه‌های سیاست و احتمالاً دموکراسی را محدود می‌کند.<sup>۳</sup> او سخت‌گیری جدیدی را در مطالعه‌ی سیاست، بویژه سیاست آمریکایی به ارمغان آورد.

ریکر بخشی از یک جنبش بزرگ و الهام بخش لشکری از دانشجویان و همکارانش بود. حاصل این جنبش، تغییر و تحول در مطالعه‌ی تصمیم‌گیری قانونی، رفتار انتخاباتی و رای دادن، رهبری، فدرالیسم، تصمیم‌گیری بروکراتیک، و موضوعات کلیدی دیگر بود. اما این پیشرفت‌های چشمگیر فارغ از عیب جویی نبودند،<sup>۴</sup> که همان مخالفت‌ها را با نظریه پردازی رسمی انتخاب عقلانی داشتند که به مدل‌سازی مشابه توسط اقتصاددان‌ها نسبت

---

William Riker<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> البته اقتصاددان‌هایی نظیر ارو (۱۹۵۱)؛ داونز (۱۹۵۷)؛ بوکانان و تولاک (۱۹۶۵)؛ اولسون (۱۹۶۵)؛ و استیگلر

(۱۹۷۱) بودند که تئوری انتخاب اقتصادی را در برنامه‌های سیاسی پیاده می‌کردند.

می‌دادند. استدلال آن‌ها بویژه مبتنی بر این بود که تئوری‌ها و مفاهیمی که از آن‌ها استنباط می‌شوند، قابل آزمایش تجربی نیستند و بسیاری از یافته‌های آن‌ها تقریباً ابتدایی هستند.

با رشد اقتصاد سیاسی مقایسه‌ای در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰،<sup>۱</sup> علم سیاسی شروع به تحلیل سوالات محوری توزیع و برابری در سراسر کشورها و در طول زمان نمود. دست اندرکاران آن با تلقی اقتصاد و بازار بعنوان نهادهایی که در سایر نهادهای سیاسی و اجتماعی تعبیه شده‌اند، از رویکرد انتخاب عقلانی استفاده کرده و آن را متحول ساختند. روبرت بی‌تس (۱۹۸۱، ۱۹۸۳)، آدام پرزورسکی،<sup>۲</sup> و مارگارت لوی (۱۹۸۱، ۱۹۸۸) سعی نمودند که از ابزار و تئوری‌های اقتصادی، بخصوص تئوری بازی، برای پرداختن به سوالات عمده‌ی سیاسی مانند توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی در طول زمان و مکان استفاده نمایند. نسخه‌ی آن‌ها از اقتصاد سیاسی موقعیت برابری را برای اقتصاد در اقدامات سیاسی، بازیگران، و منافع در نظر می‌گرفت، در حالیکه متغیرهای رشد اقتصادی، بهره‌وری، و نوآوری را نیز در نظر داشتند. این محاسبات همچنین مفاد و محتوا را به شکل ترتیبات نهادی و امکان نفوذ بازیگران متفاوت در مجموعه‌های مختلف در نظر داشت. مهم‌تر از همه، آن‌ها پرسش‌های توزیعی و ملاحظات برابری را در قلب پژوهش‌هایشان قرار دادند.

تمامی این نویسندگان در مکان‌هایی بودند که مستقیماً با اقتصاددان‌های پیشرو در تعامل بودند و برخی از این اقتصاددان‌ها مانند نورس داگلاس، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل، همکاری جدی را با دانشمندان سیاسی آغاز کرد. نورس که مورخ اقتصادی و به شدت درگیر منابع تغییر سکولار بلند مدت بود، برخی از فرضیات موجود در اقتصاد نئوکلاسیک را زیر سوال برد. بررسی‌های پیشگامانه‌ی او از نهادها و تغییر نهادی<sup>۳</sup> بیلش‌های علوم سیاسی در مورد چانه زنی، منابع نفوذ، ایدئولوژی، اقدام جمعی، و نقش قانون را با هم ترکیب نمود.

تاثیر نورس، به شکل گیری نهادگرایی اقتصادی نوین، شاخه‌ای از علوم سیاسی اقتصاد نهادگرایی نوین، کمک کرد. با این حال، پاشنه‌ی آشیل رویکرد او ناتوانی آن از الحاق کامل

---

<sup>۱</sup> دال به همراه اشتاین و سایرین در مرکز مطالعات پیشرفته در علوم رفتار در دهه‌ی ۱۹۵۰ در پروژای برای

مقایسه‌ای ساختن حقیقی سیاست مقایسه‌ای بواسطه‌ی انجام مقایسه بین کشوری به جای کشوری مشارکت نمود. با این حال آن‌ها و سایرینی که در پژوهش آماری مشارکت داشتند بیشتر در پی توضیح و تحلیل بودند تا خود اقتصاد سیاسی.



درک از قدرت بود.<sup>۱۵</sup> مطمئناً نسبت به نقش منافع اختصاصی، درگیری، و منابع چانه زنی حساسیت نشان داده بود، اما اغلب توجه نداشت که نهادها صرفاً ساختارهای همکاری داوطلبانه‌ی بهینگی پارتو<sup>۱۶</sup> نیستند که همه در آن عاقبت به خیر می‌شوند. در حالیکه، نهادها اغلب در جهت منافع خاص و در مقابل دیگری طراحی می‌شوند تا برد برخی در مقابل باخت دیگران حاصل آید. یکی دیگر از ایرادات رویکرد نارس عدم توجه کافی به اهداف هنجاری جامعه<sup>۱۷</sup> و نیز انگیزه‌های انسانی فراتر از منافع اقتصادی بود.<sup>۱۸</sup>

در ایده‌هایی که نهادگرایان اقتصادی جدید توسعه دادند اغلب به سیاست گذاری مستقیم اشاره می‌شد، و برخی از دست اندر کاران آن به منظور اصلاح جوامع بصورت فعالانه با دولت‌ها و سایر نهادها مراد شده داشتند. از خود نارس، بعد از برنده شدن جایزه‌ی نوبل، مرتباً درخواست می‌شد تا به قول خودش «نقش خدا را در کشورهای در حال توسعه بازی کند» و آن‌ها را در راه توسعه راهنمایی کند. با این حال، پاسخ او این بود که مدت زمان زیادی طول می‌کشد که ایده‌ها و باورهای که در یک بافت فرهنگی و ساختاری شکل گرفته‌اند در بافت جدیدی جا بیافتند و مورد قبول واقع شوند. الینور اوستروم (۲۰۱۰، ب، ۲۰۱۰ سی)، دانشمند سیاسی که جایزه‌ی نوبل اقتصاد دریافت کرد، مستقیماً به سیاست گذاری‌های بخصوصی علاقه داشت که متضمن محافظت از منابع عمومی بودند.

نهادگرایی تاریخی به طور مستقل به منصفی ظهور رسید، اما وزنه‌ی مهمی در مقابل نهادگرایی اقتصادی نوین بود.<sup>۱۹</sup> اگر حالیکه نهادگرایی اقتصادی نوین اولویت‌ها را امری بدیهی و از پیش موجود می‌دانستند، نهادگرایان تاریخی بر نحوه‌ی شکل گیری اولویت‌ها، علاقمندی‌ها، و انتخاب‌ها توسط نهادها تاکید داشتند. نهادگرایان تاریخی همچنین بر وابستگی به مسیر<sup>۲۰</sup> از جمله ساختار ارثی قدرت، به عنوان عامل شکل دهنده‌ی هرگونه پیکربندی نهادی، تاکید داشتند. این باور با درک اقتصاددان‌ها از تعادل در تمایز بود که

---

Pareto-optimal<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> استثناها عبارتند از پرزورسکی (۱۹۸۵) و رومر (۱۹۸۲، ۱۹۸۸)

<sup>۳</sup> لوی تا حدودی در توجه به تعهد قومی از این موضوع استثنا بود. در اقتصاد، بولز بطور قابل توجهی موجب پیشرفت ترکیب ملاحظات اخلاقی در مدل‌های اقتصادی شده است.

Path dependence<sup>۴</sup>

مستقل از دخالت انسان روی می‌داد. از دیدگاه دانشمندان سیاسی وابستگی به مسیر نه فقط عامل تاریخی که متأثر از احتمال و نتیجه‌ی منازعات سیاسی بود.<sup>۱۱۷</sup>

در ابتدا، از این رویکرد برای توضیح و تفسیر گذشته استفاده می‌شد. با این حال، رشد بدنه‌ی کار بر روی «انواع مختلف سرمایه داری» دامنه‌ی تحلیل را به سوی تحلیل درک رابطه‌ی بین محدودیت‌های ساختاری و اقدامات سیاسی قابل اجرا باز کرد.<sup>۱۱۸</sup> تمایز بین اقتصادهای لیبرال و بازار هماهنگ، موضع کاهنده‌ی نقش دولت و منفی اقتصاد لیبرال نسبت به اتحادیه‌ها، و در مقابل اعطای نقش فعال‌تر به دولت‌ها و نقش بزرگ‌تر به اتحادیه‌ها توسط بازار هماهنگ را آشکار ساخت. ادبیات تکاملی به درک و نیز طراحی روابط صنعتی، آموزش حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای، حاکمیت شرکتی و سایر مسائل به وفور اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

نهایتاً، نهادگرایان اقتصادی جدید و تاریخی تعامل با همدیگر را آغاز نمودند و بینش‌های یکدیگر را تکمیل نمودند. حاصل این ائتلاف حجم عظیم آثاری است که بر ظهور نفوذ رای دهندگان، بویژه رای دهنده‌های طبقه‌ی متوسط، و تکامل احزاب و نقش آن‌ها در تغییر اقتصاد سیاسی دموکراتیک تاکید می‌کنند.<sup>۱۱۹</sup> سنت دیگری برای تفسیر سیاست گذاری‌ها و اقدامات مربوط به توزیع رشد اقتصادی، بیمه‌ی اجتماعی، سیاست کاری، و سایر ویژگی‌های دموکراسی‌های سرمایه داری، بر تکامل و تغییر در قوانین و هنجارها تاکید دارد.<sup>۱۲۰</sup>

پیشرفت‌های نظری و تجربی موجود در درک فرایندهای اقتصاد سیاسی می‌توانند مبنایی برای بازاندیشی ما درباره‌ی نحوه‌ی ابداع مجدد سیاست و اقتصاد دموکراسی‌های سرمایه داری باشند. این‌ها ایده‌هایی برای طراحی مجدد نهادهای سیاسی ارائه می‌دهند یعنی موضوعی که اکنون به آن خواهیم پرداخت. همچنین نسبت به برخی چارچوب‌های جدید، که در بخش نتیجه گیری این کتاب به آن خواهیم پرداخت، دیدگاه انتقادی دارند.

---

<sup>۱</sup> بعنوان مثال به آیرسن (۱۹۹۰)، مارس (۲۰۰۳) و تلن (۲۰۰۴) مراجعه نمایید.

## ۳ رفتار، همکاری، و حاکمیت

در بخش ۲ ظهور و سقوط چارچوب‌های اقتصاد سیاسی را از قرن نوزده تا بیست و یک دنبال کردیم. دیدیم که چارچوب‌های اقتصاد سیاسی نه سنگ نوشته هستند و نه فناپذیر. در مقابل، چارچوب‌ها محصول انتخاب‌های اخلاقی و سیاسی هستند که جامعه آن را تولید و بازتولید می‌کند.

اکنون زمان انتخاب‌های جدید فرا رسیده است. هدف ما تقویت توانایی دموکراسی‌های سرمایه داری مدرن در راستای اطمینان از رفاه انسان‌ها و سلامت محیط زیست است. این مهم مستلزم پاسخ به چالش‌های عظیم مانند نابرابری و تغییر آب و هواست. همچنین مستلزم پاسخگویی به ظهور منافع خصوصی است که حاصل تحولات اقتصادی هستند – بخصوص بازیگران خصوصی و شرکتی در حوزه فناوری و امور مالی. به عقیده‌ی ما روبرویی با این چالش‌ها طراحی و طراحی مجدد ساختارهای حاکمیت برای تولید ظرفیت‌های بهتر دموکراتیک، برابری رابطه‌ای، و جوامع همه شمول سرنوشت را می‌طلبد.

خوانش نوین پژوهش علمی اجتماعی در مورد رفتار انسانی و همکاری می‌تواند راهنمایی برای فرایند طراحی باشد. دانسته‌های ما در مورد رفتار انسانی، تعریف ما از احتمالات و محدودیت‌های همکاری و نهایتاً حاکمیت را شکل می‌دهد. بنابراین، تاکید ما بر مبانی خرد حکمرانی است – اینکه انسان‌ها چگونه با موفقیت با هم همکاری می‌کنند و خود را در نبود شخص ثالث قانون‌گذار و مجری قانون اداره می‌کنند. هدف ما استفاده از علم همکاری و خودگردانی برای مهندسی فضاهای مشارکتی جمعی است که بتواند در ساختارهای مدرن دموکراسی‌های مدرن جا بیافتد. این فضاها می‌توانند حاکمیت دموکراتیک را اصلاح نموده و با تشویق مشارکت و محدود ساختن سلسله مراتب و کاهش قدرت، قدرت منافع بخصوص را کنترل نمایند.

---

<sup>۱</sup> با اینکه همکاری و خودگردانی از جهاتی متفاوت از هم هستند در اینجا از این دو واژه به جای هم استفاده می‌کنیم.

کار ما با یک عبارت ساده شروع می‌شود: انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است. ارسطو طبیعت اجتماعی انسان را به «سایر حیوانات اجتماعی» تشبیه نمود.<sup>۱</sup> انسان‌ها مانند زنبورها و مورچه‌ها به همکاری تمایل دارند. اما ارسطو احمق نبود. او می‌دانست، همانطور که دانشمندان اجتماعی که در اینجا ذکرشان رفت می‌دانند، که اجتماعی بودن انسان بدین معنی نیست که همکاری به خودی خود شکل می‌گیرد.

در این بخش شواهدی ارائه می‌دهیم که دو پیش فرض به ظاهر غیر قابل انکار همکاری را به چالش می‌کشیم: همکاری در گروه‌های کوچک آسان است و سلسله مراتب بهترین راه افزایش همکاری است. ما حجم عظیمی از نوشتجات را بررسی می‌کنیم که چندین رشته‌ی دانشگاهی از زیست‌شناسی اجتماعی تا ارتباطات را در بر می‌گیرد و دامنه‌ی آن شکل‌های متفاوت سازمان انسانی از گروه‌های شکارچی-گردآورنده تا اجتماعات آنلاین را فرا می‌گیرد. ترتیبات نهادی را تحلیل می‌کنیم که در سطوح مختلف در نبود ساختارهای سلسله‌مراتبی کنترل‌کننده، همکاری را تسهیل می‌کنند. به عبارتی، ترتیباتی را مطالعه می‌کنیم که خودگردانی را تسهیل می‌سازند.

دامنه‌ی تحقیقات این امکان را به ما می‌دهد که تعریف گسترده‌ای از خودگردانی ارائه دهیم. امروزه وقتی صحبت از خودگردانی است اغلب به ساختار دولت موجود اشاره می‌شود که با دموکراسی لیبرال مدرن در ارتباط است. اما از آنجاییکه این ساختار چیزی است که نهایتاً تغییر آن را خواستاریم، به انواع نمونه‌هایی خواهیم پرداخت که ذهنیت ما از امکانات محتمل را گسترده‌تر سازند. در برخی از موردها ترتیبات خودگردانی - لیبرال یا غیره - را بررسی می‌کنیم که در سایه‌ی دولت رسمی پدیدار شده‌اند. در برخی دیگر از مطالعات موردی ترتیبات خودگردانی را بررسی می‌کنیم که خیلی پیش‌تر از تشکیل دولت رسمی تشکیل یافته بودند.

بنا به شواهد، فارغ از اندازه‌ی گروه - کوچک یا عظیم - و هدف آن - حیات یا تفریح - خودگردانی زمانی خوب عمل می‌کند که نهادهای موجود (۱) به اعضا اجازه می‌دهند که دسته جمعی مقررات را بیان و اصلاح نمایند، و (۲) تنبیه‌های مناسبی برای افراد خاطی تعیین و اجرا می‌کنند. علاوه بر این بنا به توصیه‌ی پژوهش هنوز محدود در مورد خودگردانی جامع، با تربیت رهبری قوی، هنجارهای مشترک، و انتخاب خوب طراحی شده،

مشاوره، و مکانیزم‌های تصمیم‌گیری می‌توانیم گرایش‌های انحصارطلبانه‌ی خودگردانی را تعدیل کرده و جوامع سرنوشت‌گسترده و جامع را بنا کنیم.

دو اعتراض به دموکراسی مشارکتی‌تر را می‌توان در ابتدا مطرح کرد. ابتدا، مشارکت دادن مردم در حاکمیت ائتلاف وقت (در بهترین حالت) و ضد بهره‌وری (در بدترین حالت) است، چرا که مردم تنبل و نادان هستند. اگر بتوان آن‌ها را وادار به حضور و تلاش نمود، بدون توجه به نیازهای سایرین، مقرراتی را طراحی خواهند کرد که بیشترین همخوانی را با علاقمندی‌های بخصوص‌شان داشته باشد. این اعتراض، یا اعتراض‌هایی از این قبیل، اغلب با جان استوارت میل مرتبط است و در بسیاری از گفتمان‌های مدرن دموکراسی نخبه‌گرا از جوزف شوমتر (۱۹۴۲) تا جیسون برنان (۲۰۱۶) دیده می‌شود. اما در واقع قدمت آن به اندازه‌ی خود دموکراسی است: توسیدیداس، مورخ آتنی (۲۰۱۳) به کودن و نادان دانستن شهروندانش معروف بود و فکر می‌کرد دموکراسی شهر تا زمانی می‌تواند دوام بیاورد که پریکلس رهبر توانمند آن زنده باشد. البته، دموکراسی آتن، با تقویت نهادهای مشارکتی‌اش، تا بیش از صد سال بعد از مرگ پریکلس ادامه یافت و شکوفا شد.<sup>۲۲</sup> لوم، حتی در صورتی که ساختارهای خودگردان به گونه‌ای طراحی شوند که مردم را به حضور و تلاش بیشتر و توجه به دیگران تشویق نماید، مردم به اندازه‌ی یک نخبه‌ی روشن فکر یا یک لویاتان مفید فایده نخواهند بود. اعتراضاتی از این دست، پیوند نزدیکی با آثار افلاطون و هابز دارد و هنوز هم راهنمای فکری اقتصاددان‌های سیاسی است.

ما می‌خواهیم با بررسی‌هایمان نشان دهیم که راه دیگری نیز وجود دارد. در این بخش مفهومی برای ساختارهای خودگردانی اثبات می‌کنیم که بر اساس فرضیات واقع‌بینانه‌تر در مورد رفتار انسانی و امکانات و محدودیت‌های همکاری است که با ارزش‌های مورد احترام ما همخوانی دارند و می‌توانند به تداوم جوامع سرنوشت‌گسترده کمک کنند. موردهای ما نشان می‌دهند که ساختارهای خودگردانی در همه‌ی سطوح و به عناوین مخلف وجود دارند. این ساختارها اغلب بسیار بیشتر از شغل شرافتمندانه به تحقق هدف گروه کمک می‌کنند. اگر همواره در کارهای اجرایی برتر از سیستم‌های سلسله‌مراتبی همتای‌شان نیستند، این ساختارها نمود ارزش‌های مهم دیگری از جمله صدا، مشارکت، و برابری رابطه‌ای هستند.

نمی‌خواهیم بگوییم که ترتیبات نهادی که این ارزش‌ها را در خود گنجانده‌اند بهترین گزینه برای تمامی مناسبات هستند. انکار نمی‌کنیم که دسته بندی و مشارکت مشتمل بر مبادله است: زمانیکه پای افراد زیادی در میان باشد و این افراد از نظر جغرافیایی دور از هم باشند، برقراری کانال‌های مشارکت معنادار بسیار مشکل می‌شود. به شمار آوردن این مبادله، البته بدین معنی نیست که نمایندگی و مشارکت مانع الجمع هستند. بسیاری از نظریه پردازانی که در این بخش مورد مطالعه قرار می‌دهیم با تنش بین مشارکت و دسته بندی درگیر بوده‌اند و راه حل‌های متفاوتی ارائه داده‌اند که قابل ملاحظه ترین آن‌ها عبارتند از وینگست در مورد فدرالیسم (۱۹۹۵) و اوستروم در مورد حاکمیت چند مرکز گرایی (۲۰۱۰ الف). اما به عقیده‌ی ما علم قوی بنیه‌ی مشارکت هنوز در مرحله‌ی نوزادی است. رشد آن مستلزم ترسیم دقیق: (۱) شرایط ایجاد خودگردانی و مشارکت حقیقتاً جامع، (۲) ساختارهای مشارکتی در چه مواقعی لازم یا مطلوب هستند و در مقابل در چه مواقعی ممکن است ضد بهره وری باشند و نیابت ارجح است، و (۳) چگونه می‌توان ساختارهای مشارکتی کارآمد را ایجاد کرد که با دموکراسی‌های نیابتی امروزی همخوانی داشته باشند.

نیابت موجب شده است که دموکراسی در مقیاس بی‌سابقه‌ای عمل نماید. اما با تقویت نهادهای نیابتی مردمی را فرموش کردیم که هدف این نهادها برآوردن نیازها و حمایت از ایشان بود. علت از میان رفتن فضاهای مشارکتی تا حدودی طراحی بود که محصول تئوری رفتار انسانی بود؛ همانطور که در بالا دیدیم این تئوری نسبت به توانایی مردم در خودگردانی بدبین است. در عین حال، بافت غنی انجمن‌های مدنی را از دست داده‌ایم که الکسیس دی توکوویل<sup>۱</sup> بر آن تاکید زیادی داشت و با عملکرد دموکراتیک در پیوند بود.<sup>۲</sup> در نتیجه، آنچه باقی مانده پیوند شکننده‌ای با فضاهای تصمیم‌گیری و مردمی است که آن تصمیم‌ها را می‌گیرند.<sup>۲</sup>

در سال ۲۰۲۰ در حال نوشتن این کتاب، در بحبوحه‌ی پاندمی که نتوانست صداهای جنبش عدالت اجتماعی متقاطع جهانی را خاموش نماید، ما مطالبات خود در مورد نیاز به

---

Alexis de Tocqueville<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> ما در بیان سقوط انجمن‌های مدنی و جستجوی راه اصلاح آن تنها نیستیم. ادبیات غنی در این باره در حال رشد است. بعنوان مثال به این منابع مراجعه نمایید: پوتنام (۲۰۰۰)؛ فانگ (۲۰۰۶)؛ کلینبرگ (۲۰۱۸)، رحمان و گیلمن (۲۰۱۹)، کمیته‌ی تمرین شهروندی دموکراتیک (۲۰۲۰)، و پوتنام و گرت (۲۰۲۰)

تقویت مشارکتی را می‌بینیم که در خیابان‌ها انعکاس یافته است. این صدای مردمی است که مدت‌ها نادیده گرفته شده‌اند و خواستار شنیده شدن و منعکس کردن خواسته‌هایشان در سیاست‌گذاری و اقدامات دولت هستند. موثرترین شکل شنیده شدن صدا اعتراض است. ترتیبات نهادی جدیدی بایستی برای ابراز این خواسته‌های قانونی ایجاد شود تا در سیستم سیاست‌گذاری که خود را دموکراتیک می‌خواند، اعمال شود. در این بخش، توضیح خواهیم داد که چگونه می‌توان چنین ترتیباتی را طراحی کرد.

### خودگردانی: بررسی اجمالی بین رشته‌ای

در ابتدا به دیدگاه‌های مطرح شده در مطالعات همکاری و خودگردانی در مقیاس‌های کوچک و متوسط می‌پردازیم. این مطالعات با نمایش مجموعه‌های تجربی ساده‌تر بینش‌های مهمی را ارائه می‌دهند که درک آن‌ها در مقیاس‌های بزرگ‌تر و پیچیده‌تر اغلب دشوار است.<sup>۲۴</sup> غالباً گفته می‌شود که مقیاس کوچک، همکاری را تسهیل می‌کند، این موردها نشان می‌دهند که همکاری در مقیاس کوچک کاملاً هم بی‌دردسر نیست. در ادامه به برخی از مطالعات جالب و جدید در مورد همکاری در مقیاس بزرگ خواهیم پرداخت؛ از جمله بزرگ مقیاس‌ترین جامعه‌ی دنیا یعنی اینترنت.

قبل از شروع، یک هشدار: مرزبندی دقیق بین تعاریف کوچک، متوسط، و بزرگ مشکل و نهایتاً تصنعی است. اما بخاطر اهداف این بخش، جوامع «مقیاس کوچک» به اندازه‌ای کوچک هستند که تعامل بین اعضای آن بیشتر رودررو است. منظور از رودررو این نیست که صرفاً تعاملات بدون استفاده از فناوری رسانه‌ای انجام می‌گیرد، بلکه مهم‌تر از همه اینست که افراد همدیگر را می‌شناسند؛ از نظر عددی به این‌ها «جامعه‌های صدتایی» گفته می‌شود.<sup>۲۵</sup> نمونه‌های جوامع انسانی مقیاس کوچک، جامعه‌های شکارچی-گردآورنده هستند. در جوامع مقیاس متوسط که تعداد نفرات آن به هزارها نفر می‌رسد، مردم اغلب همدیگر را نمی‌شناسند. این جوامع به عنوان مثال عبارتند از برخی از جوامعی که منابع طبیعی را مدیریت می‌کنند. نهایتاً، جوامع بزرگ مقیاس شامل مردمی می‌شود که اکثراً همدیگر را نمی‌شناسند و دلیل روشنی برای همکاری ندارند، مانند اعضای جوامع آنلاین.

### مقیاس (بسیار) کوچک: شکارچی-گردآورنده

حتی زمانیکه گروه بسیار کوچک است و افراد انگیزه‌های قوی، مانند پیوند خونی و نیاز به بقا، برای همکاری دارند، همکاری آسان نیست. کریستوفر بوهم (۱۹۹۹، ۱۲)، نخستین شناس و انسان شناس فرهنگی، با مطالعه‌ی شکارچی-گردآورنده‌های ماقبل تاریخ و قبیله-های مدرن اذعان می‌دارد که همکاری در گروه‌های کوچک «محصول نیت انسانی» و جنگ سخت مداوم بر علیه تسلط است.<sup>۲</sup> به نظر بوهم همکاری برابری طلبی به معنی عدم وجود سلسله مراتب یا عکس آن نیست. بلکه این سلسله مراتب است که در راس قرار گرفته: این «سلسله مراتب رتبه و دسته»<sup>۳</sup> است که گروه را گرد هم می‌آورد تا در مقابل کسانی که فکر می‌کنند برابرتر از سایرین هستند از همدیگر محافظت کنند.

جنگ بر علیه تسلط با حضور آنچه بوهم «منش برابری طلبانه» می‌خواند آسان تر می‌شود؛ یعنی «موقعیت‌های محکم اخلاقی در مورد اینکه زندگی چگونه باید باشد».<sup>۴</sup> چنین منشی، ساختاری هنجاری گنگی نیست. بلکه، مجموعه‌ای از راه حل‌های عملی والا برای مشکلاتی است که گروه عادتاً با آن‌ها روبرو می‌شود. این مشکلات عبارتند از بیزاری از سلسله مراتب و انباشت ثروت، اقدامات تصمیم‌گیری اجماع جویانه، و نردبان اشکال تنبیه افراد خاطی از تمسخر تا ترور.<sup>۵</sup> علاوه بر این به عقیده‌ی بوهم (۱۹۹۹، ۸) جوامع برابری طلب «بواسطه‌ی جوامع اخلاقی ایجاد و اداره می‌شوند» که «اعمال سایرین را قضاوت می‌کنند... تصمیم می‌گیرند که یک فرد بایستی... تحریم شود... به کارهای پست یا سایر شکل‌های فشار اجتماعی مستقیم واداشته شود - و تبعید شود»، چون این کارها توسط یک گروه هدایت کننده صورت می‌گیرند، برای اینکه تصمیمات مثمر ثمر واقع شوند بایستی توافق اکثریت به دست آید. بنابراین انطباق و تحریم عوامل کلیدی موفقیت همکاری در گروه‌های کوچک هستند.

---

<sup>۱</sup> The product of human intentionality

<sup>۲</sup> تئوری برابری طلبی بوهم، ارزش توجه را دارد و افراد بالغ را شامل می‌شود.

<sup>۳</sup> Hierarchy of rank and fine

<sup>۴</sup> An egalitarian ethos



در نتیجه مطالعات بوهم حاکی از اینست که مقیاس کوچک گروه فی نفسه ضامن همکاری موفقیت آمیز بین اعضا نیست.<sup>۱</sup> در حقیقت، حفظ رفتار مشارکتی که از ضروریات بقای جامعه‌ی اخلاقی است، حتی در جوامع کوچک شکارچی-گردآورنده کاملاً مشکل است: این امر مستلزم کنترل مداوم افراد متکبر و تنبیه‌های جدی، و حفظ توافق بر سر کارهایی که خلاف شمرده می‌شوند، و نحوه‌ی برخورد با افراد خاطی است. زمانیکه انسان‌ها در گروه‌های کوچک همکاری می‌کنند، همکاری بواسطه‌ی هنجارهای مشترک تسهیل می‌شود. این هنجارها رفتار را تنظیم کرده و باعث حل و فصل کارآمد مشکلاتی می‌شوند که عادتاً پیش می‌آیند.

### مقیاس کوچک: گروه‌های ذینفع

دغدغه‌های همکاری در گروه‌های کوچک فقط در میان شکارچی-گردآورنده‌های ماقبل تاریخ شکل نمی‌گیرد. با استدلال بر علیه این دیدگاه که همکاری در بین مردم دارای منافع مشترک یک امر از پیش موجود است، مانکور اولوسن (۱۹۶۵) مستندات دال بر اهمیت معضل مفت سواری بعنوان مانع همکاری در توزیع کالاهای عمومی ارائه داد؛ یعنی کالاهای غیر قابل حذف و غیر رقابتی.<sup>۲</sup> مفت سواری ماحصل محاسبات عقلانی است که یک نفر می‌تواند بدون مشارکت در خیر عمومی در آن سهیم باشد. با این حال، اگر افراد بیش از حد مفت سواری کنند، خیر عمومی به هیچ وجه تامین نخواهد شد. خلاصی از مفت سواری مستلزم برقراری ساختارهای تشویقی صحیح است. این ساختارها عبارتند از مشوق‌های بخصوص یعنی پاداش‌های هدفمند برای مشارکت و تنبیه برای عدم مشارکت.

مفت سواری باعث تضعیف برابری عقلانی می‌شود. همچنین می‌توان از آن به عنوان قدرت و تو یاد کرد که مانع تحقق اهداف اکثریت می‌شود. این معضل در تمامی گروه‌های سبزه‌های مختلف وجود دارد، هر چند که با بزرگ‌تر شدن اندازه‌ی گروه جدی‌تر می‌شود. غلبه بر

---

<sup>۱</sup> در واقع، میزان خشونت در میان شکارچی-گردآورنده‌ها ماقبل تاریخ مانند جوامع مدرن بسیار بالاست (موریس، سیفورد، و ماکدو ۲۰۱۵)، با اینکه خشونت در بسیاری از موارد نسبت به افراد متکبر است، بصورت پارادوکس نشانه‌ی همکاری موفقیت آمیز گروه است.

<sup>۲</sup> غیر قابل حذف و غیر رقابتی بدین معنی است که نمی‌توان دیگران را از استفاده از آن استثنا قرار داد و اینکه استفاده از آن توسط یک نفر موجب کاهش مصرف کلی نمی‌شود.

معضل مفت سواری مبنای قدرت است که با امکان ایجاد سازمانی که گروهی از افراد بتوانند تقاضاهای جمعی مطرح نمایند، تحقق می‌یابد. در بسیاری از نمونه‌ها، مانند اتحادیه‌های کارگری، کسانی که فاقد قدرت چانه زنی هستند می‌توانند از آن بهره‌مند شده و از اشکال بخصوص تسلط‌رهایی یابند. در نمونه‌های دیگر، بعنوان مثال کارتل‌هایی که توسط کشورهای نفت خیز ایجاد شده‌اند، غلبه بر مفت سواری می‌تواند باعث افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی افراد صاحب قدرت برای تسلط بر بازار و مصرف‌کنندگان آن شود.

### بزرگ‌تر شدن: جوامع منابع طبیعی (سی پی آر) اوستروم

تراژدی اموال عمومی به استفاده‌ی بیش از حد از سیستم منابع مشترک مانند یک مرتع یا محوطه‌ی ماهیگیری توسط افرادی اشاره دارد که بنا به مصلحت منافع شخصی خود عمل می‌کنند.<sup>۸</sup> اقتصاددان‌ها، دانشمندان سیاسی، و سیاست‌گذاران همگی بر این عقیده بودند که برای تسکین این تراژدی تنها بازارها و دولت‌ها (نوع لویاتان) می‌توانند ساختارهای حاکمیتی کارآمدی را تعبیه کنند. آن‌ها در اشتباه بودند. الینور اوستروم، دانشمند سیاسی، در مقابل نشان داد که تحت مجموعه شرایط خاصی گروه‌های خودگردان می‌توانند منابع طبیعی<sup>۲</sup> را با موفقیت مدیریت کنند - در برخی موارد، به مدت طولانی از عهده‌ی آن بر می‌آیند. گروه‌هایی که اوستروم مورد مطالعه قرار داد در نقاط مختلف جهان قرار داشتند و مجموعه‌ی ناهمگنی از فرهنگ‌ها، زبان‌ها، و سنت‌ها را از جوامع کوچک ماهیگیران ۱۰۰ نفری در ترکیه تا ساکنین روستاهای ژاپنی چندین هزار نفره را شامل می‌شد.

اوستروم بر مدل عقلانی رفتار انسانی متکی بود که پشتوانه‌ی اقتصاد نئوکلاسیک است. اما او با هوشمندی و به سادگی آن را به چالش کشید؛ اشاره‌ی او به انتقال ساده سازی تئوریکی مدل به مجموعه‌های تجربی پیچیده‌تر و خطرناک‌تر از همه استفاده از چنین ساده سازی-هایی در مفاهیم سیاست گذاری بود.<sup>۱۲۹</sup>

---

Common Pool Resources<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> تعریف تخصصی سی پی آر، منابع غیر قابل حذف و رقابتی است. یعنی حذف سایرین از بهره برداری از آن پر هزینه است و استفاده یک فرد از آن باعث کاهش مصرف کلی می‌شود.

عمده‌ترین کار او توسعه‌ی هشت اصل طراحی برای خودگردانی در منابع طبیعی بود که عبارتند از «مرزهای کاملاً مشخص، تناسب بین [...] مقررات و شرایط محلی، ترتیبات انتخاب جمعی، نظارت، تحریم‌های درجه بندی شده، مکانیزم حل اختلاف، [...] به رسمیت شناختن حقوقی که باید سازماندهی شوند، [و برای منابع طبیعی بزرگ‌تر] شرکت‌های تو در تو».<sup>۴۳</sup> این اصول، توانمندی‌های مهم دموکراتیک از جمله مشارکت و تمرین صدا را تسهیل نموده و موجب رهایی از تسلط و برابری رابطه‌ای می‌شوند. در حقیقت، این اصول بیانگر هماهنگی این ارزش‌ها با خودگردانی کارآمد، حداقل در مورد جوامع منابع طبیعی، هستند.

اصول اوستروم شباهت‌های چشم‌گیری با راهبردهایی دارند که در بخش قبلی بویژه در کارهای بوهم در مورد شکارچی-گردآورنده‌ها دیدیم: همکاری موفق مستلزم مقررات روشن، نظارت دو جانبه، حل اختلاف، و تنبیه، و فضاهایی برای گفتگوی جمعی و اصلاح نهادها و اصول هنجاری مربوطه است. این اصول باعث رشد خودگردانی کارآمد شده و در عین حال از شکل‌گیری سلسله مراتب و تجمیع قدرت در دستان عده‌ی کمی ممانعت می‌کنند.

آیا این راهبردها در مورد جوامع و گروه‌های ذینفع و منابع طبیعی غیر از جوامع شکارچی-گردآورنده نیز کاربرد دارند؟ در واقع، این اصول مجموعه‌ی مشترک معضلاتی را در بر می‌گیرند که در تمامی موقعیت‌های اقدام جمعی پیش می‌آیند. به عنوان مثال بر مطالعات خودگردانی در مجموعه‌های جوامع آنلاین تاثیرگذار بوده‌اند که بسیار دور و متفاوت از منابع طبیعی هستند. چارچوب‌های اوستروم برای توسعه و تحلیل نهادی و سیستم‌های اجتماعی-اکولوژیکی نمایانگر کاربرد این اصول در حوزه‌هایی فراتر از منابع طبیعی بود و الهام بخش چندین نسل از محققینی بود که بر روی محافظت از منابع طبیعی و زمین، از ابتدایی‌ترین منابع تا منابعی که نیازمند همکاری در سطح جهانی بودند، کار می‌کردند.<sup>۴۴</sup>

### حاکمیت در سایه‌ی دولت: نظم خصوصی

شکارچی-گردآورنده‌های بوهم و بسیار از جوامع منابع طبیعی اوستروم در نبود دولت‌های مرکزی وجود داشتند یا از دسترس آن‌ها خارج بودند. بنابراین، ممکن است فکر کنیم که

با ظهور دولت، اصول همکاری غیر مرکزگرا و خودگردانی ناپدید می‌شوند. مستندات «نظم خصوصی» - یعنی، نظام‌های قانونی برخاسته از تعامل بین بازیگران خصوصی - نشان می‌دهد که این اصول با وجود ظهور دولت مرکزی به راهبردهای مبتنی بر همکاری در جوامع مربوطه، البته برخی مواقع در سایه یا علی‌رغم دولت مرکزی، شکل می‌دهند. علاوه بر این، این نوشتجات بر اهمیت ساختارهای قانونی و ب تمهید و تصویب مقررات تاکید دارند - ساختارهایی که در کنار سیستم قانونی و رسمی دولت وجود داشته و بازخوردهای کارآمد و مناسب‌تری برای اعضای جامعه فراهم می‌آورند. نهایتاً، نوشته‌ها در کل نشان‌گر کارایی گسترده‌ی این اصول است که طیف وسیعی از گروه‌ها با اهداف متفاوت و در دوره‌های متفاوت تاریخی را در بر می‌گیرد. بعنوان مثال از تعداد کمی از این گروه‌ها نام می‌بریم: دامداران دهکده‌ی شاستا، کالیفرنیا، در دهه‌ی ۱۹۸۰<sup>۳۲</sup>؛ صنعت الماس بین المللی،<sup>۳۳</sup> جستجوگران طلای کالیفرنیا؛<sup>۳۴</sup> و تجار قرون وسطا در اروپا و کشورهای آفریقایی.<sup>۳۵</sup>

بعنوان مثال به مطالعه‌ی لیزا برنشتاین در مورد صنعت الماس می‌پردازیم. صنعت الماس می‌تواند نمونه‌ی جامعه‌ی تقریباً کوچک، انحصاری و منسجم باشد که سبب همگنی آن در تسهیل همکاری موثر است. با این حال، طبق گفته‌ی برنشتاین خودگردانی در میان تجار الماس نیز مستلزم ترتیبات پیچیده‌ای است. در حقیقت، این صنعت «مجموعه مقررات داخلی دقیقی برای حل و فصل اختلافات بین اعضا تنظیم نموده که با تحریم‌ها و نهادهای متمایز کامل می‌شود».<sup>۳۶</sup> این مقررات عبارتند از توافقات، کلمات ادا شده، پاکت‌هایی که بصورت متمایز تا می‌شوند، و سیستم قضاوت خصوصی کامل. با استدلال بر علیه دیدگاه متداول که نهادهای نظم خصوصی عمدتاً برای پایین آوردن هزینه‌های مبادلات ورود به قراردادهای لازم الاجرای قانونی شکل گرفته‌اند، برنشتاین بر این عقیده است که عوامل دیگری نیز دخیل بوده‌اند. بخصوص، صنعت الماس بر محرمانه بودن کارهای تجاری (۱۹۹۲، ۱۱۶، ۱۲۴)، مورد حمایت اوراق قرضه‌ی معتبر، ارزش زیادی قائل بود. این صنعت

---

#### Private ordering<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> بایستی توجه کنیم بازار بحث بر سر برخی از این موارد هنوز هم داغ است و رابطه‌ی فی مابین و نقش نسبی نهادهای متمرکز و غیرمتمرکز مورد توجه است بعنوان مثال ادواردز و اوگیلویه (۲۰۰۸)، گلدبرگ (۲۰۱۲)، و کاندس (۲۰۱۵)

<sup>۳</sup> کارهای برنشتاین در ارتباط با صنعت الماس مانند بسیاری از ادبیات نظم خصوصی حاکی از اهمیت تعاملات تکراری و نیز مکانیزم‌هایی مانند قابل اعتماد بودن و شهرت است که بواسطه‌ی چنین تعاملاتی حاصل می‌شوند.

با اتخاذ چنین فرایندهایی توانست خود را بعنوان کارتل قدرتمندی سازماندهی کند که از تجارت بسیار پرسودی پشتیبانی می‌نمود.

گیلیان هدفیلد و باری وینگست<sup>۱</sup> با استفاده از ادبیات نظم خصوصی و تهیه‌ی چکیده‌ی هر مورد انفرادی، مدل نظم غیر متمرکزی را ارائه دادند که مانع اغلب خیالی بین نهادهای قانونی رسمی و غیر رسمی را از میان برمی‌دارد. این مدل نحوه‌ی ظهور و تداوم نظم حقوقی متمایز در نبود نهادهای دولتی متمرکز و رسمی را نشان می‌دهد. مقررات بایستی مجهز به ویژگی‌هایی باشند که نمود ادبیات فلسفه‌ی قانونی از جمله روشنی، شفافیت، انطباق و غیره باشند.<sup>۳۷</sup> مقررات بایستی به قول نویسندگان تحت کنترل «مباشر معتبر» باشند؛ یک هویت مشخص که طبقه بندی هنجاری منحصر بفردی از رفتار را فراهم می‌آورد. برای تاثیر گذاری بیشتر اجرای غیرمتمرکز، طبقه بندی بایستی دانش عمومی باشد، یعنی هر کدام از اعضا مطلع باشند که سایرین از مقررات رفتار مورد قبول اطلاع دارند. طبقه بندی بایستی با مشوق همخوانی داشته باشد، یعنی مشوق‌های یک عمل بایستی بر هزینه‌های آن بچربد.

ادبیات نظم خصوصی بر اصولی تاکید دارد که توانمندی‌های دموکراتیک و برابری رابطه‌ای را بواسطه‌ی توزیع قدرت و محدود سازی سلسله مراتب پرورش دهد. این اصول عبارتند از هنجارهای رفتاری مشترک و روشن، فضاهای عمومی برای ابراز و بحث در مورد این هنجارها، و نهادهایی برای نظارت و تحریم. اما ادبیات نظم خصوصی همچنین به درک و فهم ویژگی‌هایی می‌پردازد که مکانیزم‌ها و مقررات کارآمد بایستی دارا باشند: که عبارتند از ویژگی‌هایی که اغلب با مفهوم مقررات قانون و نیز دانش عمومی و همخوانی با مشوق ارتباط دارند. همانطور که در قسمت بعدی خواهیم دید، این اصول حتی در گروه‌هایی که ساین بسیار بزرگی دارند کارآمد هستند.

---

این اصول خارج از ادبیات نظم خصوصی نیز مورد توجه بوده‌اند. در مورد تعامل‌های تکراری بعنوان مثال به الکس راد (۱۹۸۴) مراجعه نمایید و برای موضوع اعتماد، قابل اعتماد بودن، و شهرت به لوی و استاکر (۲۰۰۰)، هاردین (۲۰۰۲)، کوک، هاردین، و لوی (۲۰۰۵)، و لوی (۲۰۱۹) مراجعه نمایید.

Gillian Hadfield and Barry Weingast<sup>۱</sup>

Authoritative steward<sup>۲</sup>

## دولت بزرگ مثل (کوچک): اروپای پیشامدرن و ماورای آن

دولت‌های پیشامدرن دارای مزیت منحصربفردی هستند: آن‌ها پنجره‌ای رو به پویایی خودگردانی در سطح دولت باز می‌کنند، اما بدون ساختارهایی که نمود دموکراسی‌های سرمایه داری مدرن باشند. در نتیجه، آن‌ها دانش ما در مورد نحوه‌ی ساخت و اداره‌ی ترتیبات خودگردانی در مقیاس‌های بزرگ‌تر را غنی‌تر می‌سازند.

اکثر تحقیقات در مورد دولت‌های اروپایی پیشامدرن بر اهمیت تعهدات معتبر و مقررات خود-اجرایی برای ظهور و تداوم دولت‌های محدود در جمهوری‌های مدرن از جمله ونیز، جنوا، و ایالات متحده تاکید دارند.<sup>۱۳۸</sup>

ژوسیا اوبر<sup>۱</sup> (۲۰۱۵)، نظریه پرداز سیاسی و مورخ، با تاکید بر بیش از هزار دولت شهر یونان باستان بر نقش اطلاعات تاکید داشت.<sup>۲</sup> به نظر اوبر، موفقیت ساختارهای حاکمیتی غیرمتمرکز یونان به نهادهایی وابسته بود که به افراد متعدد و خودمختار اجازه می‌داد تا آزادانه و بطور موثر اطلاعات را با هم مبادله و جمع بندی کنند.<sup>۳</sup> دانشی که بصورت کارآمد جمع بندی و پخش گردد متضمن تنوع چشم اندازهایی است که در نظر گرفته شده‌اند و

---

Josiah Ober<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> در بخش ۲ دیدیم که تئوری عقل گرای رفتار در تبادلات مطلع بودن تمامی بازیگران را لازم می‌دانست تا اینکه این فرضیه در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به چالش کشیده شد. از آن دوره تا کنون تعداد قابل توجهی از دانشمندان بر نقش اطلاعات در عملکرد سازمانی بویژه شرکت‌های مبتنی بر دانش تاکید داشته‌اند (بنکлер ۲۰۰۲؛ فارل و اشنیر ۲۰۱۸). به نظر می‌رسد اطلاعات برای مزیت مقایسه‌ای ساختارهای خودگردان مرتبط در مقایسه با همتهای سلسله مراتبی‌شان امری حیاتی است.

<sup>۳</sup> همه‌ی پولیس‌ها دارای نهادهای برابری طلب در داخل نبودند. با اینکه داده‌ها حاکی از جریان روشن در گسترش دموکراسی از قرن چهارم قبل از میلاد هستند، برخی از پولیس‌ها بصورت الیگارش‌ی اداره می‌شدند. اما بعنوان اکولوژی، دولت شهرهای یونان نشانگر سطح قابل توجهی از چیزی هستند که اوبر آن را «اقتدار پراکنده» می‌نامد.

دانش عمومی در مورد این چشم اندازها باعث تسهیل هماهنگی می‌شود. در کل، جمع بندی و هماهنگی گروه را از مجموع بخش‌های آن بهتر می‌سازد.<sup>۱۳۹</sup>

در آتن، که مستندات آن بهتر از تمامی پولیس‌هاست، نهادهایی که توانایی جمع بندی و استنباط دانش گسترده شده را داشتند، می‌توانستند مشارکت وسیع در تصمیم‌گیری توسط جمعیت کل مردان بالغ، برابری رابطه‌ای بین این بازیگران، و شرافت را که فراتر از شهروندان و غیر شهروندان و حتی بردگان بود را تجربه کنند.<sup>۱۴۰</sup> با اینکه ممکن است فکر کنیم که شهروندان آتن بعنوان گروه ذینفع قدرتمندی عمل می‌کردند که مقررات را به نفع جامعه و به ضرر افراد خارج از آن تعریف و اجرا می‌کردند، شواهد حاکی از اینست که نهادهای خودگردان آتنی در طول زمان تکامل یافته و بازیگران جدیدی را به خود پذیرفته بودند. این تکامل که محرک آن مسائل اقتصادی بود، به نفع شهروندان - با یکجا جمع کردن افراد بسیار نیازمند و منابع سرمایه‌گذاری در شهر - و به همان اندازه به نفع بازیگران جدید بود؛ بخصوص با حمایت از حقوق مالکیت و اجرای قرارداد و با اعطای آزادی مذهب و انجمن‌ها.<sup>۱۴۱</sup>

دیوید استاساواژ در کتاب خود با گسترش قابل توجه دامنه‌ی تحقیق به خودگردانی پیشامدرن، شواهد مستدلی برای امکان سنجی ساختارهای خودگردان مقیاس پذیر فراتر از موردهای اروپای مدرن-اولیه و یونان باستان فراهم کرده است. به نظر استاساواژ، دموکراسی ابتدایی که آن را بعنوان «سیستمی که در آن یک رهبر با مشارکت شورا یا مجمع متشکل از اعضای یک جامعه‌ی مستقل از رهبر و خارج از قدرت اراده‌ی او، حاکمیت می‌کند»<sup>۱۴۲</sup> می‌شناسیم، شکل متداول حکومت در بسیاری از جاهای دنیا بود. هیچ رهبری هیچ وقت نمی‌تواند به تنهایی حکومت کند، اما تحقیقات استاساواژ نشان می‌دهند که تمایز عمده بین دموکراسی‌های ابتدایی و اتوکراسی‌های اولیه بر این اساس تکامل یافت که ائتلاف رهبر بعنوان بخش مستقل سازماندهی شده است که توانایی بررسی قدرت رهبر را داراست یا بر اساس بروکراسی تحت کنترل رهبر شکل گرفته است. شرایط توسعه‌ی دموکراسی‌های اولیه و شوراهای مستقل آن عبارت بودند از مقیاس کوچک سیاست، نبود ساختار بروکراتیک قوی برای ارزیابی و سنجش تولید، و وجود راه‌گزین برای کسانی که می‌خواستند به جاهای دیگری نقل مکان کنند.

اگر طبق مستندات استاساواژ دموکراسی‌های اولیه به همان اندازه‌ی اتوکراسی‌های اولیه متداول بوده‌اند،<sup>۴۳</sup> شواهد هنوز مطالعه نشده‌ای برای تحلیل آماده است. با ادامه‌ی تلاش برای توسعه‌ی ابزار بررسی این شواهد، خواهیم توانست استحکام سازه‌های برخاسته از مورد‌های اروپای مدرن ابتدایی و یونان باستان از جمله نهادهای تعهد معتبر، مقررات خوداجرایی، و نهادهای مشوق جمع بندی و تنظیم اطلاعات را مورد آزمایش قرار دهیم. همچنین در مورد ساختارهایی که امکان خودگردانی را فراهم می‌آورند یا برعکس به نابودی آن می‌انجامند، مطالب بیشتری خواهیم آموخت.

### اتحادیه‌های ساحلی... به نفع دیگران

یک فرد دیرباور ممکن است بگوید گروه‌هایی که تا اینجا مطالعه شده دلایل بسیاری برای همکاری داشتند. شکارچی-گردآورنده‌ها با هم پیوند خونی داشتند، و همکاری تنها راه اجتناب از خشونت همه گیر و مرگ بود. گروه‌های ذینفع وجود خودشان را به پیگیری منافع مشترک مدیون هستند. جوامعی که منابع طبیعی را مدیریت می‌کردند برای حیات خود به این منافع متکی بودند و در مورد تجار الماس، که در بخش تاریخچه‌ی نظم خصوصی بحث شد، همین مسئله صدق می‌کند. حتی شهروندان دموکراسی‌های اولیه از جمله آتن و جمهوری‌های اروپایی مدرن اولیه نیز نهایتاً اعضای همان سیاستی بودند که به اجتناب از سلسله مراتب و سلطه اصرار داشتند.

با این حال برخی از پژوهش‌های موجود نشان می‌دهند اصولی که تا اینجا شناسایی کردیم در مورد گروه‌هایی که ظاهراً دلیلی برای همکاری ندارند نیز صدق می‌کند. جان آلکویست و مارگارت لوی (۲۰۱۳) مورد اعضای اتحادیه‌ی ساحلی در ایالات متحده و استرالیا را بررسی نمودند که در حمایت از بیگانه‌های دوردستی که در درگیری‌های عدالت اجتماعی دخیل بودند، با بستن بندر و سایر اقدامات شغلی دخالت می‌کردند. مورد اتحادیه‌های ساحلی ما را یک قدم فراتر از اصول قرار می‌دهد که نمود حرکت جامعه‌ی خودگردان به سمت ساختارهای مشارکتی جامعه‌ی است که در آن همکاری، طبق گفته‌های آلکویست و لوی، به نفع دیگران در جریان است. سوال آن‌ها این بود: اعضای اتحادیه‌ای که برای برآوردن نیازهای مادی طراحی شده با چه انگیزه‌ای در اقدامات هزینه بر از طرف جامعه‌ی گسترده‌تر وارد عمل می‌شود؟ طبق یافته‌های آلکویست و لوی برخی از ساختارهای سازمانی صرفاً



انسجام الویت‌های شخصی را تسهیل نمی‌کنند. بالعکس این ساختارها موجب تغییر و تحول اولویت‌ها می‌شوند.<sup>۱</sup>

در این اتحادیه‌ها، رهبران مسئولیت پذیر انتظارات به حق اعضا را با موفقیت برآورده ساختند: شرایط کاری و دستمزدهای بهتر، امنیت شغلی و ایمنی، و بیمه‌ی اجتماعی. اما اتحادیه اعضای خود را از رویدادهای جهان باخبر ساخته و به آن‌ها اجازه داد که در مورد اقدام یا نحوه‌ی اقدام تصمیم بگیرند. اتحادیه بر اساس فرایندهای دموکراتیک بنا شده بود که بحث و تایید اطلاعات در مورد اعمال ناخوشایند و رای دادن به اقدامات مناسب را امکان پذیر می‌ساخت. بخش اصلی این فرمول شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک بود که رهبری را به چالش کشیده و حرف خود را می‌زدند. هنجارهای عدالت، همبستگی، و سرنوشت مشترک با سایرین که معرف اخلاق مشترک این اتحادیه‌ها بودند از اهمیت یکسانی برخوردار بودند.

اعضای اتحادیه‌ها بواسطه‌ی ترکیبی از روابط اجتماعی و آموزش مدنی، به این باور رسیدند که مبارزه با نقض حقوق بشر در سراسر جهان یکی از وظایف آنهاست، حتی زمانی که این احساس وظیفه مستلزم اقدامات پرهزینه شخصی به نیابت از بیگانگان باشد. آن‌ها به این باور رسیدند که اگر بی عدالتی نسبت به مردم را در هر مکانی تحمل کنید، دورازه‌ی جاری شدن سیل نقض حقوق را در هر جای دیگری گشوده‌اید. به گفته‌ی شوالیه‌ی افسانه‌ای کارگران و بعدها کارگران صنعتی دنیا: «آسیب به یکی از ما آسیب رساندن به همه‌ی ماست». اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران انبار و ساحلی، یکی از اتحادیه‌های اصلی مورد مطالعه، این جمله را شعار خود قرار دادند.

بطور خلاصه، ساختارهای نهادی مشوق ایجاد این جوامع گسترده، متشکل از رهبری شفاف و مسئولیت پذیر بودند مانند نهادهایی که از طریق رای‌ها و مباحث موثر فرصت‌های برابر برای نفوذ سیاسی فراهم می‌آوردند و برای اعضای خود آموزش سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی را ارائه می‌دادند که تصمیمات بر مبنای آن‌ها گرفته می‌شدند. در نتیجه، در کنار سایر چیزها، نوع دوستی دوراندیشانه محرکی بود که باعث می‌شد اعضای این جوامع از

---

<sup>۱</sup> برای مباحث مشابه در مورد تغییر اعضای سازمان‌ها با رشد قابلیت سازماندهی و رهبری به هان (۲۰۱۴) مراجعه نمایید.

خودگذشتگی پرهزینه‌ای نسبت به کسانی روا دارند که فکر می‌کردند سرنوشت آن‌ها و پیشینیان‌شان به هم گره خورده بود، اما شاید هیچ وقت نمی‌توانستند مستقیماً مقابله به مثل کنند.

ما خواهان مهندسی دوباره و دوباره‌ی چنین جوامعی هستیم. چه هر کجا که اقدام «به نفع دیگران» صورت گیرد بهبود در رفاه انسانی و سلامت محیطی حاصل می‌آید. قبل از جمع بندی مبحث بین رشته‌ای برای طراحی اصول ظرفیت‌های دموکراتیک، برابری رابطه‌ای، و جوامع سرنوشت گسترده، آخرین موردی که ارزش ذکر کردن دارد جوامع آنلاین است؛ چرا که گسترش دانش ما در باره‌ی نهادهای خودگردان به آن بستگی دارد.

### دیجیتالی شدن: جوامع آنلاین

در صورتی که مدل عقل‌گرای نئوکلاسیک رفتار اعمال می‌شد، ویکی پدیا بوجود نمی‌آمد. همانطور که بنکسر، شاول، و هیل عنوان کردند، «ظهور سیستم‌های شبکه‌ای و پلتفرم‌های آنلاین برای هوش جمعی، بسیاری از فرضیات و یافته‌های پژوهش قبلی را وارونه کرده است».<sup>۴۴</sup> که قراردادهای مالکیت و نه سلسله مراتب و مدیریت هیچ کدام نمی‌تواند دواطلبان غیرمتمرکز پرتعداد برای همکاری در بزرگ‌ترین پروژه‌های جمعی که جهان تا به حال به خود دیده است را توضیح دهد. در عین حال، نویسندگان در ادامه می‌گویند، «سیستم‌های هوش جمعی آنلاین در مقیاس و تقسیم بندی بی سابقه‌ای منابع داده برای مطالعه‌ی سازمان اجتماعی و رفتار را فراهم آورده‌اند». محتملاً ویکی پدیا معروف‌ترین و پرخواننده ترین مورد است اما تنها مورد نیست.<sup>۴۵</sup>

مطالعات اولیه‌ی تولید هم‌تا، نبود انگیزه‌های مادی، سازمان غیرمتمرکز، و محصولات باکیفیت خود را جشن گرفت.<sup>۴۶</sup> اما نسل جدید متخصصین که در سرایش زبان سازمانی و مطالعات نهادی قرار گرفته بودند اکنون با انجام تحلیل‌های دقیق، خوش بینی اولیه خود را تعدیل کرده‌اند. بسیاری از دانش پژوهان ساختارهای حاکمیتی جوامع آنلاین را تحلیل نموده و مستندات دال بر وجود سلسله مراتب، بروکراسی، و نابرابری فراهم کرده‌اند.<sup>۴۷</sup> این ساختارها به افول عملکرد پیوند خورده‌اند. بعنوان مثال، یک مطالعه تاثیرگذار ویکی پدیا که تبلانتیس، شاول، و هیل (۲۰۱۸)، هافاکر و همکارانش<sup>۴۸</sup> برای ۷۴۰ دایره المعارف تکرار

کردند، حاکی از اینست که کاهش تعداد مشارکت کنندگان بخاطر گرفتاری در تور هنجار است.

بیشتر بخش‌های این نوشتار، یافته‌های مطالعات همکاری آنلاین را تایید می‌کند: اندازه اهمیت دارد و ارتباط، ساختار گروه، و قوانین و مقررات به اجتناب از درگیری کمک می‌کنند.<sup>۴۹</sup> بطو جالب توجهی نظر نویسندگان اینست که زمانیکه گروه‌ها کوچک و دیگر مکانیزم‌ها در مقیاس‌های بزرگ عمل می‌کنند، مکانیزم‌های مختلف در مقیاس‌های متفاوتی با سیاست‌ها و مقررات موجود عمل می‌کنند. با این حال، برخی اوقات یافته‌های این مطالعات، نوشتارهای قبلی در مورد همکاری آنلاین با آفلاین را به چالش می‌کشند. بعنوان مثال در یک پژوهش جدید، نارایان و همکارانش<sup>۵۰</sup> به این نتیجه رسیدند که تسهیل ارتباط بین فردی در میان کاربران دایره المعارف‌ها موجب بهره‌وری بیشتر نشده و مانع مشارکت است.

حداقل به سه دلیل، مطالعه‌ی خودگردانی و همکاری آنلاین یکی از مرزهای بیشمار مطالعات سازمانی است. ابتدا، این مطالعات فرصت جدید و قابل توجهی برای مطالعه‌ی همکاری مقیاس بزرگ فراهم می‌سازند. بنا به گفته‌ی بنکسر، شاو، و هیل این امکان را به ما می‌دهند که تئوری‌های همکاری و حاکمیت موجود و فرضیات رفتاری آن‌ها را مورد آزمایش قرار دهیم. و در نهایت، امکان مطالعه‌ی فرایندهای تجربی در زمان حقیقی را فراهم می‌کند که ممکن است پایه گذار ساختارهای قوی و نوین باشد یا از مقیاس پذیری و انعطاف پذیری آن‌ها بکاهد.

با این حال، بر اساس این بخش از کتاب، سیستم‌های هوش جمعی آنلاین تنها موردهای ترتیبات خودگردانی نیستند که می‌توانند درباره‌ی امکانات و محدودیت‌های همکاری مطالبی را به ما بیاموزند. در حقیقت، خواندن تمامی موردها برای توسعه‌ی دانش نوین خودگردانی حائز اهمیت است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> کاروگاتی (۲۰۲۰ الف) استدلال مشابهی در مورد مقایسه‌ی شواهد حاصل از جوامع پیشامدرن و جوامع آنلاین دارد.

## اصول طراحی برای برپایی نهاد

در بخش قبلی نوشتار مربوط به همکاری و خودگردانی بین رشته‌ای را بصورت اجمالی بررسی کردیم تا بدین وسیله برخی از اصولی را شناسایی کنیم که در تقویت ساختار رو به اضمحلال دموکراسی سرمایه داری مدرن می‌توانند به ما کمک کنند. تحقیقات ما نشان دادند که ترتیبات خودگردانی در همه‌ی مقیاس‌ها امکان پذیر هستند، می‌توانند کارآمد باشند و ویژگی‌های اخلاقی مطلوبی از جمله برابری رابطه‌ای، صدا، و مشارکت را به نمایش بگذارند. علاوه بر این، ترتیبات خودگردانی قوی آن‌هایی هستند که اعضای آن بصورت جمعی مقررات را عنوان و تصحیح می‌کنند و اشکال مناسب تنبیه برای خاطیان را تعریف و اجرا می‌کنند. راهبردهای دیگر برای خودگردانی موفق عبارتند از هنجارهای مشترک با خصوصیات هنجاری مطلوب، دانش در مورد زمینه‌ای که تصمیمات در آن گرفته می‌شوند، تبادل آزاد و جمع بندی کارآمد اطلاعات، و رهبری شفاف و مسئولیت پذیر. برخی از این ساختارها نه تنها از پس حفظ خودگردانی در جوامع انحصاری برمی‌آیند بلکه قادر به حفظ همکاری در جوامع سرنوشت بزرگ و گسترده‌تری هستند.

البته، نمونه‌ی چنین جامعه‌ی همکاری گسترده تا حدودی محدود است. برای توضیح و تبیین عملکرد عملی اصول طراحی برای تقویت خودگردانی، تقویت برابری رابطه‌ای، و آزمایش قدرت منافع اختصاصی در دموکراسی‌های سرمایه داری امروزی ما به یک آزمایش فکری می‌پردازیم.

## انجمنی برای الگوریتم‌ها

در این بخش ما از اصول برای تصور شیوه‌ی رهبری بهتر یکی از قدرتمندترین منافع اختصاصی دموکراسی‌های سرمایه داری هزاره‌ی سوم، یعنی بخش فناوری، استفاده می‌کنیم. توصیه‌ی بخصوص ما در مورد نحوه‌ی ایجاد نهادهای جدید برای مقابله با چالش حاکمیت در تنظیم استفاده از الگوریتم‌ها در جامعه است. نیاز به بهبود حاکمیت الگوریتمی، فرصتی برای سلب قدرت و محدودسازی سلسله مراتب در بخش فناوری رو به رشد فراهم آورده و در عین حال باعث شکوفایی ظرفیت‌های دموکراتیک، برابری رابطه‌ای، و جوامع

گسترده‌ی سرنوشت در میان کسانی می‌شود که برای تصمیم‌گیری در مورد استفاده از الگوریتم‌ها در جامعه فرا خوانده می‌شوند.

الگوریتم‌ها، ضرورتاً، ساختارهای مبتنی بر قانون برای تصمیم‌گیری هستند. از گذشته‌ی بسیار دور کاربرد داشته‌اند (بعنوان مثال برای ارزیابی ریسک بیمه‌کنندگان). اما نسل جدید الگوریتم‌ها یعنی الگوریتم‌های یادگیری ماشینی با برخی چالش‌های جدید و جدی روبرو هستند. اولین و مهم‌ترین چالش اینست که این الگوریتم‌ها بطور روز افزون نقش بسیار بزرگی در زندگی ما بازی می‌کنند؛ اینکه چه چیزی را باید بخوانیم و تماشا کنیم، با چه کسی قرار ملاقات بگذاریم، و اینکه بایستی در هنگام انتظار برای محاکمه در بازداشت باشیم یا خیر. دوم، با اینکه در برخی زمینه‌ها بسیار امیدوار کننده هستند – مثلاً می‌توانند سرطان‌ها را بهتر شناسایی کنند – همچنین می‌توانند بر اساس رنگ پوست یا کدپستی محلی که زندگی می‌کنیم تبعیضاتی قائل شوند.<sup>۱</sup> با این حال با اینکه در جامعه همه جا حاضر هستند، هیچ ساختار واقعی برای تنظیم استفاده از الگوریتم‌ها وجود ندارد.<sup>۲</sup>

قانون مسئولیت‌پذیری الگوریتمی که با کمیته‌ی انرژی و تجارت از زمان تشکیل آن در ۲۰۱۹ عجین شده است، «شرکت‌ها را ملزم می‌دارد که الگوریتم‌های کامپیوتری معیوب را که به تصمیمات نادرست، ناعادلانه، تعصبی یا تبعیضی می‌انجامد و بر امریکایی‌ها تاثیرگذارند را مورد مطالعه قرار داده و تعمیر کنند».<sup>۳</sup> این قانون، همانند نسخه‌ی اتحادیه-ی اروپا و کانادایی، ارزیابی تاثیرگذاری را الزامی می‌داند. اما این نیز قابل بحث است که خواهش از شرکت‌ها برای ارزیابی تاثیرگذاری عکس‌العملی کافی است. از یک طرف، محققین مخالف استفاده از الگوریتم‌ها در برخی نهادها هستند؛ مثلاً سیستم عدالت جنایی.<sup>۴</sup> از سویی دیگر، این سیستم‌ها در حال گسترش در بخش عمومی هستند.<sup>۵</sup> محققین همچنین خواهان مکانیزم‌هایی برای اطمینان از فرایندهای مناسب؛<sup>۶</sup> اجتناب از

---

<sup>۱</sup> گرادی (۲۰۰۹). اما در مورد سهولتی که الگوریتم‌ها برای تبعیض به ارمان می‌آورند و بررسی را به مرحله‌ی طراحی برمی‌گردانند به کلینبرگ، لودویگ، مولانان، و سانسین (۲۰۱۸) مراجعه کنید، و برای مطالعه در مورد توانایی الگوریتم در غلبه بر تعصبات شناختی به سانسین (۲۰۱۹) مراجعه نمایید.

<sup>۲</sup> منابع مستقلى که استفاده از الگوریتم‌ها را دنبال می‌کنند در حال افزایش هستند (انگستورم و هو ۲۰۲۰).

همچنین به این وبسایت‌ها مراجعه کنید: <https://algorithmwatch.org/en/>

<https://pretrialrisk.com/>

تأثیر متفاوت<sup>۵۵</sup> و ایجاد مکانیزم‌های منبع<sup>۵۶</sup> هستند. گروهی از متخصصین بین رشته‌ای و بین بخشی به سرپرستی محققین سازمان مستقل اوپن ای.آی (OpenAI)<sup>۵۷</sup> اخیراً ایجاد گروه ممیزی خارجی را توصیه کردند، اما مشخص نکردند که چنین گروهی باید به چه شکلی باشد.

از آنجایی که کاربرد الگوریتم‌ها در معضلات اجتماعی اساساً نامتجانس است، نمی‌دانیم که چطور باید به الگوریتم‌ها نظم بدهیم. الگوریتم‌ها برای بهینه سازی یک خروجی مشخص از قوانین منطقی پیروی می‌کنند. اما موضوعیت اساسی سیاست گذاری عمومی مسئله‌ی تبادل است: بهبود و ارتقا برای برخی از گروه‌ها در جامعه بدتر شدن وضعیت گروه‌های دیگر را در پی دارد. حل مشکل تبادل اجتماعی و نیز بسیاری از مسائل دیگر، برای الگوریتم‌ها، مستلزم شنیدن صداهای متفاوت بسیاری است. بدین ترتیب، چالش تنظیم الگوریتم‌ها می‌تواند برای تقویت ساختارهایی برای شکوفایی ظرفیت‌های دموکراتیک، برابری رابطه‌ای، و جوامع سرنوشت گسترده که در این بخش مطالعه کردیم، فرصتی فراهم آورد.

پس چطور می‌توانیم الگوریتم‌ها را بهتر اداره کنیم؟ با اینکه روش ما آزمایش فکری است، لزومی ندارد که با حدس و گمان محض راه حل را بیان کنیم. اصول مذکور راهنمای ما می‌باشد و از جامعه‌ای الهام می‌گیریم – آتن باستان – که کل ساختار حاکمیت خود را بر این باور بنا کرده بود که مردم بایستی شنیده شوند و در تصمیم گیری از صدای برابر برخوردار باشند.

یک نهاد آتنی مدل مناسبی فراهم می‌آورد: انجمن پانصد نفره، یک هیئت مشورتی که مسئول تمامی تصمیم گیری‌ها از جنگ تا امور مالی دولت تا سرگرمی‌ها بود. هر ساله پنجاه شهروند آتنی از هر یک از ده قبیله برای خدمت به قید قرعه انتخاب می‌شدند. انتخاب از بین کسانی انجام می‌شد که سال پیشین در خدمت نبوده یا قبلاً دو بار انتخاب نشده بودند. این قوانین ساده‌ی سازمانی مشارکت گسترده، جمع بندی دانش و یادگیری شهروندان را تسهیل می‌نمود.<sup>۵۸</sup> ابتدا به این دلیل که دوره محدود بود و بیش از دو بار تکرار نمی‌شد، در طول زمان بخش عظیمی از جمعیت – فقیر یا غنی، تحصیل کرده یا بی‌سواد – در تصمیم گیری شرکت می‌کردند. دوم، از آنجاییکه انجمن نماینده‌ی کل جمعیت بود (هر قبیله متشکل از سه مجموعه‌ی جغرافیایی بود)، می‌توانست از دانش گسترده‌ی اعضای خود

بهره مند شود. سوم، در پایان خدمت، اعضای انجمن با دانشی در مورد امور شهر به خانه باز می‌گشتند و می‌توانستند این اطلاعات را با خانواده، دوستان، همکاران، برخی از کسانی که قبلاً در خدمت بودند و برخی از کسانی که به زودی انتخاب می‌شدند، به اشتراک بگذارند. در نتیجه، صدای بسیاری از مردم از جمله زنان، خارجی‌ها، و برده‌ها شنیده می‌شد. اما در این جبهه نیازی به دنبال کردن نمونه‌ی آتنی نیست.

انجمن الگوریتمی برای طراحی ترتیبات نهادی در اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین از اصولی استفاده می‌کند که ما به عنوان ضرورت نقل کردیم. ابتدا، فضای مشارکتی برای مشورت و بحث در مورد قوانین و تثبیت مکانیزم‌های اجرایی ایجاد می‌نماید. دوم، بعنوان نهاد دائمی نوعی از یادگیری نهادی را برپا می‌دارد که برای اصلاح قوانین در صورت تغییر شرایط، هنجارها، و اولویت‌ها اهمیت بسزایی دارد. اعضای آن بصورت تصادفی انتخاب می‌شوند و برای مدت محدودی مسئول تصمیم‌گیری هستند که این مانع تجمیع قدرت و موجب رشد برابری رابطه‌ای می‌شود. علاوه بر این، طبق طرح، اعضای انجمن موظف به نمایندگی منافع جامعه‌ای هستند که فراتر از منابع گروه تصمیم‌گیرنده است، چرا که قضاوت آن‌ها بر افراد بسیار دور و چه بسا افرادی در سایر کشورها تاثیر خواهد گذاشت. و البته، اعضای انجمن با مشارکت در بطن فرایند تصمیم‌گیری این فرصت را دارند که فرایندهای تنظیمی را به گونه‌ای شکل دهند که به بررسی قدرت شرکت‌های کامپیوتری طراح و مجری الگوریتم‌ها کمک نماید.

مسئله، بیان این اصول اولیه‌ی هنجارهای تعامل صرفاً قدم اول به سوی طراحی نهادی شکوفاست. قوانین و هنجارهای بسیاری باید به دقت طراحی شوند. بعنوان مثال: چه کسانی حق مشارکت دارند؟ مشورت‌های اعضای انجمن بر چه مبانی استوار خواهد بود؟ انجمن یک ارگان مشاوره‌ای خواهد بود یا ارگان رهبری‌کننده؟ چه موضوعاتی در حدود صلاحیت آن خواهند بود؟ و نهایتاً، چرا یک انجمن جدید؟ آیا این امکان وجود ندارد که اهداف جدیدی برای یک نهاد موجود تعیین کنیم یا اینکه خود تنظیمی را به خود بخش خصوصی واگذار کنیم؟ بیا بیا شروع کنیم.

یک انجمن شهروندی برای الگوریتم‌ها که در نمونه‌ی آتن عنوان شد نمود کل سیاست یا در برخی موارد، اگر این دو با هم مطابقت نداشته باشند، نمود افراد متأثر از نتایج انتخاب

جمعی است. تاملات شهروندان بر مبنای خودارزیابی آژانس<sup>۵۹</sup> و بیانیه‌های تاثیر الگوریتمی<sup>۶۰</sup> برای سیستم‌های تصمیم‌گیری مورد استفاده‌ی شرکت‌های دولتی، و گزارش‌های داخلی ممیزی صنعت<sup>۶۱</sup> و نیز در صورت دسترسی، گزارشات روزنامه نگاران تحقیقی و فعالان جامعه‌ی مدنی خواهد بود.<sup>۶۲</sup> خدمت انجمن به عنوان ارگان رهبری یا هیئت مشورتی برای یک شرکت نظارتی موجود ایده‌آل خواهد بود. انجمن می‌تواند مسائل مختلف از جمله میزان حفاظت از حریم شخصی، حدود آزمایش ایمنی، امنیت، یا مسائل اخلاقی سیستم‌ها، و منابع داده‌ها، کارگران و سایر منابع مورد استفاده را ارزیابی نماید.

در مقایسه با انجمن، ممکن است سایر ساختارهای پیشنهادی تاثیرگذاری کمتری داشته یا با هنجارهای مطلوب همخوانی چندانی نداشته باشند. در بخش خصوصی، عده‌ای از مکانیزم‌های ممیزی داخلی هواداری می‌کنند که نگرانی‌های جدی درباره‌ی اختلاف بر سر منافع<sup>۶۳</sup> را ایجاد می‌کند.<sup>۱</sup> موقعیت دیگر، تکیه بر نهادهای موجود مانند رویه‌های اعلان و اظهار نظر و بررسی توسط دادگاه‌هاست. اما همانطور که کارشناسان قانون اذعان دارند، دادگاه‌ها برای درگیری با چنین ملاحظات سیستماتیک مربوط به استقرار سیستم‌های هوش مصنوعی فاقد صلاحیت لازم هستند و ممکن است قضاوت تخصص فنی و نیز توانایی لازم را نداشته باشند.<sup>۶۴</sup> یک هیئت فنی تخصصی در معرض کاستی‌های راه حل‌های تکنوکراتیک خواهد بود: مسئولیت‌پذیری دموکراتیک را محدود ساخته و از استفاده از تجربیات افراد متأثر از تصمیم‌گیری محروم خواهد بود (برای نمونه‌ی مشابه به «دادگاه عالی» کاملاً جدید فیسبک مراجعه کنید). فرایندهای آینده نگر – فرایندهایی که شرکت‌های عمومی موارد منتخب تصادفی را برای مقایسه‌ی نتایج حاصل از هوش مصنوعی و انسانی بررسی می‌کنند – موجب بهبود مسئولیت‌پذیری دموکراتیک خواهند شد، اما با این وجود تخصص و دانش مربوطه را که مبنای فرایند بررسی هستند، محدود خواهد ساخت.<sup>۶۵</sup> انجمن در مقایسه با این ساختارها پاسخی کارآمد و عادلانه برای پرسش حل منازعات مبادلات اجتماعی است که الگوریتم‌ها با گسترش دامنه‌ی راه حل‌های ممکن برای معضلات اجتماعی، ارتقای مسئولیت‌پذیری دموکراتیک، و شکوفایی مشارکت و یادگیری

<sup>۱</sup> با این حال ممیزی داخلی بویژه برای تهیه‌ی منابعی برای مرور عملکرد حائز اهمیت هستند و همین مسئله در مورد ممیزی اتوماتیک توسط نفر سوم صدق می‌کند. به اتریونی و لی مراجعه نمایید (۲۰۱۹).



شهروندان ایجاد می‌کنند. مسلماً، مسائل دیگری نیز هستند که در صورت جدی گرفتن آزمایش فکری مان بایستی به آن‌ها بپردازیم. اما، فعلاً، این بازتاب‌ها کفایت می‌کند.

آیا آزمایش فکری ما آرزویی دست نیافتنی است که هیچ فرصت اجرایی ندارد؟ شاید. اما با نگاهی به چکیده‌ی توصیه‌هایمان با امیدواری شاهد هستیم که در سراسر دنیا، دانشگاهیان، کارآفرینان اجتماعی، و سیاست‌گذاران با جدیت به دنبال طراحی نهادهای مشابه هستند. همچنین دیدن اینکه در بسیاری از تلاش‌های نوآورانه برای ایجاد مشارکت معنادار در سطوح مختلف تصمیم‌گیری، برخی از اصول طراحی مطرح شده در این بخش اتخاذ شده‌اند، امیدوار کننده است. این تلاش‌ها عبارتند از دموکراسی مشورتی (مانند بودجه بندی مشارکتی، نظرسنجی مشورتی، و تالارهای شهری مشورتی آنلاین)، مجامع شهروندی (از جمله مباحث اخیر در مورد اشتراک داده‌ها و تغییرات آب و هوایی در انگلستان و فرانسه)؛ نهادهای دولتی که توسط شهروندان اداره می‌شوند (مانند کمیته‌ی تقسیم مجدد شهروندان کالیفرنیا)؛ و احزاب سیاسی جدید (بعنوان مثال، پودموس در اسپانیا، جنبش پنج ستاره در ایتالیا، و حزب خالص در آرژانتین). یکی از این آزمایشات جمع‌سپاری است که برای حل مناقشات (بعنوان مثال، پلتفرم‌های آنلاین حل اختلاف)، جمع‌آوری داده‌ها (مثلاً علم شهروندی)، تولید کشفیات جدید علمی (مثلاً پروژه‌ی بحرالعلوم)، و حتی سیاست مالی در سطح ملی (بعنوان مثال وزارت امور مالی تایوان) بکار می‌رود.<sup>۱</sup>

این یک رشته‌ی بزرگ و رو به رشد سریع است. بایستی به آزمایش‌هایی توجه بسیار نمود که کل کشور را با هم متحد می‌کنند و از شهروندان می‌خواهند در مسائل سرنوشت ساز مداخله کنند و تقاضاهای عمومی را به سیاست‌های ملی ترجمه و تبدیل کنند. این آزمایشات قابل توجه عبارتند از فرایند جمع‌سپاری که مردم ایسلند را برای نوشتن قانون اساسی ملی جدید در ۲۰۱۱ متحد کرد، مجامع شهروندی که به اصلاح قانون اساسی برای

---

<sup>۱</sup> در برخی از این آزمایشات از مزایای فناوری دیجیتال استفاده می‌شود. همانطور که همگی کاملاً اذعان داریم

فناوری می‌تواند آزادکننده باشد، اما در عین حال می‌توان از آن برای سرکوب استفاده کرد (رجوع به هراری ۲۰۱۸؛ فلداشتاین ۲۰۱۹؛ اشتاینبرگ، لویل و کاروگاتی ۲۰۲۱). برای مباحث مزایا و معایب فناوری دیجیتال در ارتباط با دموکراسی به برنهلز، لاندنمور، و ریش (۲۰۲۱) مراجعه کنید.

قانونی کردن سقط جنین و برابری ازدواج در ایرلند در ۲۰۱۵ و ۲۰۱۸ انجامید، و جدیدترین نمونه، ایجاد انجمن دائمی شهروندی و مجمع شهروندی در بلژیک در سال ۲۰۱۹.

تمامی این آزمایشات موجب تقویت و دگرگونی دانش شهروندان شده و مشوق حل معضل هستند (که تلاش هوشمندانه‌ی بسیار متفاوتی از بیان معضل است، خوانندگان دانشگاهی بخوبی از این موضوع اطلاع دارند). اما، در عین حال، بسیاری از آن‌ها فرایندهای مشاوره‌ی یکباره هستند و فقط تعداد بسیار کمی تعیین کننده‌ی سیاست بوده‌اند.<sup>۱</sup> ما در تحقیقات-مان یک گام به جلو برمی‌داریم: درخواست ابراز نظر از شهروندان برای سیاست عمومی و دموکراسی مفید است، اما مداخله‌ی شهروندان بایستی دائمی بوده و فرایندهای یادگیری را شکوفا نماید و بدین ترتیب شهروندان بتوانند قوانین را ابراز و اجرا نمایند و در مواقع لزوم آن‌ها تغییر دهند.

\*\*\*

این قسمت را با این پرسش آغاز می‌کنیم که چگونه می‌توانیم نهادهایی برای همکاری و خودگردانی طراحی کنیم که ظرفیت بررسی قدرت منافع اختصاصی و پرورش ظرفیت‌های دموکراتیک، برابری رابطه‌ای، و جوامع سرنوشت گسترده را داشته باشند. در آزمایش فکری، توصیه‌ی ما این بود که زمانیکه برای حل معضلات عمده‌ی مبادلات اجتماعی به چندگانگی صدا نیاز داریم، خودگردانی مشارکتی بر نیابت ارجحیت دارد. در سراسر این بخش به موقعیت‌هایی اشاره کردیم که در آن نهادهای همکاری موثر و خودگردانی، با توجه به مقیاس، می‌توانند با وجود دولت‌های متمرکز، چه دموکراسی‌های سرمایه داری نیابتی مدرن (مانند مورد دلان الماس برنشتاین) و چه غیر از آن (مانند موارد پیشامدرن یا برخی از جوامع منابع طبیعی اوستروم) سازگار باشند.

بنا بر پژوهش‌های ما، برپایی انواع مختلف ساختارها برای خودگردانی مشارکتی در دموکراسی‌های امروزی اگر هم کار آسانی نباشد، امکان پذیر است. چنین ساختارهایی موجب تقویت دموکراسی شده و به مجامع گسترده‌تری اجازه‌ی دخالت در امور مهم را خواهند داد. اما در عین حال بر اساس پژوهش‌ها، برپایی چنین ساختارهای در داخل

---

<sup>۱</sup> حتی در مورد بلژیک، احکام نهادهای دائمی به تدوین توصیه‌ها محدود می‌شود (رجوع به سگارو ۲۰۲۰).

نهادهای موجود دولت نیابتی بسیار پیچیده است. همچنین اذعان داریم که برپایی ساختارهایی که بتوانند جوامع سرنوشت گسترده و عمومی را پرورش دهند، کار بسیار مشکلی است. از این نظر، کارهای زیادی برای انجام دادن باقی است. امیدواریم این نوشته بلوک‌های سازنده و راهی به سوی پیشروی فراهم آورده باشد.

## نتیجه گیری

تنها بحران - حقیقی یا محسوس - تغییر حقیقی را موجب می‌شود. وقتی بحران روی دهد، وابسته به ایده‌های موجود اقداماتی صورت می‌گیرد.

میلتون و رز فریدمن (۱۹۶۲)، سرمایه داری و آزادی

هنگام نوشتن این کتاب در تابستان ۲۰۲۰، بحران‌های اقتصادی و عمومی حاصل از پاندمی کووید ۱۹ با بحران‌های سیاسی و اجتماعی ترکیب شدند که منشا آن‌ها تقاضای عدالت نژادی و حمایت‌های اجتماعی بود. این نتیجه گیری را در هفته‌ای نوشتیم که شاهد هجوم گروه خشمگینی از مردم ضد دموکراتیک به گنجره‌ی امریکا بودیم، این رویداد کشور را تکان داد اما موفق نشد مانع صدور گواهینامه‌ی رییس جمهور بعدی شود. این اعتراضات عمده نسبت به چارچوب اقتصادی سیاسی رو به اضمحلال، از فرصتی برای تغییر خبر می‌دهند. برای سازماندهی مجدد ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی به رهبرانی نیاز داریم که نسبت به رویکردهای نوین متعهد بوده و مشاوران، خط مشی، و اقدامات‌شان مطابق با این رویکرد باشند. اما رهبران و سیاست‌های‌شان تا جایی می‌توانند موفق باشند که مبنای ایده‌های آن‌ها متناسب با دوره‌ای باشد که در آن هستیم.

این کتاب مبحثی برای چارچوب بندی مجدد اهداف جامعه در رابطه با رفاه انسانی و سلامت محیطی ارائه می‌دهد. ما خواهان ارتقای برابری رابطه‌ای و تصدیق مجدد ارزش‌های دموکراتیک از جمله صدا، مشارکت، و برابری سیاسی هستیم که به نوبه‌ی خود مستلزم تعهد به ارتقای ظرفیت‌های دموکراتیک در میان کل جمعیت هستند. همچنین مستلزم ایجاد نهادهایی است که مکانیزم‌های مسئولیت پذیری را تقویت نموده و منابع غیر

دموکراتیک قدرت را محدود سازد. ارزش‌های شکوفایی انسانی و سیاره‌ای، برابری رابطه‌ای، و دموکراسی به اقتصاد کارا و دولت کارآمد بستگی دارد.

مشارکت ما از درک و فهم این مطلب نشأت می‌گیرد که آنچه ما بعنوان تغییرات اجتماعی در طول زمان به دنبالش هستیم مستلزم تغییر ترتیبات نهادی مطابق با تغییرات اجتماعی است. قوانین و مقررات موجود که بازارها، نهادهای مالی، و شرکت‌های ما متأثر از آنها هستند برای دوره‌ی متفاوتی نوشته شده بودند. مدل دولت و بسیاری از جنبه‌های موروثی دموکراسی نیابتی دیگر به درد منافع جمعی ما نمی‌خورند. زیرساخت‌های فیزیکی و اجتماعی بایستی از نو ساخته شوند. ارزش‌هایی که مورد تاکید ما بودند و ایده‌هایی که مورد بحث قرار دادیم می‌توانند راهنمای اصلاح نهادهای، قوانین، هنجارها، و اقدامات اجتماعی باشند.

همچنین پافشاری ما همواره بر این بوده که چارچوب اقتصاد سیاسی بایستی همگام با مشغله‌ها و تحلیل سیاسی و نیز اقتصادی باشد. این امر نه تنها توجه به نقش دولت بلکه درک چگونگی افزایش قدرت عده‌ای در قبال کاهش قدرت یا سرکوب عده‌ای دیگر بواسطه-ی ترتیبات نهادی را می‌طلبد. تاکید بر کلمه‌ی سیاست در اقتصاد سیاسی روشن می‌سازد که توزیع و تخصیص ثروت بعنوان دغدغه‌ی اصلی اقتصاددان‌ها هنوز هم برای منازعات و راه‌حل‌های سیاسی بعنوان یک پرسش مطرح است.

راهنمایی که سعی داریم برای طراحی مجدد نهادی ارائه دهیم بر اساس مجموعه‌ای از مطالبات است. ابتدا اینکه اقتصادها نمود انتخاب‌های سیاسی و اخلاقی هستند. دوم اینکه چارچوب اقتصادی سیاسی به فرضیات مربوط به انگیزه‌ها و عقل‌گرایی انسان بستگی دارد. ما دیگر نمی‌توانیم فرد عقل‌گرای اقتصاد نئوکلاسیک یا حتی فرد عقل‌گرای اقتصاد رفتاری را مبنای فرض قرار دهیم. در قلب تمامی چارچوب‌های پیشنهادی نوین که با ارزش‌های ما همخوانی دارند، موجود اجتماعی قرار دارد که نه تنها به فکر خود است بلکه به فکر دیگران نیز بوده و به واسطه‌ی شبکه‌های جوامع سرنوشت با دیگران ارتباط دارد. توانایی او برای تصمیم‌گیری تحت تاثیر تعصبات سیستماتیک، عواطف، هنجارهای اجتماعی موجود، و کسانی است که با ایشان در تعامل است. این فرد یک انسان متعامل<sup>۶۶</sup> یا خردمند اجتماعی<sup>۶۷</sup> است که در شبکه‌های محدود و جامع حضور دارد. او توانایی ایجاد جامعه‌ی

سرنوشت انحصاری و گسترده را دارد – اما فقط در صورتی که نهادهای ما از دستاوردهای چنین جامعه‌ای حمایت کرده و به آن کمک کنند.

مطالبه‌ی سوم بر مفهومی استوار است که از مدت‌ها پیش با آن آشنا هستیم: گروه‌ها، چه بزرگ و چه کوچک، بایستی نهادهایی را سازماندهی کنند تا از انجام وظیفه‌ی اعضای گروه بر اساس آن و تنبیه اعضا با گزینه‌های تنبیهی مناسب موجود و قابل اجرا در صورت عدم انجام وظیفه تضمین گردد. علاوه بر این، اگر بخواهیم این نهادها مشوقی موثر برای اقدامات بخصوص و بازدارنده‌ی دیگر اقدامات باشند، طراحی آن‌ها بایستی مبتنی بر فرضیات اصلاح شده در مورد انگیزه و عقل گرایی انسان باشد. آنچه مشخصا بر این بینش‌ها اضافه می‌کنیم چگونگی موثر واقع شدن چنین ترتیبات نهادی در مواقعی است که به اعضا اجازه‌ی بحث، صحبت، و تغییر قوانین و ابزار اجرایی آن‌ها را می‌دهد. با پرورش فرایندهای یادگیری و آزمایشات در حال انجام در حیطه‌ی سیاست می‌توانیم دموکراسی را قوی‌تر، جامع‌تر، و وادار به حمایت بیشتر از برابری رابطه‌ای سازیم.

دموکراسی مدرن، ساختارهای نیابتی را به هماهنگی با مقیاس محض ملل امروزی ملزم می‌دارد. اما، همانطور که بخش ۳ عنوان کردیم، مبادلاتی بودن مقیاس و مشارکت بدین معنی نیست که نیابت و مشارکت هر دو انحصاری هستند. ایجاد دموکراسی که بین نیابت و مشارکت تعادل برقرار نماید یک چالش طراحی است. ما با برخی از اصول آشنا هستیم. ساختارهای مشارکتی بایستی طبیعت اجتماعی ما را بیدار کنند، امکان یادگیری ما از همدیگر و درباره‌ی یکدیگر را فراهم سازند، امکانات و محدودیت‌های همکاری انسانی را با هم پیوند دهند، و انواع مداخلات گسترده و پایدار را پرورش دهند. ساختارهای نیابتی بایستی جریان بازخورد و اطلاعات را تسهیل نمایند، و مکانیزم‌هایی برای ممانعت از کنترل منافع قدرتمندان داشته باشند. این‌ها داشتن صدا و مداخله در فرایند سیاسی را می‌طلبند که مبنای اقدامات نیابتی است. البته این فقط مسئله‌ی گواهی نیست؛ بلکه موضوع، مداخله و به اشتراک گذاری دانش بین بازگیران متعددی است که در این امر دخیل هستند. و این تعاملات نبایستی صرفا نمایشی باشند بلکه بایستی سیاست گذاری‌های بهتر، ادارات دولتی بهتر، و شهروندان بهتری بسازند. بعنوان مثال، وقتی مسئله آزار خانگی است، کارشناسان بایستی فرد مورد آزار را نیز مدنظر داشته باشند و توجه‌شان صرفا به کسانی نباشد که معضل را مطالعه می‌کنند یا برای کمک به قربانی استخدام شده‌اند. بایدن، سناتور مجلس

در سال ۱۹۹۰، هنگام استماع قانون خشونت علیه زنان بعنوان رییس جلسه از این راهبرد استفاده کرد.<sup>۶۸</sup> نتیجه، قانون بهتری بود که به نیازهای واقعی افراد مربوطه می‌پرداخت.

با تسهیل بحث و مناظراتی که به دغدغه‌های همگانی ارزش می‌دهند و آن‌ها را به رسمیت می‌شناسند، بازآفرینی احترام و تحمل متقابل در سیاست‌ها امکان پذیر خواهد شد. اگر جو تصمیم‌گیری ایجاد شود که بازندگان شنیده شدن و پرداختن به نظراتشان و نیز احتمال فرصت حقیقی برنده شدن در آینده را احساس کنند، ایجاد سیاست‌های مدنی‌تر محتمل خواهد بود. چنین ساختارهایی می‌توانند جوامع سرنوشت گسترده را ایجاد و حفظ کنند.

در حین پیشرفت به جلو، نیازمند ایده‌ها هستیم. و در حال حاضر ایده‌های بسیاری در سطوح خط مشی نظری و سیاسی در حال تکوین هستند. جالب‌ترین و جدیدترین ایده در مورد اقتصاد سیاسی هوادار جایگزینی رشد اقتصادی کل با معیارهای مبتنی بر سنجه‌های رفاه و عدالت اجتماعی با تاکید بر سلامت سیاره و سلامت جامعه است. این تحلیل‌ها با در نظر گرفتن مسائلی مانند قدرت، انسجام اجتماعی، قانون، و اخلاقیات، راهبردهایی برای تغییر اقدامات معاصر در دولت و اقتصاد ارائه می‌دهند. آن‌ها درک عمیق انگیزه‌ها، عقل‌گرایی، رفتار، و نهادهای انسانی را شاهد گرفته و مدل‌های‌شان را با انسان‌هایی مردمی می‌سازند که به همدیگر اهمیت می‌دهند، معامله به مثل می‌کنند و در شبکه‌های پیچیده با هم در تعامل هستند. آن‌ها منبع ایده‌ها و ابزار ضروری برای برپایی چارچوب اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین هستند.

پیشرفت‌های نظری و درک تجربی که از فرایندهای اقتصاد سیاسی داریم می‌تواند مبنای بازاندیشی ما درباره‌ی نحوه‌ی ابداع مجدد سیاست و اقتصاد دموکراسی‌های سرمایه‌داری باشد. چند مثال از میان نمونه‌های رو به افزایش کافی خواهد بود.<sup>۱</sup> پرفروش‌ترین کتاب کیت راوورس<sup>۶۹</sup> با این مقدمه شروع می‌شود که ساختاربندی اقتصاد و اصلاح اقتصاد به نفع برآوردن نیازهای مردم و سیاره امکان پذیر است. او مدلی می‌سازد که ابتدا زیرساختی

---

<sup>۱</sup> همچنین مراجعه کنید به: فانگ، رایت، و ابرس (۲۰۰۳)، هکر و پیرسون (۲۰۱۰)، رایت (۲۰۱۰)، پیکتی (۲۰۱۴)، آرتور (۲۰۱۵)، رادریک (۲۰۱۵)، جیکوبز و مازوکاتو (۲۰۱۶)، استریک (۲۰۱۶)، پیچ و گیلنز (۲۰۱۷)، کولیر (۲۰۱۸)، پاسنر و ویل (۲۰۱۸)، بوشی (۲۰۱۹)، رحمان و گیلمن (۲۰۱۹)، کولیر و کای (۲۰۲۰)، کوتام (۲۰۲۰)، هندرسون (۲۰۲۰)، پیکتی (۲۰۲۰)، و بینهوکر و هانوور (زیر چاپ)

اجتماعی برای ممانعت از محرومیت انسانی و دوم سقفی زیست محیطی را پیش بینی می‌کند که در ورای آن تخریب سیاره محتمل است. وندی کارلین و سم بولز (۲۰۲۰) رابطه‌ی بین دولت، بازارها، و جامعه‌ی مدنی را برای برقراری زمینه‌ی یک پارادایم جدید مدل سازی کرده‌اند که روابط قدرت را مد نظر دارد. آن‌ها تاکید دارند «دنبال کردن مفهوم گسترده‌تر آزادی و پرورش هنجارهای مرتبط با همبستگی، عدالت، رابطه‌ی متقابل، و پایداری موجب ارتقای عملکرد اقتصاد مدرن موفق خواهد شد».<sup>۷۰</sup> توربن ایورسن و دیوید ساسکیس<sup>۱</sup> (۲۰۱۹) به اقتصاد دانش مدار معتقد بودند. آن‌ها استدلال کردند که تقویت دموکراسی بواسطه‌ی کارگران ماهر و تحصیل کرده در گذشته پایگاه انتخاباتی را موجب شده و با ادامه‌ی این روند در آینده نیز با فشار آوردن بر سیاست گذاری به سرمایه داری برابرتر رهنمون خواهد شد. دانیل آلن رویکردی برای قالب بندی مجدد نهادهای اقتصادی و سیاسی بر اساس معیارهایی ارائه می‌دهد که موجب شکوفایی انسان می‌شوند. او به نفع «تقویت اقتصاد» در راستای تحقق رفاه مادی، افزایش ظرفیت بهره وری استدلال می‌کند که رها ساختن آن از بند سلطه مستلزم مدیریت دموکراتیک اقتصاد بوده و ریشه در قوانینی دارد که از آزادی‌های برابر حمایت می‌کنند.<sup>۷۱</sup>

انبوهی از ایده‌های برنامه‌ای را می‌توان از این آثار استخراج کرد. رییس جمهوری جو بایدن آغاز تغییر سیاست گذاری در ایالات متحده، با پتانسیل تاثیر جهانی را نوید می‌دهد. چندین مثال عینی از چگونگی انجام این امر شامل سبد سیاست گذاری‌هایی است که مورد حمایت اعضای شبکه‌ی اقتصاد سیاسی اخلاقی سی.ای.اس.بی.اس.<sup>۲</sup> است. هیتز بوشی، عضو جدید انجمن مشاوران اقتصادی، هوادار تغییرات در آموزش، مقررات بازار، و بسیاری از حوزه‌های دیگری است که موجب ارتقای اجماع اجتماعی و رشد اقتصادی می‌شوند.<sup>۷۲</sup> جاشوا کوهن مزایای شغل‌های خوب و سیاست گذاری‌های لازم برای تحقق آن‌ها را برشمرده است، بعنوان مثال دستمزدهای حداقل بالاتر، حمایت اجتماعی بهتر، مشوق‌های مالیاتی مناسب برای شرکت‌ها، و اصلاحات عمده در ساختار توسعه و تحقیق فدرال.<sup>۷۳</sup> هیلاری کوتام جایگزینی برای سیستم رفاه در انگلستان و با اضافاتی در ایالات متحده پیشنهاد می‌کند.<sup>۷۴</sup> کالین مییر (۲۰۱۸) و ربکا هندرسون (۲۰۲۰) هر دو ابزاری برای اطمینان از شرکت‌های

هدفمند پیشنهاد می‌کنند که علاوه بر سهامداران، بانک داران - و سیاره - را نیز در نظر می‌گیرند.

اعضای شبکه‌ی ما نیز چندین پیشنهاد ارائه داده‌اند که مبتنی بر تاریخ و تجربه‌ی گروه‌های به حاشیه رانده شده، بویژه سیاهان است. بعنوان مثال، استدلال‌هایی در مورد تضمینات شغل فدرالی<sup>۱۷۵</sup> و غرامت برای اجداد برده‌ها<sup>۱۷۶</sup> رهایی از سلطه و تبعیض و آزادی عمل برای رشد توانمندی‌ها، مسائل عمده‌ی این پیشنهادات هستند.

ایده‌ها لزوماً از سوی محافل دانشگاهی مطرح نمی‌شوند. جامعه‌ی مون پله رین که در بخش ۲ در مورد آن بحث کردیم، یک نمونه‌ی این چنینی است. گسترش و پذیرش ایده‌های کلاسیک‌های جدید تا حد زیادی تحت تاثیر ارزیابی رسانه‌ها، افراد بانفوذ، خیرین، و نهایتاً بخش بزرگی از جمعیت بود. همین موضوع برای جامعه‌ی امروزی نیز صادق است. علاوه بر این، در آن زمان نیز مانند اکنون، تقویت ایده‌های جدید توسط دانش پژوهانی که تخصص‌شان برای سیاست‌گذاران محرز است، می‌تواند مفید واقع شود.

جنبش‌ها و کارآفرینان سیاسی آن‌ها در بحث و بیان مدل جدید دنیا، و حمایت سیاسی نقش عمده‌ای بازی می‌کنند. برخی از تاثیرگذارترین جنبش‌های اجتماعی نه تنها بحث عدالت که اقدامات اصلاحی را نیز پیش کشیده‌اند. جنبش دستمزد زندگی به ایجاد تقاضا برای افزایش حداقل دستمزد کمک نمود و جنبش برابری در ازدواج قانون را در ایالات متحده متحول ساخت.<sup>۱۷۷</sup> مجموعه‌ای از جنبش‌ها، نبود اعتبار مناسب برای گروه‌های به حاشیه رانده شده را آشکار ساخت و نهایتاً دولت فدرال را به دخالت در بازار مسکن ترغیب نمود.<sup>۱۷۸</sup> زمانیکه جنبش‌ها به موفقیت می‌رسند به قدرتی در مقابل منافع اختصاصی مبدل شده و به تنظیم دستور کار سیاست‌گذاران کمک می‌کنند.

گاه‌ها اهداف جنبش‌ها و دستور کارهای رهبران سیاسی با هم در تضاد هستند. تقاضای اصلی جنبش حقوق مدنی حمایت از حق رای سیاهان بود. لیندون بینز جانشون در سال ۱۹۶۴ در راستای احقاق منافع عمومی، حتی به قیمت - همانطور که پیش بینی کرده بود - ایراد گرفتن دموکرات‌های جنوب از حزب جمهوری خواه، برای تصویب قانون حقوق مدنی تلاش نمود. اما همه‌ی این برخوردها پیش رونده نیستند. نمونه‌هایی وجود داشته‌اند



که در آن جنبش‌های ضد مالیات، ضد دولت، و ضد چپ برای مبدل ساختن تقاضاهای‌شان به سیاست، به کارآفرینان سیاسی تکیه می‌کنند. رئیس‌جمهور ریگان و رئیس‌جمهور ترامپ اثبات این گفته هستند.

ایده‌ها، جنبش‌ها، و رهبری سیاسی همدلانه تنها بخشی از ضروریات برپایی اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین هستند. تضعیف منافع اختصاصی کسانی که به دنبال حفظ شرایط موجود هستند نیز ضرورت دارد. این بیش از تکامل سیاسی است و رقابت سیاسی نیز لازمه‌ی کار است.

همانطور که همه‌ی ما خوب می‌دانیم، دوره‌ی ما، دوره‌ی ناآرامی فوق‌العاده است. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که در مورد اینکه کدام دغدغه‌ها و دغدغه‌های چه کسانی باید مورد توجه باشند، دیدگاه‌های کاملاً مخالفی وجود دارد و قوانین بازی به معنی واقعی کلمه مورد اختلاف و مشاجره هستند. همانند دهه‌ی ۱۹۳۰، لحظاتی مانند این می‌تواند به سیاست پیشرو در یک جامعه و در جامعه‌ای دیگر به فاشیسم بیانجامد. این نوشته به آنچه که متضمن ارزش‌های رفاه عمومی انسانی و نجات سیاره است، و اینکه برابری رابطه‌ای برنده‌ی این کشمکش خواهد بود، یا اینکه دموکراسی شکوفا خواهد شد چه برسد به اینکه دوام بیاورد، اشاره‌ای نکرده و نمی‌تواند هم بکند. با این حال ما خوشبین هستیم. بر این اساس ایده‌هایی برای چارچوب جدید و بهتر برای پیشرفت اهداف اجتماعی‌مان ارائه داده‌ایم.

مخاطرات بسیار زیاد هستند. در این دنیای بحران‌های پنهان و آب سفید ما بیش از هر زمان دیگری به اقتصاد سیاسی دموکراتیک نیاز داریم. اغلب این گفته‌ی اشتباه از توماس جفرسون نقل می‌شود که ما در هر نسلی باید انقلابی داشته باشیم. نوشته‌ی ما راه حل تقریباً متفاوتی را پیشنهاد می‌کند. هر نسل باید این فرصت را داشته باشد که کارایی چارچوب اقتصاد سیاسی اخلاقی حاکم را از لحاظ کارکرد و تناسب آن با ارزش‌ها و اهداف اجتماعی موجود را بازبینی و ارزیابی کند و در صورت مغایرت آن را اصلاح نماید. چارچوب-های سیاسی با تغییر در فناوری، دانش، و تجارت تغییر می‌کنند. ما امیدواریم در آینده یک شهروند متعهد دیدگاه‌های متعدد خود را در مسیر احترام به حقایق مسلم و دانش ضروری برای تصمیمات خوب و طراحی نهادی قوی هدایت نماید.

## تقدیر و تشکر

اوایل ۲۰۱۸، مارگارت با لری کرامر، مدیر کل شرکت هولت دیدار کرد تا پیشنهادی مبنی بر اشاعه‌ی تفکر بایسته برای ایجاد اقتصاد سیاسی جایگزین را به وی ارائه کند. او نیز به نوبه‌ی خود، نگرانی‌هایش را در رابطه با آینده‌ی دموکراسی‌های سرمایه داری و پیش نویس پروژه‌ی جدید هولت «فراتر از نئولیبرالیسم» را با او درمیان گذاشت. تامین مالی این پروژه نقش محوری در توسعه‌ی برنامه‌ای داشت که مارگارت و فدریکا در مرکز مطالعات پیشرفته در علوم رفتاری از تابستان ۲۰۱۸ تا تابستان ۲۰۲۰ به دنبال آن بودند. این نوشته نتیجه‌ی این تلاش‌های در جریان است.

علی رغم عنوان وزین «ایجاد چارچوبی برای اقتصاد سیاسی اخلاقی نوین»، این برنامه برای ما شور و شغف بسیار، مقداری امیدواری، ایده‌های جدید، و شبکه‌ی بزرگی از دوستان، شرکا، و همکاریانی را به ارمغان آورده است که برای ایجاد تغییر و اصلاح ساختارهای اقتصادی و سیاسی موجود با ما همکاری می‌کنند. شبکه‌ی ما متشکل از بیش از صد دانشگاهی، تکنولوژیست، فعالین جامعه‌ی مدنی، سیاست گذاران، نویسندگان، و روزنامه نگاران است. این شبکه بواسطه‌ی جلسات بزرگ و گروه‌های کاری کوچک، جلسات آفلاین و آنلاین، نوشتن مقالات و نسخه‌های چاپی به راه و ایده‌های ما جهت داد. نام بردن از همه‌ی اعضا، بخش قابل توجهی از قسمت تخصیص کلمات ما را پر می‌کند. اما برخی از ایشان به خاطر کمک به پیشرفت ما و اداره‌ی قسمتی از پروژه مستحق قدردانی ویژه هستند. این افراد عبارتند از جان آلکویست، جانا بدنار، هیترووشی، جان سیلی براون، آنگوس بورگین، هنری فارل، ماریون فورکاد، جک نایت، جان مارکاف، کیم استنلی رابینسون، پل سافو، دبرا ساتز، لیلی تسای، و لیف ونار. همچنین مراتب قدردانی خود از کارکنان برجسته‌ی مرکز مطالعات پیشرفته‌ی علوم رفتاری را اعلام می‌کنیم که زندگی و

کار ما را به انحاء مختلف آسان تر می سازند. علاوه بر این، از دستیاران بسیار خوب پژوهش مان ایزاک آروکا، میلا کامارگو، سان چن، ناتان لی، سان لی، و ماتیو ژنگ با پشتیبانی کالج پژوهش تابستانی استنفورد و مرکز کینگ استنفورد برای توسعه‌ی جهانی کمال تشکر را داریم.

بحران دموکراسی که هنوز هم در جریان است، بارقه‌ی امیدی برای ما بود. در حال کار بر روی پروژه و گسترش شبکه‌مان با افراد بسیاری مواجه شدیم که نگرانی‌هایی مشابه ما داشتند. آن‌ها در مورد معضلات و دامنه‌ی راه حل‌های احتمالی آن‌ها اطلاعات شایانی به ما عرضه کردند. برای به اشتراک گذاشتن آثار، بینش‌ها، و تخصص‌شان از دانیل آلن، یوچای بنکلی، و ربکا هندرسون (اقتصاد سیاسی و عدالت)؛ اریک بینهوکر (موسسه‌ی تفکر اقتصادی نوین، آکسفورد)؛ سم بولز و وندی کارلین (سی.او.آر.ای)؛ هیلاری کوتام (مدیر)؛ یاکوف فیگن و نیلز گیلمن (موسسه‌ی برگرون)؛ الیزابت گارلو، تارا مک‌گینس، و آناماریا سلاتر (آمریکای نوین)؛ کریس فیلد و جیم لیپ (موسسه‌ی جنگل، استنفورد)؛ آنتارا هالدر (آینده-ی اقتصاد، دانشگاه کمبریج)؛ نیک هانوور (سرمایه گذاری مدنی)؛ مایک کونزال (موسسه‌ی راکفلر)؛ ماریل موری (اقتصاد سیاسی نهادی)؛ امی کاپزینسکی (قانون و اقتصاد سیاسی)؛ جنیفر هریس و لری کارمر (شرکت هولت)؛ ویلیام جینوی و پیا مالانی (موسسه‌ی تفکر اقتصادی نوین)؛ کالین مییر (آکادمی انگلستان، آینده‌ی شرکت)؛ سبیل رحمان (دموس)؛ دانی سورش نایدو و گابریل زوکمان (اقتصاد برای شکوفایی جمعی)؛ استیو تلس (موسسه‌ی نیکسکانن)؛ کاتلین تلن، پل پیرسون، و الکس هرتل-فرناندز (اقتصاد سیاسی آمریکایی)؛ دوریان وارن (مرکز تغییر اجتماع)؛ و گلن ویپل (مبادله‌ی رادیکال) کمال تشکر را داریم. اشخاص دیگری در کارگاه‌ها و سمینارها در افکار ما سهم داشتند. لیست اسامی ما کاملاً جامع است اما مایلیم به تاثیر سونجا آماده، بنیامین اپلبوم، کریس بنر، مایکل براونشتاین، پل کالیر، ویلیام داریتی، داریک همیلتون، مایکل هیسکاکس، لوییس هیمان، ناتاشا اسکندر، دن کلی، استفن مککورا، مارگارت او.مارا، برندن تری، مانوئل پاستور، پرا سینگ، کلو ترستون، مایا تودور، و دوا وودلی توجه و اشاره نماییم.

افراد زیادی پیش نویس‌های ما را خوانده و توصیه‌هایی نمودند. از جان آلکویست، پل برست، جان سیلی براون، دیوید چیلوسی، روبرتا کاتز، لری کرامر، ویلیام جینوی، جان آیرونز، آناماریا سلاتر، کاتلین تلن، بری وینگست، و دو نفر منتقد ناشناس کمال تشکر را

داریم. از ادیتور مجموعه‌ها، دیوید استاوساژ تشکر ویژه می‌نماییم. تمامی این افراد به ما کمک نمودند تا نقطه ضعف‌هایمان را در پیش نویس‌های اولیه برطرف نماییم و پیشنهادات سودمندی برای بهبود ارائه دادند.

آخرین اما به همان اهمیت، از سرمایه‌گذاران دست و دلبازمان شرکت هولت و رید هافمن، و نیز شرکت فورد و موسسه‌ی برگروئن بخاطر حمایت‌های بی‌شائبه‌شان کمال امتنان و تشکر را داریم.

## پی‌نوشت‌ها

- 
- <sup>۱</sup> Collier 2018 (کالیپر ۲۰۱۸)
- <sup>۲</sup> Cramer 2016; Hochschild 2016 (کرامر ۲۰۱۶، هوشچایلد ۲۰۱۶)
- <sup>۳</sup> Jullian and Brown 2018 Pendleton (پندلتون جولیان و براون ۲۰۱۸)
- <sup>۴</sup> Ahlquist and Levi 2013; Levi 2020 (آلکوئیست و لوی ۲۰۱۳؛ لوی ۲۰۲۰)
- <sup>۵</sup> King 1964 (کینگ ۱۹۶۴)
- <sup>۶</sup> Dawson 1994; Simien 2005 (داوسون ۱۹۹۴؛ سیمین ۲۰۰۵)
- <sup>۷</sup> پولانی ۱۹۵۷؛ برای تاریخچه‌ی این مفهوم به روگان ۲۰۱۷ مراجعه کنید
- <sup>۸</sup> Scott 1985 (اسکات ۱۹۸۵)
- <sup>۹</sup> Rawls 1993; Anderson 1999, 329–31 (راولز ۱۹۹۳؛ اندرسون ۱۹۹۹، ۳۲۹–۳۱)
- <sup>۱۰</sup> Levi 2019 (لوی ۲۰۱۹)
- <sup>۱۱</sup> Boix 2003; Acemoglu and Robinson 2006; Ansell and Samuels 2010; Iversen and Soskice 2019 (بویکس ۲۰۰۳؛ اکموگلو و رابینسون ۲۰۰۶؛ آنسل و ساموئلز ۲۰۱۰؛ ایورسن و ساسکیس ۲۰۱۹)
- <sup>۱۲</sup> Berliner, Greenleaf, Lake, Levi, and Noveck 2015 (برلینر، گرینلیف، لیک، لوی، و نووک ۲۰۱۵)
- <sup>۱۳</sup> Diamond 2020 (دیاموند ۲۰۲۰)
- <sup>۱۴</sup> Weingast 1997; Levi, Melo, Weingast, and Zlotnick 2017 (وینگست ۱۹۹۷؛ لوی، ملو، وینگست، و زلوتنیک ۲۰۱۷)
- <sup>۱۵</sup> Olson 1982; Scheidel 2017 (اولسون ۱۹۸۲؛ شیدل ۲۰۱۷)
- <sup>۱۶</sup> Phillips-Fein 2009; Burgin 2012 (فیلپس-فین ۲۰۰۹؛ بورگین ۲۰۱۲)
- <sup>۱۷</sup> Schofield 2006 (شفیلد ۲۰۰۶)

- 
- Riker 1984<sup>۱۸</sup> (ریکر ۱۹۸۴)
- Ahlquist and Levi 2011, 8<sup>۱۹</sup> (آلکویست و لوی ۲۰۱۱، ۸)
- Kuran 1995<sup>۲۰</sup> (کوران ۱۹۹۵)
- Fiske 2003, 2010<sup>۲۱</sup> (فیسک ۲۰۰۳، ۲۰۱۰)
- Jackson 2008; Ward, Stovel, and Sacks 2011; Slaughter 2017;<sup>۲۲</sup>
- Jackson 2019 (جکسون ۲۰۰۸؛ وارد، استوول و ساکس ۲۰۱۱؛ سلاتر ۲۰۱۷؛  
جکسون ۲۰۱۹)
- Bowles and Gintis 2002<sup>۲۳</sup> (بولز و گینتیس ۲۰۰۲)
- Slaughter 2017; Cottam 2020; Cottam and Slaughter 2020<sup>۲۴</sup> (سلاتر  
۲۰۱۷؛ کوتام ۲۰۲۰؛ کوتام و سلاتر ۲۰۲۰)
- Bowles and Gintis 2002, 2011<sup>۲۵</sup> (بولز و گینتیس ۲۰۰۲، ۲۰۱۱)
- Gopnik 2020<sup>۲۶</sup> (گاپنیک ۲۰۲۰)
- Berlin 1970<sup>۲۷</sup> (برلین ۱۹۷۰)
- Sen 1989, 1999; Nussbaum 2011<sup>۲۸</sup> (سن ۱۹۸۹، ۱۹۹۹؛ نوسبام ۲۰۱۱)
- Allen 2013; Pettit 2014; Allen 2020<sup>۲۹</sup> (آلن ۲۰۱۳؛ پتیت ۲۰۱۴؛ آلن  
۲۰۲۰)
- Anderson 1993, 1999; also, see Satz and White forthcoming;<sup>۳۰</sup>
- Allen forthcoming (اندرسون ۱۹۹۳، ۱۹۹۹؛ همچنین ساتز و وایت زیر چاپ، آلن  
زیر چاپ)
- Anderson 2017<sup>۳۱</sup> (اندرسون ۲۰۱۷)
- Allen and Reich 2013; Allen 2016, 2020<sup>۳۲</sup> (آلن و ریچ ۲۰۱۳؛ آلن ۲۰۱۶،  
۲۰۲۰)
- e.g., Cohen 2001; Satz 2010; Sandel 2012; Pettit 2014; Scanlon<sup>۳۳</sup>
- 2018; Sandel 2020 (بعنوان مثال، کوهن ۲۰۰۱؛ ساتز ۲۰۱۰؛ ساندل ۲۰۱۲؛ پتیت  
۲۰۱۴؛ اسکانلون ۲۰۱۸؛ ساندل ۲۰۲۰)
- Cohen and Rogers 1995; Pettit 2014; Cohen and Fung 2021<sup>۳۴</sup>
- (کوهن و راجرز ۱۹۹۵؛ پتیت ۲۰۱۴؛ کوهن و فانگ ۲۰۲۱)
- Farrell and Schneier 2018, 2019<sup>۳۵</sup> (فارل و شنیر ۲۰۱۸، ۲۰۱۹)

- 
- e.g., Veblen 1953 [1912]; Keynes 1932; Slobodian 2020<sup>۳۶</sup>  
(بعنوان مثال، وبلن ۱۹۵۳ [۱۹۱۲]؛ کینس ۱۹۳۲؛ سلوبودین ۲۰۲۰)  
Beinhocker 2006, location 681<sup>۳۷</sup> (بینهوکر ۲۰۰۶، لوکیشن ۶۸۱)  
North 1981, 20<sup>۳۸</sup> (نورث ۱۹۸۱، ۲۰)  
Keynes 1936; Hayek 1974<sup>۳۹</sup> (کینز ۱۹۳۶؛ هایک ۱۹۷۴)  
Simon 1947, 1982<sup>۴۰</sup> (سایمون ۱۹۴۷، ۱۹۸۲)  
e.g., Akerlof 1970; Rothschild and Stiglitz 1976; Stiglitz 1977<sup>۴۱</sup>  
(بعنوان مثال، آکرلوف ۱۹۷۰؛ پوشچایلد و استیگلitz ۱۹۷۶؛ استیگلitz ۱۹۷۷)  
Sen 1977<sup>۴۲</sup> (سن ۱۹۷۷)  
Arthur 1989, 2015<sup>۴۳</sup> (آرتور ۱۹۸۹، ۲۰۱۵)  
Sen 1989, 1999; Nussbaum 2011<sup>۴۴</sup> (سن ۱۹۸۹، ۱۹۹۹؛ ناسبام ۲۰۱۱)  
e.g., Piketty 2014; Atkinson 2015<sup>۴۵</sup> (بعنوان مثال، پیکتی ۲۰۱۴؛ آتکینسون ۲۰۱۵)  
Smith 1986 [1776]<sup>۴۶</sup> (اسمیت ۱۹۸۶ [۱۷۷۶])  
Smith 2012, 3<sup>۴۷</sup> (اسمیت ۲۰۱۲، ۳)  
Mazzucato 2018, 28–31<sup>۴۸</sup> (مازوکاتو ۲۰۱۸، ۲۸–۳۱)  
Mazzucato 2018, 43<sup>۴۹</sup> (مازوکاتو ۲۰۱۸، ۴۳)  
Smith 1986 [1776], book V, chapter 1<sup>۵۰</sup> (اسمیت ۱۹۸۶ [۱۷۷۶]، کتاب پنجم، فصل ۱)  
Janeway 2020, 9<sup>۵۱</sup> (جین وی ۲۰۲۰، ۹)  
Ricardo 2001 [1817], 96<sup>۵۲</sup> (ریکاردو ۲۰۰۱ [۱۸۱۷]، ۹۶)  
Malthus 1986<sup>۵۳</sup> (مالتوس ۱۹۸۶)  
Ricardo 2001[1817]<sup>۵۴</sup> (ریکاردو ۲۰۰۱ [۱۸۱۷])  
Thompson 2013<sup>۵۵</sup> (تامپسون ۲۰۱۳)  
Corns, Hughes, and Loewenstein 2009, 12–13<sup>۵۶</sup> (کورنز، هاگس، و لوونشتاین ۲۰۰۹، ۱۲–۱۳)  
Godwin 1793<sup>۵۷</sup> (گادوین ۱۷۹۳)  
Philp 2017<sup>۵۸</sup> (فیلیپ ۲۰۱۷)

- George, Peddle, and Peirce 2016<sup>۵۹</sup> (جرج، پدل، و پیرس ۲۰۱۶)  
Arnott and Stiglitz 1979; Posner and Weyl 2018<sup>۶۰</sup> (آرنات و استیگلitz ۱۹۷۹؛ پاسنر و وییل ۲۰۱۸)  
Marx and Engels 1978 [1848]<sup>۶۱</sup> (مارکس و انگلز ۱۹۷۸ [۱۸۴۸])  
Marx 1974 [1867], chapter VI, 254–5<sup>۶۲</sup> (مارکس ۱۹۷۴ [۱۸۶۷]، فصل ۶، ۲۵۴–۵)  
Marx 1974 [1867], chapter X<sup>۶۳</sup> (مارکس ۱۹۷۴ [۱۸۶۷]، فصل ۱۰)  
Przeworski and Sprague 1986<sup>۶۴</sup> (پرزورسکی و اسپراگ ۱۹۸۶)  
Hovenkamp 2009<sup>۶۵</sup> (هونکامپ ۲۰۰۹)  
Letwin 1981, 71–7<sup>۶۶</sup> (لتوین ۱۹۸۱، ۷۱–۷)  
Robinson 1979; Camic and Hodgson 2011, 37<sup>۶۷</sup> (رابینسون ۱۹۷۹؛ کامیک و هاجسون ۲۰۱۱، ۳۷)  
Veblen 1914, 316<sup>۶۸</sup> (وبلن ۱۹۱۴، ۳۱۶)  
Camic and Hodgson 2011, 36<sup>۶۹</sup> (کامیک و هاجسون ۲۰۱۱، ۳۶)  
Keynes 1936, 161<sup>۷۰</sup> (کینز ۱۹۳۶، ۱۶۱)  
Carter 2020, 13<sup>۷۱</sup> (کارتز ۲۰۲۰، ۱۳)  
Mann 2017<sup>۷۲</sup> (مان ۲۰۱۷)  
Keynes 1926, 317<sup>۷۳</sup> (کینز ۱۹۲۶، ۳۱۷)  
Skidelsky 1994, 437<sup>۷۴</sup> (اسکیدلسکی ۱۹۹۴، ۴۳۷)  
Skidelsky 1994, 439, 569–70<sup>۷۵</sup> (اسکیدلسکی ۱۹۹۴، ۴۳۹، ۵۶۹–۷۰)  
Keynes 1937<sup>۷۶</sup> (کینز ۱۹۳۷)  
Skidelsky 1994, 538, 621<sup>۷۷</sup> (اسکیدلسکی ۱۹۹۴، ۵۳۸، ۶۲۱)  
Papageorgiou, Katselidis, and Michaelides 2013<sup>۷۸</sup> (پاپاگئورگیو، کاتسلیدیس، و میشلیدیس ۲۰۱۳)  
Schumpeter 1942, 83<sup>۷۹</sup> (اسکامپتر ۱۹۴۲، ۸۳)  
Przeworski 1999; Mackie 2009<sup>۸۰</sup> (پرزورسکی ۱۹۹۹؛ مکی ۲۰۰۹)  
Mitchell 1984<sup>۸۱</sup> (میشل ۱۹۸۴)  
Polanyi 1957<sup>۸۲</sup> (پولانی ۱۹۵۷)



- 
- Block and Somers 2014, 3<sup>۸۳</sup> (بلاک و سومرز ۲۰۱۴، ۳)
- Samuelson 1938, 1998<sup>۸۴</sup> (ساموئل سون ۱۹۳۸، ۱۹۹۸)
- Arrow and Debreu 1954<sup>۸۵</sup> (ارو و دبرو ۱۹۵۴)
- Harrington 1962; see also Galbraith 1969<sup>۸۶</sup> (هرینگتون ۱۹۶۲، همچنین  
گالبرایت ۱۹۶۹)
- Robinson 1969<sup>۸۷</sup> (رابینسون ۱۹۶۹)
- Galbraith 1952<sup>۸۸</sup> (گالبرایت ۱۹۵۲)
- Galbraith 1971<sup>۸۹</sup> (گالبرایت ۱۹۷۱)
- Keynes 1936<sup>۹۰</sup> (کینز ۱۹۳۶)
- Skidelsky 1994, 577<sup>۹۱</sup> (اسکیدلسکی ۱۹۹۴، ۵۷۷)
- Burgin 2012<sup>۹۲</sup> (بورگین ۲۰۱۲)
- Oguz 2010<sup>۹۳</sup> (اوغوز ۲۰۱۰)
- Friedman 1968<sup>۹۴</sup> (فریدمن ۱۹۶۸)
- Friedman and Friedman 1980<sup>۹۵</sup> (فریدمن و فریدمن ۱۹۸۰)
- Stigler and Becker 1977<sup>۹۶</sup> (استیگلر و بکر ۱۹۷۷)
- Becker 1957, 1968, 1974<sup>۹۷</sup> (بکر ۱۹۵۷، ۱۹۶۸، ۱۹۷۴)
- Buchanan and Tullock 1965<sup>۹۸</sup> (بوکانان و تولاک ۱۹۶۵)
- Buchanan 1999<sup>۹۹</sup> (بوکانان ۱۹۹۹)
- Burgin 2012, 87–93<sup>۱۰۰</sup> (بورگین ۲۰۱۲، ۸۷–۹۳)
- Friedman and Friedman 1962; Friedman and Friedman 1980<sup>۱۰۱</sup>  
(فریدمن و فریدمن ۱۹۶۲؛ فریدمن و فریدمن ۱۹۸۰)
- Teles 2008<sup>۱۰۲</sup> (تلس ۲۰۰۸)
- Edwards, Gordon, and Reich 1982<sup>۱۰۳</sup> (ادواردز، گوردون، و ریچ ۱۹۸۲)
- Bowles and Gintis 1977<sup>۱۰۴</sup> (بولز و جینیتس ۱۹۷۷)
- Thaler 1991; Camerer, Loewenstein, and Rabin 2004; Thaler<sup>۱۰۵</sup>  
and Sunstein 2008 (تالر ۱۹۹۱؛ کامرر، لاونشتین، و رابین ۲۰۰۴؛ تالر و سانستین  
۲۰۰۸)
- Ward 2020<sup>۱۰۶</sup> (وارد ۲۰۲۰)

- Arthur, Beinhocker, and Stanger 2020, location 147<sup>۱۰۷</sup> (آرتور، بینهاکر،  
و استنجر ۲۰۲۰، لوکیشن ۱۴۷)  
Arthur 1989<sup>۱۰۸</sup> (آرتور ۱۹۸۹)  
David 1985<sup>۱۰۹</sup> (دیوید ۱۹۸۵)  
Amadae and Mesquita 1999<sup>۱۱۰</sup> (آماده و مسکوینتا ۱۹۹۹)  
Riker 1962, 1964<sup>۱۱۱</sup> (ریکر ۱۹۶۲، ۱۹۶۴)  
Green and Shapiro 1994<sup>۱۱۲</sup> (گرین و شاپیرو ۱۹۹۴)  
Przeworski and Wallerstein 1982; Przeworski 1985; Przeworski<sup>۱۱۳</sup>  
and Sprague 1986; Przeworski and Wallerstein 1988  
والراشتاین ۱۹۸۲؛ پرزوورسکی ۱۹۸۵، پرزوورسکی و اسپراگ ۱۹۸۶؛ پرزوورسکی و  
والراشتاین ۱۹۸۸)  
North 1981; North and Weingast 1989; North 1990; North,<sup>۱۱۴</sup>  
Wallis, and Weingast 2009 (نورس ۱۹۸۱؛ نورس و وینگست ۱۹۸۹؛ نورس  
۱۹۹۰؛ والیس، و وینگست ۲۰۰۹)  
Moe 2005<sup>۱۱۵</sup> (مو ۲۰۰۵)  
Evans, Rueschemeyer, and Skocpol 1985; Thelen and Steinmo<sup>۱۱۶</sup>  
1992; Thelen 1999 (اوانز، روشمیر، و اسکوپل ۱۹۸۵؛ تلن و اشتاینمو ۱۹۹۲؛ تلن  
۱۹۹۹)  
Collier and Collier 1991; Pierson 2004<sup>۱۱۷</sup> (کولیر و کولیر ۱۹۹۱؛ پیرسون  
۲۰۰۴)  
Hall and Soskice 2001<sup>۱۱۸</sup> (هال و ساسکیس ۲۰۰۱)  
e.g., Boix 1998; Acemoglu and Robinson 2006; Kitschelt and<sup>۱۱۹</sup>  
Wilkinson 2007; Scheve and Stasavage 2009; Ansell and Samuels  
2014; Díaz Cayeros, Estevez, and Magaloni 2016; Boix 2019;  
Iversen and Soskice 2019 (بعنوان مثال باکیس ۱۹۹۸؛ آکموگلو و رابینسون  
۲۰۰۶؛ کیشلت و ویلکینسون ۲۰۰۷؛ شوو و استاواژ ۲۰۰۹؛ آنسل و ساموئل ۲۰۱۴؛ دیاز  
کایروس، استوز، و ماگالون ۲۰۱۶؛ بایکس ۲۰۱۹؛ ایورسن و ساسکایس ۲۰۱۹)

- e.g., Olson 1982; Iversen 2005; Greif 2006; Mares 2006;<sup>۱۲۰</sup>  
North, Wallis, and Weingast 2009; Besley and Persson 2011;  
Fukuyama 2011; Stasavage 2011; Acemoglu and Robinson 2012;  
Beramendi 2012; Bates 2017 (بعنوان مثال اولسون ۱۹۸۲؛ ایورسن ۲۰۰۵؛  
گریف ۲۰۰۶؛ مارس ۲۰۰۶؛ نورس، والیس، و وینگست ۲۰۰۹، بسلی و پرسون ۲۰۱۱؛  
فوکویاما ۲۰۱۱؛ استاساواژ ۲۰۱۱؛ آموگلو و رابینسون ۲۰۱۲؛ برامندی ۲۰۱۲؛ بیتس  
۲۰۱۷)  
Aristotle 1995 [335–323 BCE], book 1<sup>۱۲۱</sup> (ارسطو ۱۹۹۵ [۳۳۵–۳۲۳ بی  
سی ای] کتاب اول)  
Carugati 2019 (کاروگاتی ۲۰۱۹)<sup>۱۲۲</sup>  
Tocqueville 1990 [1835]; Putnam 1993; Skocpol 2003<sup>۱۲۳</sup> (توکویل  
۱۹۹۰ [۱۸۳۵]؛ پوتنام ۱۹۹۳؛ اسکوپل ۲۰۰۳)  
Ostrom 1990, 27; Diamond 2012, 6–9; Ahlquist and Levi 2013,<sup>۱۲۴</sup>  
10–12, chapter. 9; Ober 2015, 25–8; Carugati 2019, 9–10  
(اوستروم ۱۹۹۰، ۲۷؛ دایامند ۲۰۱۲، ۶–۹؛ آلکویست و لوی ۲۰۱۳، ۱۰–۱۲، فصل ۹؛ اوبر ۲۰۱۵،  
۸–۲۵؛ کاروگاتی ۲۰۱۹، ۹–۱۰)  
Diamond 2012, 14<sup>۱۲۵</sup> (دایاموند ۲۰۱۲؛ ۱۴)  
Boehm 1999, 68<sup>۱۲۶</sup> (بوهم ۱۹۹۹، ۶۸)  
Diamond 2012; Morris, Seaford, and Macedo 2015, chapter 2<sup>۱۲۷</sup>  
(دایاموند ۲۰۱۲؛ موریس، سیفورد، و ماکدو ۲۰۱۵، فصل ۲)  
Hardin 1968 (هاردین ۱۹۶۸)<sup>۱۲۸</sup>  
Ostrom 1990, 6, 22–3<sup>۱۲۹</sup> (اوستروم ۱۹۹۰، ۶، ۲۲–۳)  
Ostrom 1990, 90–1<sup>۱۳۰</sup> (اوستروم ۱۹۹۰، ۹۰–۱)  
Kinzig, Ehrlich, Alston, Arrow, Barrett, Buchman, Daily, Levin,<sup>۱۳۱</sup>  
Levin, Oppenheimer, Ostrom, and Saari 2013 (کینزیگ، ارلیچ، آلستون،  
ارو، بارت، بوچمان، دیلی، لوین، اوپنهیمر، اوستروم، و ساری ۲۰۱۳)  
Ellickson 1991 (الیکسون ۱۹۹۱)<sup>۱۳۲</sup>  
Bernstein 1992; Richman 2017<sup>۱۳۳</sup> (برنشتاین ۱۹۹۲؛ ریچمن ۲۰۱۷)

- Clay and Wright 2005 (کلی و رایت ۲۰۰۵) <sup>۱۳۴</sup>
- Greif 1989; Milgrom, North, and Weingast 1990; Greif 1994, <sup>۱۳۵</sup>
- 2006 (گریف ۱۹۸۹؛ میلگروم، نورس، و وینگست ۱۹۹۰؛ گریف ۱۹۹۴، ۲۰۰۶)
- Bernstein 1992, 115 (برنشتاین ۱۹۹۲، ۱۱۵) <sup>۱۳۶</sup>
- see, e.g., Hayek 1944, 1960; Fuller 1965 (بعنوان مثال به هایک ۱۹۴۴، <sup>۱۳۷</sup>
- ۱۹۶۰؛ فولر ۱۹۶۵ مراجعه کنید)
- Weingast 1997; Greif and Laitin 2004; González de Lara, Greif, <sup>۱۳۸</sup>
- and Jha 2008; Mittal and Weingast 2013 (وینگست ۱۹۹۷؛ گریف و لیاتین
- ۲۰۰۴؛ گونزالس دی لارا، گریف، و ژا ۲۰۰۸؛ میتال و وینگست ۲۰۱۳)
- as in Aristotle's famous potluck in Politics [3.1281a42-b10]; cf. <sup>۱۳۹</sup>
- Landemore and Elster 2012; Landemore 2013 (مانند بدبختی در سیاست
- ارسطو [3.1281a42-b10]؛ لندمور و الستر ۲۰۱۲؛ لندمور ۲۰۱۳)
- Ober 2012, 2008 (اوبر ۲۰۱۲، ۲۰۰۸) <sup>۱۴۰</sup>
- Carugati, Hadfield, and Weingast 2015; Carugati 2019, 2020b <sup>۱۴۱</sup>
- (کاروگاتی، هدفیلد، و وینگست ۲۰۱۵؛ کاروگاتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰ بی)
- Stasavage 2020, 4–5 (استاساواژ ۲۰۲۰، ۴–۵) <sup>۱۴۲</sup>
- Stasavage, 2020, 5 (استاساواژ ۲۰۲۰، ۵) <sup>۱۴۳</sup>
- Benkler, Shaw, and Hill 2015, 2 (بنکلر، شاو، و هیل، ۲۰۱۵، ۲) <sup>۱۴۴</sup>
- Benkler, Shaw, and Hill 2015, 3 (بنکلر، شاو، و هیل ۲۰۱۵، ۳) <sup>۱۴۵</sup>
- Benkler 2002 (بنکلر ۲۰۰۲) <sup>۱۴۶</sup>
- Kittur, Chi, Pendleton, Suh, and Mytkowicz 2007; Butler, <sup>۱۴۷</sup>
- Joyce, and Pike 2008; Shaw and Hill 2014; Schneider 2019 (کیتور،
- چی، پندلتون، سو، و مایتکویز ۲۰۰۷؛ باتلر، جویس، و پایک ۲۰۰۸؛ شاو، هیل ۲۰۱۴؛
- اشنایدر ۲۰۱۹)
- Halfaker, Geiger, Morgan, and Riedl 2012 (هافاکر، گیگر، مورگان، و <sup>۱۴۸</sup>
- ریدل ۲۰۱۲)
- Kittur and Kraut 2010 (کیتور و کرات ۲۰۱۰) <sup>۱۴۹</sup>

- ۱۵۰ Narayan, TeBlunthuis, Hale, Hill, and Shaw 2019 (نارایان، تیلونتیس، هال، هیل، و شاو ۲۰۱۹)
- ۱۵۱ Booker 2019 (بوکر ۲۰۱۹)
- ۱۵۲ Barabas, Virza, Dinakar, Ito, and Zittrain 2018; Mayson 2019 (باراباس، ویرزا، دیناکار، ایتو، و زیتریان ۲۰۱۸؛ مایسون ۲۰۱۹)
- ۱۵۳ Engstrom and Ho 2020 (انگستروم و هو ۲۰۲۰)
- ۱۵۴ Citron 2007 (سیترون ۲۰۰۷)
- ۱۵۵ Barocas and Selbst 2016 (باروکاس و سلبست ۲۰۱۶)
- ۱۵۶ Alkhatib and Bernstein 2019 (الخطیب و برنشتاین ۲۰۱۹)
- ۱۵۷ Brundage, Avin, Wang, Belfield, Krueger, Hadfield, Khlaaf, Yang, Toner, and Fong 2020 (برانداز، آوین، وانگ، بلفیلد، کروگر، هدفیلد، خلاف، یانگ، تونر، و فانگ ۲۰۲۰)
- ۱۵۸ Ober 2008 (اوبر ۲۰۰۸)
- ۱۵۹ Reisman, Schultz, Crawford, and Whittaker 2018 (ریسمن، شولتز، کرافورد، و ویتاکر ۲۰۱۸)
- ۱۶۰ Selbst 2017 (سلبست ۲۰۱۷)
- ۱۶۱ Raji, Smart, White, Mitchell, Gebru, Hutchinson, Smith-Loud, Theron, and Barnes 2020 (راجی، اسمارت، وایت، گبرو، هاجینسون، اسمیت-لود، ترون، و بارنز ۲۰۲۰)
- ۱۶۲ Reisman et al. 2018 (ریسمن و همکاران ۲۰۱۸)
- ۱۶۳ Raji et al. 2020 (انگستروم ۲۰۲۰)
- ۱۶۴ Engstrom and Ho 2020 (انگستروم و هو ۲۰۲۰)
- ۱۶۵ Engstrom and Ho 2020 (انگستروم و هم ۲۰۲۰)
- ۱۶۶ homo reciprocans (Bowles and Gintis 2002) (بولز و گینیتس ۲۰۰۲)
- ۱۶۷ sapiens integra (Cottam and Slaughter 2020) (کوتام و سلاتر ۲۰۲۰)
- ۱۶۸ United States 1990 (ایالات متحده ۱۹۹۰)
- ۱۶۹ Raworth 2017 (راوورس ۲۰۱۷)
- ۱۷۰ Carlin and Bowles 2020, 377 (کارلین و بولز ۲۰۲۰، ۳۷۷)

Allen forthcoming<sup>۱۷۱</sup> (آلن زیر چاپ)

Boushey 2019<sup>۱۷۲</sup> (بوشی، ۲۰۱۹)

Cohen 2020<sup>۱۷۳</sup> (کوهن ۲۰۲۰)

Cottam 2019<sup>۱۷۴</sup> (کوتام ۲۰۱۹)

Paul, Darity, and Hamilton 2018<sup>۱۷۵</sup> (پل، داریتی، و همیلتون ۲۰۱۸)

Darity and Mullen 2020<sup>۱۷۶</sup> (داریتی و مولن ۲۰۲۰)

Woodly 2015<sup>۱۷۷</sup> (وودلی ۲۰۱۵)

Thurston 2018<sup>۱۷۸</sup> (تورستون ۲۰۱۸)